

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشکده ادبیات و علوم انسانی

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته حقوق گرایش حقوق خصوصی

اعاده دادرسی با تجویز رئیس قوه قضائیه

نگارش:

مجتبی جمالی سرابی

استاد راهنما:

دکتر علی طهماسبی

استاد مشاور:

دکتر فرامرز باقرآبادی

بهمن ماه ۱۳۹۷

اصالت و مالکیت پایان نامه (رساله)

این جانب مجتبی جمالی سرابی دانش آموخته کارشناسی ارشد رشته حقوق گرایش خصوصی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه رازی پدیدآور پایان نامه با عنوان اعاده دادرسی با تجویز رئیس قوه قضائیه گواهی و تعهد می کنم که بر پایه قوانین و مقررات، از جمله «دستورالعمل نحوه بررسی تخلفات پژوهشی» و همچنین «مصادیق تخلفات پژوهشی» مصوب وزارت علوم، تحقیقات و فناوری (۲۵ اسفند ۱۳۹۳):

- این رساله دستاورد پژوهش این جانب و محتوای آن از درستی و اصالت برخوردار است؛
- حقوق معنوی همه کسانی را که در به دست آمدن نتایج اصلی پایان نامه/ رساله تأثیرگذار بوده اند، رعایت کرده ام و هنگام کاربرد دستاورد پژوهش های دیگران در آن، با دقت و به درستی به آنها استناد کرده ام؛
- این پایان نامه/ رساله و محتوای آن را تاکنون این جانب یا کس دیگری برای دریافت هیچ گونه مدرک یا امتیازی در هیچ جا ارائه نکرده ایم؛
- همه حقوق مادی این رساله از آن دانشگاه رازی است و آثار برگرفته از آن با وابستگی سازمانی دانشگاه رازی منتشر خواهد شد؛
- در همه آثار برگرفته از این رساله، نام استادان راهنما و اگر استاد راهنمای نخست تشخیص دهد، نام استاد(ان) مشاور و نشانی رایانامه سازمانی آنان را می آورم؛
- در همه گام های انجام این رساله، هرگاه به اطلاعات شخصی افراد یا اطلاعات سازمان ها دسترسی داشته یا آنها را به کاربرده ام، رازداری و اخلاق پژوهش را رعایت کرده ام.

تاریخ امضا

حقوق: دانشگاه رازی، ۱۳۹۷

این گزارش و همه حقوق مادی و محصولات آن (مقاله ها، کتاب ها، پروانه های اختراع، برنامه های رایانه ای، نرم افزارها، تجهیزات ساخته شده و مانند آنها) بر پایه «قانون حمایت حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان» مصوب سال ۱۳۴۸ و اصلاحیه های بعدی آن و همچنین آیین نامه های اجرایی این قانون» از آن دانشگاه رازی است و هرگونه استفاده از همه یا پاره ای از آن شامل نقل قول، تکثیر، انتشار، کاربرد نتایج، تکمیل و مانند آنها به صورت چاپی، الکترونیکی یا وسایل دیگر، تنها با اجازه نوشتاری دانشگاه رازی شدنی است. نقل قول محدود در انتشارات علمی مانند کتاب و مقاله یا پایان نامه ها و رساله های دیگر با نوشتن اطلاعات کامل کتاب شناختی، نیازی به مجوز دانشگاه رازی ندارد.

صورت جلسه دفاع از پایان نامه کارشناسی ارشد				
تاریخ	۱۳۹۷/۱۱/۱۵	نام و نام خانوادگی دانش آموخته	مجتبی جمالی سرابی	
شماره ملی	۳۳۱۰۰۵۶۷۸۳	رایانامه شخصی	m.j.sarabi@gmail.com	

عنوان	اعاده دادرسی با تجویز رئیس قوه قضائیه		
رشته تحصیلی	حقوق	گرایش	خصوصی

هیئت داوران پس از شنیدن گزارش و دفاع دانشجو، پایان نامه وی را داوری و آن را «عالی / بسیار خوب / خوب / پذیرفته نشده / ارزشیابی کرد.»				
سمت	نام و نام خانوادگی	مرتبه علمی	شماره ملی	امضا
	وابستگی سازمانی (پژوهشگاه / دانشگاه / ...)		رایانامه سازمانی	
استاد راهنما	دکتر علی طهماسبی	استاد یار	a.tahmasebi@gamil.com	
	دانشگاه			
استاد راهنمای دوم				
استاد مشاور	دکتر فرامرز باقرآبادی	استاد یار	fbagherabadi@yahoo.com	
	دانشگاه			
استاد مشاور				
استاد داور	دکتر علی عباس حیاتی	استاد یار	aliahayati@yahoo.com	
	دانشگاه			
استاد داور	دکتر خدیجه مرادی	استاد یار	khmoradi@yahoo.com	
	دانشگاه			
استاد داور				
استاد داور				

نماینده	نام و نام خانوادگی	سمت	امضا
	داوود گوهری		
تحصیلات			
تکمیلی			

چکیده

بنا بر قواعد اعتبار امر مختوم و فراغ دادرس هر زمان رای توسط قاضی دادگاه صادر شود دیگر قاضی صادر کننده رای یا هر قاضی دیگری حق تصرف در رای یا ابطال آن را ندارد مگر اینکه متقاضی بر اساس قانون با رعایت مهلت در مرجع بالاتر (تجدید نظر) اعتراض خود را تقدیم نماید، که این هم امنیت اقتصادی و هم استحکام و اعتبار آراء قضایی را به دنبال دارد، اما گاهی اوقات ضرورت عدالت خواهی ایجاب می کند که به صورت فوق العاده رای مورد بازنگری قرار بگیرد که راجع به این امر مهم قانون آیین دادرسی مدنی در چهارچوب خاصی در ماده ۴۲۶ بصورت انحصاری اعاده دادرسی را پیش بینی نموده است، اما قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ در ماده ۴۷۷ یک موردی را با عنوان اعاده دادرسی بر مبنای تشخیص خلاف شرع بین توسط رئیس قوه قضائیه اضافه نموده است که باعث ایجاد سوالاتی پیرامون، حد و معنا و مفهوم خلاف بین شرع، حدود اختیارات و صلاحیت رئیس قوه قضائیه، مهلت درخواست اعاده دادرسی از سوی متقاضی و اعلام تشخیص رئیس قوه قضائیه به دادگاه جهت رسیدگی، چگونگی جمع نمودن با صلاحیت شورای نگهبان و نحوه نقض آراء، را به وجود آورده است که در این باره بر آنیم تا ضمن بیان عناصر و ارکان این مستند نوپا، شرایط و موانع تشخیص بالاترین مقام قوه قضائیه و همچنین آثار آن را به بحث بگذرانیم.

کلید واژگان: اعاده دادرسی، تشخیص رئیس قوه قضائیه، رأی قطعی، مخالفت بین شرع، نقض آراء

فهرست نوشته‌ها

صفحه

عنوان

فصل اول: کلیات

۲۰.....	مبحث اول: معنا و مفهوم اعاده دادرسی
۲۱.....	پیشینه و مبنا
۲۳.....	مبحث دوم: انواع اعاده دادرسی
۲۳.....	گفتار اول: اعاده دادرسی کیفری
۲۹.....	گفتار دوم: اعاده دادرسی حقوقی
۳۳.....	مبحث سوم: شرایط حاکم بر اعاده دادرسی
۳۳.....	گفتار اول: اعاده دادرسی از حکم قطعی دادگاه
۳۵.....	گفتار دوم: فوق‌العاده بودن طریق اعاده دادرسی
۳۶.....	گفتار سوم: دمرحله‌ای بودن رسیدگی در اعاده دادرسی
۳۷.....	گفتار چهارم: انحصار رسیدگی به جهت یا جهات مورد استناد متقاضی اعاده دادرسی
۳۷.....	بند اول: استناد و اعلام جهت اعاده دادرسی توسط متقاضی
۳۹.....	بند دوم: انحصار مباحث رسیدگی به جهت استنادی متقاضی اعاده دادرسی
۴۱.....	مبحث چهارم: حدود اختیارات رئیس قوه قضائیه در قوانین موضوعه
۴۵.....	گفتار اول: شأن قضایی یا اداری رئیس قوه قضائیه
۴۶.....	بند اول: قانون اساسی و صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه
۴۸.....	بند دوم: قوانین عادی و صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه
۵۱.....	مبحث پنجم: اعاده دادرسی در حقوق تطبیقی

فصل دوم: اعاده دادرسی حقوقی

۵۸.....	مبحث اول: شرایط رأی قابل اعاده دادرسی
۵۸.....	گفتار اول: قانون آیین دادرسی قدیم (۱۳۱۸)
۵۹.....	گفتار دوم: قانون جدید آیین دادرسی مدنی
۶۰.....	مبحث دوم: آرای غیر قابل اعاده دادرسی

گفتار اول: قرار	۶۰
گفتار دوم: رأی داور	۶۰
گفتار سوم: حکم دیوان عالی کشور	۶۲
گفتار ششم: گزارش اصلاحی (قرارداد قضایی)	۶۲
مبحث سوم: جهات اعاده دادرسی مدنی	۶۳
مبحث چهارم: مهلت و اشخاص متقاضی درخواست اعاده دادرسی	۶۵
مبحث پنجم: اعاده دادرسی حقوقی از آرای خلاف بین شرع	۶۷
مبحث ششم: اعاده دادرسی در دیوان عدالت اداری	۷۶
گفتار اول: جهات اعاده دادرسی	۷۷
گفتار دوم: مهلت اعاده دادرسی	۷۹
گفتار سوم: نحوه رسیدگی به دادخواست اعاده دادرسی	۸۰
گفتار چهارم: اعاده دادرسی از آرای خلاف بین شرع توسط رئیس قوه قضائیه	۸۱

فصل سوم: اعاده دادرسی کیفری

مبحث اول: جهات و شرایط رأی قابل اعاده دادرسی	۸۴
مبحث دوم: متقاضیان اعاده دادرسی کیفری	۸۶
مبحث سوم: نحوه اعاده دادرسی	۸۶
مبحث چهارم: اعاده دادرسی کیفری از آرای خلاف بین شرع	۸۸
گفتار اول: صدور رأی قطعی	۸۹
بند اول: صدور حکم قطعی	۹۰
بند دوم: صدور قرار قطعی	۹۲
گفتار دوم: مخالفت بین شرع	۹۳
بند اول: مخالفت بین حکم قطعی با شرع به مفهوم خاص	۹۳
بند دوم: مخالفت بین رأی با شرع به مفهوم عام	۹۸
مبحث پنجم: مقایسه اعاده دادرسی از جهت حقوقی و کیفری	۱۰۲
مبحث ششم: موانع تشخیص رئیس قوه قضائیه به منظور اعاده دادرسی	۱۰۸
گفتار اول: امکان رسیدگی به شکایت از آراء به طور معمول و عادی	۱۰۸
گفتار دوم: منع تشخیص در باب امور موضوعی (امور غیر حکمی)	۱۱۰

گفتار سوم: منع استناد به سایر جهات اعاده دادرسی	۱۱۲
گفتار چهارم: منع تشخیص در دفعات ارجاع	۱۱۳
گفتار پنجم: منع تشخیص به جهت موافقت رأی با قانون	۱۱۶
مبحث هفتم: آثار تشخیص رئیس قوه قضائیه در مخالفت بین رأی با شرع	۱۱۸
گفتار اول: تحقق و تأسیس یکی از جهات اعاده دادرسی	۱۱۸
گفتار دوم: تجویز و قبول اعاده دادرسی در رأی قطعی کیفری و مدنی	۱۱۹
گفتار سوم: توقف اجرای حکم معترض عنه	۱۲۳
بند اول: توقف اجرای حکم معترض عنه در امور مدنی	۱۲۳
بند دوم: توقف اجرای حکم معترض عنه در امور کیفری	۱۲۵
گفتار چهارم مغایرت با قانون اساسی و مشکلات اجرایی	۱۲۶
نتیجه گیری	۱۳۱

منابع	۱۴۱
-------------	-----

پیوست	۱۴۷
-------------	-----

مقدمه

از زمانی که ادعای خواهان در قالب دعوا و به موجب دادخواست در دادگاه طرح و سرانجام می‌یابد، مراحل و مقاطع مختلفی را طی می‌کند. این مسیر گاه به سهولت و در کوتاه زمانی طی می‌شود و گاه نیز پرفراز و نشیب است و طولانی. شکایت و تجدیدنظر از آراء دادگاه‌ها، اصولاً طریقی برای احراز سلامت و درستی آن است. رسیدگی ماهوی در مرحله دادرسی نخستین و تجدیدنظر، درستی و صحت حکم دادگاه را به طور نسبی تضمین می‌کند و همین اندازه به حکم قطعی، اثر اجرایی می‌بخشد. چهره دیگری از این بازنگری که پس از قطعیت حکم با درخواست محکوم علیه خود را نشان می‌دهد، اعاده دادرسی است.

جهات اعاده دادرسی در امور مدنی و کیفری از آن چنان اهمیت خطیر و ارزش والایی برخوردار است که درستی حکم قطعی را با تردید جدی مواجه ساخته و تحقق اثبات هریک از آن جهات در دادرسی جدید، حکم مزبور را از اثر می‌اندازد. برخلاف سایر طرق شکایت از آراء، اعاده دادرسی تنها طریقی است که رسیدگی به آن طی دو مرحله دادرسی صورت می‌پذیرد. ضمن آنکه نه تنها بازگشایی دادرسی در این نوع شکایت فوق العاده، صرفاً با توسل به جهات خاصی ضرورت می‌پذیرد بلکه قبول و پذیرش آن در مرحله مقدماتی رسیدگی ماهوی دادگاه را در مرحله دوم اعاده دادرسی، اصولاً منحصر به توجه به همان جهت مورد تجویز می‌کند. نادیده گرفتن اصولی که با توجه به نصوص قانونی ارائه شده اگرچه اعتبار رسیدگی و حکم ناشی از اعاده دادرسی را از منظر تحلیلی و نظری مخدوش می‌سازد اما بازگشایی دوباره را نیز سهولت بر نمی‌تابد. در امور مدنی هر دو مرحله در دادگاه صادرکننده حکم انجام می‌پذیرد. در وهله اول مرجع رسیدگی کننده دست به نوعی رسیدگی شکلی از حیث انطباق جهت مورد درخواست با جهت قانونی آن می‌زند اگر منطبق با جهات ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م جدید باشد درخواست قرار قبول اعاده دادرسی را صادر می‌نماید. یکی از موانع اعاده دادرسی باز بودن طرق عادی شکایت از آراست همین قاعده راجع به تشخیص رئیس قوه قضاییه صدق می‌کند بررسی در احراز انطباق و عدم انطباق رأی صادره و موازین شرعی نوعی رسیدگی شکلی با مرجعیت موازین شرعی است در نتیجه امور موضوعی و ماهوی پرونده و رأی معترض عنه در دایره تشخیص رئیس قوه قضاییه قرار نمی‌گیرد.

یکی از موارد اعاده دادرسی تشخیص خلاف بین شرع بودن آراء توسط رئیس قوه قضائیه است که مراد از خلاف شرع را تبصره یک ماده واحده قانون اصلاح ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۵ مغایرت رأی صادره با مسلمات فقه می داند و در موارد اختلاف، ملاک نظر ولی فقیه یا مشهور فقها است؛ که این با توجه به تبصره ۲ ماده ۴۷۷ آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ هم شامل حکم می شود و هم دستور موقت که با تجویز اعاده دادرسی در شعب خاص دیوان عالی کشور که برای همین منظور شکل می گیرد بررسی شده و در صورت خلاف بین شرع بودن رأی قطعی قبلی نقض و رسیدگی مجدد صورت می گیرد نحوه اطلاع رئیس قوه از حکم خلاف شرع به هر طریقی می تواند باشد اما کسانی که می توانند درخواست اعاده را بخواهند رئیس دیوان عالی کشور- دادستان کل کشور- رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح و رئیس کل دادگستری استان است.

نکته ای که در خصوص مبنای حق اعتراض رئیس قوه قضائیه باید به آن توجه کرد این است که رئیس قوه قضائیه هم رأی قضات مأذون را ملاحظه می کند و هم رأی قضات مجتهد را، در خصوص قابل پذیرش بودن دو مورد فوق در این پژوهش بحث های خواهد آمد. مطلب دیگری که باید به آن توجه کرد نوع تشخیص رئیس قوه قضائیه است بدین معنا که پس از تشخیص رسیدگی را خود به عهده ندارد بلکه رسیدگی مجدد را به عهده مراجع دیگر قرار می دهد

قبل از انقلاب اسلامی رئیس دیوان عالی کشور و وزیر دادگستری به عنوان بالاترین مقامات قضایی نقشی در اعتراض به آرای قطعی دادگاه ها نداشته و پژوهش و استیناف و اعاده دادرسی تنها راه های عادی و فوق العاده برای تجدیدنظر در آرای قطعی و غیر قطعی دادگاه ها بود اما بعد از انقلاب اسلامی برای نخستین بار با تصویب ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه در سال ۱۳۷۸ رئیس قوه به عنوان مجتهد عادل (که راجع به عدالت آن محل تأمل است زیرا معلوم نیست که چه کسی عدالت ایشان را احراز یا اینکه از عدالت ساقط شدن او را تایید و بیان می نماید) این اختیار را پیدا کرد که اگر حکمی را خلاف بین شرع دانست به آن اعتراض کند

بعد از گذشت ۳ سال باوجود ماده فوق قانون‌گذار در سال ۱۳۸۱ با اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب بازهم به رئیس قوه قضائیه اجازه داد بدون هیچ محدودیتی باملاحظه خلاف بین شرع تجدیدنظرخواهی کند

تا آن زمان احکام قطعی دادگاه‌ها تا حدودی از تعرض مصون بود اما بعد از مصوبه آراء دادگاه‌ها دستخوش نوعی تزلزل و عدم ثبات شد که بعد از آن هر محکوم‌علیه‌ای با ادعای خلاف بین شرع خواستار رسیدگی مجدد به پرونده شود

بر اساس تبصره ۲ ماده‌واحد ۱۸، درخواست تجدیدنظر در هر مرحله‌ای که وجود داشته باشد با رعایت مهلت ۱ ماهه از تاریخ ابلاغ رأی امکان‌پذیر بود برای این امر شعبه تشخیص که متشکل از ۵ نفر قاضی دیوان عالی کشور بود شکل گرفت که پس از بررسی اگر خلاف بین شرع احراز می‌گردید رأی نقض و رأی مقتضی صادر می‌شد و الا قرار رد درخواست تجدیدنظرخواهی صادر می‌نمودند

رأی شعبه تشخیص در هر حال قطعی بود مگر اینکه رئیس قوه بدون اینکه محدودیتی داشته باشد باز رأی صادره را خلاف بین شرع بداند که در این صورت جهت رسیدگی به مرجع صالح ارجاع می‌گشت.

تصویب این ماده‌واحد و روند رسیدگی به حدی مشکلات در مرحله اجرا ایجاد نمود که در سال ۱۳۸۵ در مجلس مورد بازنگری قرار گرفت و تحت عنوان ماده‌واحد قانون اصلاح ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب به تصویب رسید که منجر به محدود شدن اعتراض به احکام قطعی خلاف بین شرع گردید

این پایان‌نامه که به روش کتابخانه‌ای به رشته تحریر درآمده است، سعی دارد تا ضمن بررسی قوانین مرتبط با این موضوع و تجزیه و تحلیل مواد قانونی مرتبط بالأخص ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری که مورد استفاده هم در امور کیفری و هم امور حقوقی است، شرایط و موانع تشخیص رئیس قوه قضائیه و همچنین آثار مترتب بر این تشخیص احصاء و تبیین گردد تا اجرای این مستند قانونی بر اساس ضوابط و قواعد قانونی حاکم و مرتبط با آن، شکل منطقی به خود گیرد.

لذا برای تحقق اهداف فوق، مطالب این پایان‌نامه در سه فصل تنظیم شده است؛ فصل اول با عنوان "کلیات"، مباحث: معنا و مفهوم اعاده دادرسی (مبحث اول)؛ انواع اعاده دادرسی (مبحث دوم)؛ اصول حاکم بر اعاده دادرسی (مبحث سوم)؛ حدود و اختیارات رئیس قوه قضائیه در قوانین موضوعه (مبحث چهارم)؛ و اعاده دادرسی حقوقی تطبیقی (مبحث پنجم)؛ را مطرح می‌کند.

فصل دوم نیز با عنوان "اعاده دادرسی حقوقی" به بررسی: شرایط رأی قابل اعاده دادرسی (مبحث اول)؛ آرای غیرقابل اعاده دادرسی (مبحث دوم)؛ جهات اعاده دادرسی (مبحث سوم)؛ مهلت و اشخاص متقاضی درخواست اعاده دادرسی (مبحث چهارم)؛ اعاده دادرسی حقوقی از آرای خلاف شرع (مبحث پنجم)؛ و اعاده دادرسی در دیوان عدالت اداری (مبحث ششم)؛ پرداخته است.

همچنین فصل سوم با عنوان "اعاده دادرسی کیفری" موضوعات: جهات و شرایط رأی قابل اعاده دادرسی (مبحث اول)؛ متقاضیان اعاده دادرسی کیفری (مبحث دوم)؛ نحوه اعاده دادرسی (مبحث سوم)؛ اعاده دادرسی کیفری از آرای خلاف بین شرع (مبحث چهارم)؛ محاسن و معایب اعاده دادرسی حقوقی و کیفری (مبحث پنجم)؛ موانع تشخیص رئیس قوه قضائیه به منظور اعاده دادرسی (مبحث ششم)؛ و آثار تشخیص رئیس قوه قضائیه در مخالف بین رأی با شرع (مبحث هفتم)؛ را مورد بررسی و توضیح قرار داده است؛ به امید آن‌که مورد جلب رضایت و توجه اساتید عزیز و خوانندگان گرامی قرار بگیرد.

فصل اول

کلیات

مبحث اول: معنا و مفهوم اعاده دادرسی

قوانین کیفری و حقوقی تعریفی از این تأسیس حقوقی ارائه نداده اما می‌توان چنین تعریف کرد که مفهوم اعاده دادرسی مشتمل بر دو کلمه، اعاده به معنی «بازگرداندن، دوباره گرفتن» (معین، ۱۳۷۸: ۳۰۱) و همچنین به معنای «بازگردانیدن و بازگو کردن» (ربانی، ۱۳۶۴: ۵۲) و کلمه دادرسی به معنای «به داد مظلوم رسیدن، محاکمه، رسیدگی به دادخواهی دادخواه» (هدایتی، ۱۳۴۲: ۱۶۶) و در مجموع به معنای تجویز دوباره دادرسی است؛ و در اصطلاح اعاده دادرسی عبارت از «رسیدگی مجدد به دلایل حکم محکومیتی که اعتبار امر مختومه را پیدا می‌نماید ولی به واسطه اشتباهی که به آن نسبت می‌دهند تقاضای طرح دوباره آن می‌شود». (همان، ۱۶۶)

همچنین در تعریف دیگر گفته شده «به‌طور استثناء و به جهاتی خاص قانون اذن در اعاده و از سر گرفتن رسیدگی داده شده باشد» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۳: ۵۹).. در فقه زیر عنوان استیناف از آن سخن گفته شده است. منشأ اعاده دادرسی در حقوق روم بوده است. باید دقت داشت که اعاده دادرسی یکی از روش‌های فوق‌العاده اعتراض بر احکام است و موارد آن بسیار خاص و استثنایی است؛ یعنی هیچ‌یک از احکام کیفری قابل اعاده دادرسی و تجدید رسیدگی نخواهد بود، مگر آنکه صریحاً تعیین و تجویز شده باشد. پس علی‌الاصول و برای رعایت مصلحت نظام اجتماعی، باید امور کیفری و مدنی که سیر نهایی خود را طی کرده مختومه تلقی شود و به اصحاب دعوا اجازه داده نشود که اقدام به تزلزل احکام نمایند، مگر آنکه مصلحت بالاتری که همان اجرای عدالت و جلوگیری از ظلم وجود داشته باشد دعوی عمومی باید خاتمه پیدا کند و راه عادی روال این دعوا صدور رأی قطعی و نهایی است. چنین رأیی اعتبار امر مختوم را دارد و بیانگر قاعده‌ای است که مفاد آن را مطابق با واقعیت می‌داند؛ بنابراین سندی رسمی است که نباید اجرای آن را بر عهده تعویق قرارداد تا حاصل کار دادرها و دادگاه‌ها بی‌نتیجه بماند؛ اما گاهی پس از صدور این رأی، دلیلی پیدا می‌شود که حکایت از بی‌گناهی محکوم علیه دارد. پیدا است که اجرای چنین رأیی، پسندیده نیست، پس چه باید کرد؟ نظم و قانون‌گرایی اقتضا می‌کند که حکم نهایی اجرا شود تا تزلزلی در احکام قضایی به وجود نیاید و آنکه درنبردی طولانی حاکم شده است با خیالی آسوده و برای همیشه خود را فاتح میدان بدانند؛ اما عدالت و انصاف، پاسخ دیگری می‌دهد و آن، دادن

فرستی دیگر به محکوم علیه است تا بی گناهی خود را ثابت کند و نباید در اعتبار دادن به امر مختوم، اغراق بی رویه کرد تا جایی که انسان به فلک تنبیه سپرده شود و اعتماد وی و خانواده و دوستانش را به عدالت سلب کند (زراعت، ۱۳۸۶: ۱۰۶) قانون گذاران نیز با عدالت همسو شده، نهاد "اعاده دادرسی" را به صورت استثنایی پیش بینی کرده اند تا حقیقت واقعی بر حقیقت شکلی و ظاهری و قضایی غلبه پیدا کند. تردید نیست که هدف اصلاح خطای قضایی که زیربنای مشروعیت نهاد اعاده دادرسی است در مقام تعارض، قوی تر از اعتبار امر مختوم است، به گونه ای که اعتبار امر مختوم، اطلاق خود را از دست می دهد و مقید به صحت امر مختوم می شود؛ یعنی حکم قطعی، زمانی اعتبار امر مختوم را دارد که صحیح باشد (فوزیه، ۱۹۸۶: ۱۰۵).

با اعاده دادرسی، از محکومیت اشخاص بی گناه جلوگیری شده، اعتبار مردم به دستگاه قضایی فرونی می یابد و احساسات عمومی برای درخواست تحقق عدالت، اطمینان پیدا می کند. قانون گذار ما نیز همین راه را برگزیده و موادی از قانون آیین دادرسی را به موضوع اعاده دادرسی اختصاص داده است. اعاده دادرسی در حقوق رم، نهادی شناخته شده بود و در آن زمان امپراطور می توانست احکامی را که به اشتباه از سوی قضات صادر گردیده بود نقض کند، حتی اگر راه عادی برای نقض آن وجود نداشت (ادوار، ۱۹۸۶: ۸۵)

پیشینه و مبنا

نخستین قانونی که بعد از انقلاب مشروطه در مورد آیین دادرسی مدنی به تصویب رسید «لایحه قانونی اصول محاکمات حقوقی» مصوب ۱۹ ذی الحجه ۱۳۲۹ بود که مواد ۵۲۴ تا ۵۴۱ به اعاده دادرسی اختصاص یافته بود.

در قانون آدم مصوب ۱۳۱۸/۶/۲۵ مجلس شورای ملی مواد ۵۹۱ تا ۶۱۰ به اعاده دادرسی اختصاص داشت که فرهنگستان ادب فارسی بجای اعاده المحاکمه اعاده دادرسی را بکار برده است

قانون آدم سال ۱۳۷۹، در این سال قانون آدم مصوب ۱۳۱۸ مورد بازنگری قرار گرفت و قانون گذار مواد ۴۲۶ تا ۴۴۱ را به اعاده دادرسی اختصاص داد.

هدف نهایی از دادرسی قضاوتی عادلانه است با ضریب خطای بسیار اندک لازمه این امر باز بودن راه شکایت از آرا است اما همین قضیه با مسئله دیگر که ترجیح منفعت عمومی بر خصوصی است تزامم پیدا می کند زیرا نفع عمومی در این است که رسیدگی به سرانجامی برسد و آرا از استحکام برخوردار بوده که نتوان در آن خللی ایجاد نمود و در نهایت بتوان اگر اعتراضی وجود دارد توسط مرجع بالاتر با توجه به راه کارهای قانونی پیش بینی شده صورت پذیرد

راجع به ماهیت حقوقی اعتبار امر قضاوت شده دو نظریه وجود دارد برخی اصل صحت و اماره قانونی مطلق را بیان نموده اند و برخی دیگر به ضرورت های اجتماعی و نظم عمومی روی آورده اند که به نظر همین مورد قوی است

سؤالی که ممکن است پیش آید می تواند این باشد که آیا با پذیرش اعاده دادرسی قاعده امر قضاوت شده متزلزل نخواهد شد؟

پاسخ به این سؤال نیاز به درک درست و بالایی از امر قضاوت شده دارد چرا که اگر صرفاً به خاطر جلوگیری از تکرار دعوی و ازدحام پرونده باشد این امر همه موارد دیگر همچون اعتراض را در برمی گیرد

ولی اگر غرض جلوگیری از صدور احکام متعارض باشد در اجرای قاعده نقش اصلی را مفاد حکم ایفا می کند زیرا از آن پس باید دادگاه ها از راه حل موجود پیروی کند با قبول این اعتبار امر قضاوت شده به رأی تعلق می گیرد تا از راه های عادی قابل اعتراض نباشد علاوه بر موارد نقد شده باید این نکته را مورد توجه قرارداد که زمانی اعتبار امر قضاوت شده بار می شود که با توجه به شرایط و راه قانونی آن صادر شده باشد و الا اگر شرایط شکلی و ماهوی دادرسی رعایت نشده باشد نمی توان اعتبار امر مختوم را بر آن بار نمود. (حیاتی، ۱۳۸۳: صص ۱۸، ۱۹)

مبحث دوم: انواع اعاده دادرسی

به طور کلی می توان اعاده دادرسی را به دو صورت اعاده دادرسی کیفری و اعاده دادرسی حقوقی (مدنی) تقسیم بندی کرد.

گفتار اول: اعاده دادرسی کیفری

اعاده دادرسی یا تجدید محاکمه، از طرق فوق العاده رسیدگی به امور کیفری است. این طریق رسیدگی در مورد احکام قطعی قابل اجرا و اعمال است و احکام غیر قطعی از شمول مقررات تجدید محاکمه خارج می باشند. اصولاً در مواردی که بر طبق قانون و در مراحل مختلف به دعوا رسیدگی و حکم قطعی صادر می شود، اعتبار احکام قطعی مقتضی اجرای مفاد آنهاست و اتخاذ ترتیب دیگری به نحوی که موجب تعویق و تأخیر اجرای حکم باشد، مغایر اعتبار احکام و امری نامطلوب است. باین حال در مورد احکام قطعی، تجدید محاکمه یا اعاده دادرسی به تأخیر افتادن اجرای حکم قطعی به این جهت است که قانون گذار احتمال می دهد حکم برخلاف واقع صادر شده باشد. هر چند در جریان رسیدگی به دعای سعی بر این است که حکم صادره با واقعیات خارج از پرونده تطابق داشته و به اعتبار دیگر، متضمن اجرای عدالت نیز باشد، اما شهادت کذب، قسم دروغ (در مواردی که قسم خوردن افراد از دلایل اثبات جرم محسوب می شود؛ مانند موضوع لوث و قسامه در خصوص قتل)، ارائه اسناد و مدارک مجعول، ناپدید شدن افراد در جریان حوادث و اتفاقات و در مظان اتهام قرار گرفتن افراد، درخواست مصرانه و اقدامات شکات و عوامل متعدد و مختلف دیگر موجب می شود که بدون انجام تحقیقات و رسیدگی کامل حکم صادر گردد و در این قبیل موارد مطمئناً بین مفاد آراء و واقعیات خارجی تطابق و هماهنگی وجود نخواهد داشت؛ زیرا به هر حال، نهایتاً آرای صادره بایستی با ادله و اوضاع و احوال قضایا مطابقت داشته باشد و بر این اساس به منظور تلفیق اعتبار احکام قطعی و اجرای عدالت که مستلزم تطابق واقعیات خارجی و مفاد آرای صادره است، تجدید محاکمه یا اعاده دادرسی مقرر و تجویز گردیده است.

اعاده دادرسی در قوانین کیفری دارای تحولات و تغییراتی است. با تصویب قانون آیین دادرسی کیفری در یازدهم شهریورماه ۱۳۹۰ و تجویز تجدید محاکمه به موجب مقررات این قانون، مواد

(۴۶۶ تا ۴۷۲) قانون مزبور به موارد و مقررات و موضوعات متفرقه مربوط به اعاده دادرسی اختصاص داده شده بود. مقررات قوانین کیفری در باب اعاده دادرسی به موازات تحولات کلی قوانین، تغییرات و تحولاتی پیدا کرد تا سال ۱۳۵۶ که تغییرات عمده‌ای در این خصوص در قوانین ایجاد نشده و ضوابط، معیارها و مقررات اعاده دادرسی همان است که در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ پیش‌بینی گردیده بود. در سال ۱۳۵۶ با تصویب قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری و پس از آن با تصویب قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور کیفری) در سال ۱۳۷۸، علاوه بر اصلاح و تغییر سایر قوانین، در مقررات تجدید محاکمه نیز تغییراتی داده شده و اصطلاحاتی به عمل آمده است (نهرینی، ۱۳۹۰: ۱۱).

قانون آیین دادرسی کیفری جدید با تغییراتی جزئی در تاریخ ۱۳۹۲/۱۲/۲۶ مشتمل بر (۵۷۰) ماده به تصویب شورای نگهبان رسید و از تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون سایر قوانین سابق ملغی گردید. مواد (۴۷۴ تا ۴۸۳) این قانون به بحث و موارد و قوانین اعاده دادرسی اختصاص داده شده است.

ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌کند: درخواست اعاده دادرسی در مورد احکام محکومیت قطعی دادگاه‌ها اعم از آنکه حکم مذکور به اجرا گذاشته شده یا نشده باشد در موارد زیر پذیرفته می‌شود:

الف- کسی به اتهام قتل شخصی محکوم شود و سپس زنده‌بودن وی محرز گردد.

ب- چند نفر به اتهام ارتکاب جرمی محکوم شوند و ارتکاب آن جرم به گونه‌ای است که نتوان بیش از یک مرتکب برای آن قائل شد.

پ- شخصی به علت انتساب جرمی محکوم شود یافته و فرد دیگری نیز به موجب حکمی از مرجع قضایی دیگر به علت انتساب همان جرم محکوم شده باشد، به طوری که از تعارض و تضاد مفاد دو حکم، بی‌گناهی یکی از آنان احراز گردد.

ت- درباره شخصی به اتهام واحد، احکام متفاوتی صادر شود.

ث- در دادگاه صالح ثابت شود که اسناد جعلی یا شهادت خلاف واقع گواهان، مبنای حکم بوده است.

ج- پس از صدور حکم قطعی، واقعه جدیدی حادث و یا ظاهر یا ادله جدیدی ارائه شود که موجب اثبات بی گناهی محکوم علیه یا تقصیر متهم باشد.

چ- عمل ارتكابی جرم نباشد و یا مجازات مورد حکم بیش از مجازات مقرر قانونی باشد.

طبق ماده ۴۷۵ قانون آیین دادرسی کیفری اشخاصی که حق درخواست اعاده کیفری دارند از این قرار است:

۱- محکوم علیه و نماینده قانونی او و در صورت فوت و یا غیبت محکوم علیه، همسر و وارث قانونی و وصی او.

۲- دادستان کل کشور

۳- دادستان مجری حکم

علت تجویز درخواست اعاده دادرسی از ناحیه همسر و وارث محکوم علیه در صورت فوت وی این است که آثار احکام کیفری به طور مستقیم و غیرمستقیم متوجه اشخاص می شود. کسی که مستقیماً تحت تأثیر محکومیت کیفری قرار می گیرد، محکوم علیه است.

خانواده، بستگان و حتی قبیله محکوم علیه به طور غیرمستقیم از لحاظ مادی، معنوی و یا حیثیتی از تأثیر سوء محکومیت کیفری مصون نیستند و این از طریق آثار مزبور متوجه آنان می شود و بر این اساس، با وجودی که وفات محکوم علیه موجب موقوف شدن اجرای حکم، همسر و وارث محکوم علیه به منظور نفی آثار محکومیت و اثبات بی گناهی محکوم علیه حتی پس از مرگ وی می توانند درخواست اعاده دادرسی نمایند و در صورتی که جهات و شرایط درخواست محقق باشد، پذیرش درخواست این اشخاص و تجدید محاکمه بلامانع و الزامی است.

ماده ۴۷۶ ق.آ.د. ک جدید مقرر می‌دارد: «درخواست اعاده دادرسی به دیوان عالی کشور تسلیم می‌شود. این مرجع پس از احراز انطباق با یکی از موارد موضوع ماده (۴۷۴) این قانون، با تجویز اعاده دادرسی، رسیدگی مجدد را به دادگاه هم‌عرض دادگاه صادرکننده حکم قطعی، ارجاع می‌دهد و در غیر این صورت قرار رد اعاده دادرسی صادر می‌نماید».

بنابراین، احراز انطباق تقاضای اعاده دادرسی در امور جزایی با یکی از جهات و موارد مندرج در ماده ۴۷۴ ق.آ.د. ک جدید که درواقع مرحله اول رسیدگی به اعاده دادرسی است بر عهده دیوان عالی کشور (یکی از شعب دیوان عالی کشور) قرار دارد. دیوان عالی کشور پس از دریافت تقاضای اعاده دادرسی نسبت به حکم قطعی کیفری، نخست به انطباق جهت موردتقاضا با یکی از جهات مقرر در ماده ۴۷۴ ق.آ.د. ک جدید می‌پردازد. در این رسیدگی و یا دادرسی مقدماتی و یا بهتر بگوییم مرحله اول اعاده دادرسی، دیوان عالی کشور بدون اینکه به ماهیت تقاضا و صحت و سقم ماهوی آن و احراز امر ماهوی پردازد تنها به انطباق تطبیق این جهت درخواست شده با جهت قانونی دست می‌زند؛ بنابراین یک رسیدگی اجمالی را در دستور کار خود قرار داده و موضوع موردتقاضا را با جهات قانونی تطبیق می‌دهد بدون اینکه به ماهیت آن وارد شود. پس دیوان عالی کشور نه صلاحیت نقض حکم معترض عنه را دارد^۱ و نه تجویز اعاده دادرسی توسط دیوان عالی کشور به منزله نقض حکم معترض عنه از سوی دیوان عالی است.^۲

۱- رأی اصراری شماره ۱۳ مورخ ۱۳۷۷/۰۷/۲۸ هیات عمومی شعب کیفری دیوان عالی کشور «نظر به اینکه اعاده دادرسی به موجب قانون و رأی شماره ۵۳۸ وحدت رویه هیات عمومی، به فرض قبول درخواست تجدید محاکمه، نقض حکم در دیوان عالی کشور موقعیت قانونی ندارد. لکن پس از قبول تقاضا و ارجاع آن در صورتی که دادگاه مرجع الیه درخواست را منطبق با قانون دانست حکم جدید صادر والا حکم قبلی را معتبر اعلام می‌نماید...»

۲- رأی وحدت رویه شماره ۵۳۸ مورخ ۱۳۶۹/۰۸/۱ هیات عمومی دیوان عالی کشور «مستفاد از مادتين ۳۶۸ و ۳۶۹ قانون آیین دادرسی کیفری این است که دیوان عالی کشور پس از اطمینان از جهت اوضاع و احوالی که باعث استدعای محاکمه شده با قبول درخواست اعاده محاکمه رسیدگی مجدد را به دادگاه هم‌عرض که صلاحیت رسیدگی داشته باشد ارجاع می‌دهد و تصریح قانون به عدم اجرای حکم تا زمانی که اعاده محاکمه به انتها نرسیده و حکم مجدد صادر نشده ملازمه به ابقاء حکم دارد؛ بنابراین نقض حکم قبل از رسیدگی به استدعای اعاده محاکمه فاقد مجوز قانونی است و آراء شعب ۲ و ۴ و ۱۲ و ۳۱ دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد صحیح تشخیص می‌شود. این رأی بر طبق ماده واحد قانون وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم الاتباع است».

برای مثال درجایی که استناد متقاضی اعاده دادرسی، بند چ ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک جدید یعنی مدعی جرم نبودن عمل ارتكابی یا عدم تناسب مجازات باشد، دیوان عالی کشور تنها به موضوع مورد تقاضای درخواست کننده اعاده دادرسی توجه کرده و اگر آن را از مصادیق بند چ ماده ۴۷۴ قانون مزبور دانست، اعاده دادرسی را تجویز می‌کند. لیکن تجویز اعاده دادرسی به منزله تبعیت دادگاه رسیدگی کننده به ماهیت اعاده دادرسی از نظر دیوان عالی کشور و مثلاً نقض حکم قطعی نیست. بلکه دادگاه مرجوع الیه می‌تواند عندالاقضاء پس از رسیدگی ماهوی به تقاضای اعاده دادرسی و با احراز اشتباه قاضی و عدم تناسب کیفر و مجازات مورد حکم با جرم ارتكابی، حکم قطعی معترض عنه را نقض و به صدور حکم صحیح اقدام کند و یا اینکه به رد درخواست اعاده دادرسی با وصف تجویز آن توسط دیوان عالی کشور، به علت تناسب قانونی کیفر مورد حکم با جرم ارتكابی، مبادرت ورزد. گاه نیز تقاضای اعاده دادرسی مستلزم ابراز ادله، اسناد و یا احکام دادگاه ها است.

چنانچه متقاضی اعاده دادرسی به ضمیمه تقاضای خود، اسناد مزبور را تقدیم ندارد، دیوان عالی کشور در همان مرحله اول از پذیرش و تجویز اعاده دادرسی خودداری خواهد کرد. بدیهی است چنانچه جهت استنادی متقاضی اعاده دادرسی صدور احکام معارض و متضاد دایر بر محکومیت دو نفر به ارتكاب جرمی باشد که از تعارض احکام مزبور، بی‌گناهی یکی از آن دو احراز و مدلل می‌شود (بند پ ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک جدید) و او مدعی گردد که دادگاه صادرکننده حکم از تسلیم حکم به وی خودداری می‌کند، عدم ابراز حکم مورد استناد نباید موجب رد درخواست گردد بلکه دیوان عالی کشور حسب ادعا باید حکم استنادی را جهت این تطبیق در مرحله اول دادرسی از دادگاه صادرکننده آن مطالبه و استعلام نماید. این وضعیت در مورد اسناد رسمی استنادی نیز به دلالت مفهوم مخالفت ماده ۹۶ ق.آ.د.م جدید و با تنقیح مناط از آن مستند قانونی، صادق است، اگرچه بند ۵ ماده ۴۷۲ ق.آ.د.ک جدید از ضرورت ارائه دلایل جدید یاد کرده است.

برخلاف امور مدنی، اعاده دادرسی از احکام قطعی کیفری دارای مهلت نیست و درخواست مزبور در هر زمانی از سوی محکوم علیه قابل طرح است و در قانون جدید موردی در این خصوص پیش‌بینی نشده است.

ماده (۴۷۷) ق.آ.د.ک جدید که موضوع پژوهش ما است و در این خصوص به طور تفصیل به آن پرداخته خواهد شد مقرر می‌دارد: «در صورتی که رئیس قوه قضائیه رأی قطعی صادره از هریک از مراجع قضایی را خلاف شرع بین تشخیص دهد، با تجویز اعاده دادرسی، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط رئیس قوه قضائیه برای این امر تخصیص می‌یابد رسیدگی و رأی قطعی صادر نماید. شعب خاص مذکور مبنیاً برخلاف شرع بین اعلام شده، رأی قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی به عمل می‌آورند و رأی مقتضی صادر می‌نمایند».

تبصره ۱ ماده فوق‌الذکر بیان می‌دارد: «آراء قطعی مراجع قضائی (اعم از حقوقی و کیفری) شامل احکام و قرارهای دیوان عالی کشور، سازمان‌های قضائی نیروهای مسلح، دادگاه‌های تجدیدنظر و بدوی، دادرهای و شوراهای حل اختلاف است».

طبق تبصره ۲ ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری: «آراء شعب دیوان عالی کشور در باب تجویز اعاده دادرسی و نیز دستورهای موقت دادگاه‌ها، اگر توسط رئیس قوه قضائیه خلاف شرع بین تشخیص داده شود، مشمول احکام این ماده خواهد بود».

تبصره ۳ این ماده اشخاصی را که قانوناً حق درخواست اعاده دادرسی از رئیس قوه قضائیه را دارد مشخص نموده است. طبق این تبصره: «در صورتی که رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح و یا رئیس کل دادگستری استان در انجام وظایف قانونی خود، رأی قطعی اعم از حقوقی یا کیفری را خلاف بین شرع تشخیص دهند، می‌توانند با ذکر مستندات از رئیس قوه قضائیه درخواست تجویز اعاده دادرسی نماید. مفاد این تبصره فقط برای یک‌بار قابل اعمال است؛ مگر اینکه خلاف شرع بین آن به جهت دیگری باشد». مواد ۴۷۸ تا ۴۸۳ این مبحث به نحوه رسیدگی دیوان و دادگاه هم‌عرض دادگاه صادرکننده رأی و توقف اجرای حکم اختصاص داده شده است.

گفتار دوم: اعاده دادرسی حقوقی

اعاده دادرسی در امور مدنی و احکام حقوقی نیز همانند آنچه در امور کیفری آمده، دارای دو مرحله جدا از یکدیگر است. با این تفاوت که در امور مدنی، هر دو مرحله رسیدگی در دادگاه صادرکننده حکم انجام می‌پذیرد. در نخستین مرحله به‌سان آنچه درباره رسیدگی به اعاده دادرسی از احکام کیفری بیان شده، مرجع رسیدگی‌کننده یعنی دادگاه صادرکننده حکم قطعی معترض‌عنه، دست به نوعی رسیدگی شکلی و مقدماتی از حیث انطباق جهت مورد درخواست با جهت قانونی آن می‌زند. چنانچه دادگاه جهت موردادعا را با یکی از جهات قانونی منعکس در ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م جدید منطبق دید در فرض اجتماع سایر شرایط مرحله مقدماتی، قرار قبول درخواست اعاده دادرسی را صادر خواهد نمود. چنانچه پس از رسیدگی مقدماتی در مرحله اول، دادگاه اجمالاً جهت اعلامی از سوی متقاضی را با جهت قانونی اعاده دادرسی منطبق ببیند و عندالاقضاء ادله مربوطه به آن نیز به‌ضمیمه تقدیم شده باشد، نسبت به صدور قرار قبولی اعاده دادرسی، اقدام نموده و سپس مبادرت به رسیدگی ماهوی خواهد نمود (همان، ۱۳).

البته برخی از استادان معتقدند که «...صرف ادعای وجود یکی از جهات اعاده دادرسی دادگاه را مکلف نمی‌نماید که درخواست اعاده دادرسی را بپذیرد تا جهت ادعایی را با رسیدگی قضایی، احراز نماید بلکه باید دلیل تحقق جهت اعاده دادرسی، عندالاقضاء پیوست دادخواست اعاده دادرسی باشد و این یکی از وجوه مهم افتراق بین این طریق شکایت با طرقی مانند تجدیدنظر، اعتراض شخص ثالث است..» (شمس، ۱۳۸۷: ۲۱۲)

ازجمله مواردی که می‌بایست از سوی دادگاه صالح مورد رسیدگی مقدماتی در مرحله اول قرار گیرد توجه به رعایت مهلت اعاده دادرسی (بیست روز برای اشخاص مقیم ایران و دو ماه برای اشخاص مقیم خارج از کشور موضوع ماده ۴۲۷ ق.آ.د.م جدید) است. چنانچه متقاضی اعاده دادرسی دادخواست اعاده دادرسی خود را خارج از مهلت قانونی تقدیم کرده باشد، در همان مرحله نخست، قرار رد درخواست اعاده دادرسی به همین علت از دادگاه صادر خواهد شد. البته وقتی دادخواست در خارج از مهلت قانونی تقدیم دادگاه می‌شود، حسب اینکه موضوع و نوع دادخواست چه باشد و ناظر بر کدام مرحله باشد، تصمیمات متفاوتی از نظر گاه قانون اتخاذ خواهد شد.

اما این موضوع در مورد چگونگی تقدیم دادخواست اعاده دادرسی و ضمانت اجرای عدم رعایت مهلت قانونی درخواست مزبور، در قانون آئین دادرسی پیش‌بینی نشده. تنها نکته‌ای که می‌توان به آن واسطه، طریق قانونی یافت، قسمت اخیر تبصره ماده ۴۳۵ ق.آ.د.م جدید است که مقرر می‌دارد: "سایر ترتیبات رسیدگی مطابق مقررات مربوط به دعاوی است." به نظر می‌رسد اگر واژه (رسیدگی) را به مفهوم اعم آن یعنی احراز رعایت شرایط شکلی دادخواست و زمان تقدیم آن، به کاربریم، با توجه به اینکه اعاده دادرسی خود یک طریق اعتراضی و شکایت از آراء محسوب می‌شود باید با اتخاذ وحدت ملاک از ضمانت اجرایی که قانون‌گذار به موجب تبصره ۲ ماده ۳۳۹ و ماده ۳۸۳ برای تقدیم دادخواست تجدیدنظر و یا فرجام در خارج از مهلت قانونی در نظر گرفته، برای دادخواست اعاده دادرسی در خارج از مهلت قانونی نیز، قائل شد و با امکان و ضرورت صدور قرار رد دادخواست اعاده دادرسی از سوی دادگاه، آن را از رسیدگی مرحله مقدماتی به اعاده دادرسی نیز خارج کرد.

اعاده دادرسی حقوقی را می‌توان طبق قانون آئین دادرسی مدنی به دودسته زیر تقسیم‌بندی کرد:

۱- اعاده دادرسی اصلی

۲- اعاده دادرسی طاری

ماده ۴۳۲ قانون آئین دادرسی مدنی در تعریف این دو نوع اعاده دادرسی حقوقی مقرر می‌دارد: اعاده دادرسی بر دو قسم است:

الف- اصلی، عبارت است از اینکه متقاضی اعاده دادرسی به‌طور مستقل آن را درخواست نماید.

ب- طاری که عبارت است از اینکه دراثنای یک دادرسی حکمی به‌عنوان دلیل ارائه شود و کسی که حکم یادشده علیه او ابراز گردیده نسبت به آن درخواست اعاده دادرسی نماید.

متقاضی اعاده دادرسی اصلی می‌بایست دادخواست خود را به دادگاه صادرکننده همان حکم تقدیم نماید و متقاضی درخواست اعاده دادرسی طاری می‌بایست درخواست خود را به دادگاهی تقدیم نماید که حکم در آنجا به‌عنوان دلیل ابراز گردیده است.^۱

اگر درخواست‌کننده اعاده دادرسی طاری دادخواست را به‌طور مستقیم به دادگاه صادرکننده حکم ارائه کرده و گواهی آن را به دادگاه رسیدگی‌کننده به دعوا ارائه کند، چون این دادخواست مسبوق به استناد طرف مقابل در دادرسی است، به نظر می‌رسد که اعاده دادرسی طاری انگاشته می‌شود؛ هرچند به‌طور مستقیم به دفتر دادگاه صادرکننده تسلیم شود (مهاجری، ۱۳۸۰: ۲۳۶).

طبق رویه قضایی اگر حکم دادگاه شهرستان در دادگاه استان استوار شده باشد، مرجع اعاده دادرسی، دادگاه استان است (ش ۵۱۹ م ۱۵/۳/۱۳۱۸ شعبه سوم د.ع.ک).

مطابق ماده ۴۳۳ قانون آیین دادرسی مدنی دادخواست اعاده دادرسی اصلی باید به دادگاهی تقدیم که حکم مورد درخواست اعاده دادرسی از آن صادر شده است حال اگر حکم بدوی مورد تجدیدنظرخواهی واقع شد و در این مرحله منتهی به صدور حکم دایر به تایید یا فسخ حکم بدوی شده باشد طبق نظریه مشورتی شماره ۲/۲۸۳۸ م ۱۳۷۱/۴/۲۲ ا.ح.ق.ق. مرجع صالح برای رسیدگی به دادخواست اعاده دادرسی دادگاه صادرکننده حکم تجدیدنظر است نه حکم بدوی.

ماده ۴۳۴ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد: دادگاهی که دادخواست اعاده دادرسی طاری را دریافت می‌دارد مکلف است آن را به دادگاه صادرکننده حکم ارسال نماید و چنانچه دلایل درخواست را قوی بداند و تشخیص دهد حکمی که در خصوص درخواست اعاده دادرسی صادر می‌گردد مؤثر در دعوا است، رسیدگی به دعوای مطروحه را در قسمتی که حکم راجع به اعاده

۱ - ماده ۴۳۳ قانون آیین دادرسی مدنی: دادخواست اعاده دادرسی اصلی به دادگاهی تقدیم می‌شود که صادرکننده همان حکم بوده است و درخواست اعاده دادرسی طاری به دادگاهی تقدیم می‌گردد که حکم در آنجا به‌عنوان دلیل ابراز شده است.

تبصره - پس از درخواست اعاده دادرسی طاری باید دادخواست لازم ظرف سه روزه دفتر دادگاه تقدیم گردد.

دادرسی در آن مؤثر است تا صدور حکم نسبت به اعاده دادرسی به تأخیر می‌اندازد و در غیر این صورت به رسیدگی خود ادامه می‌دهد.

تبصره - چنانچه دعوایی در دیوان عالی کشور تحت رسیدگی باشد و درخواست اعاده دادرسی نسبت به آن شود، درخواست به دادگاه صادرکننده حکم ارجاع می‌گردد. در صورت قبول درخواست یادشده از طرف دادگاه، رسیدگی در دیوان عالی کشور تا صدور حکم متوقف خواهد شد.

در خصوص اینکه در صورتی که درخواست کننده اعاده دادرسی نسبت به حکم واحدی هم تقاضای اعاده دادرسی نماید و هم درخواست نقض حکم و تجدید رسیدگی خلاف بین شرع یا قانون، طبق نظریه مشورتی «در رسیدگی‌های فوق‌العاده - نظیر اعاده دادرسی - نقض حکم و رسیدگی مجدد به لحاظ تجویز اعلام اشتباه در رأی و یا خلاف بین شرع یا قانون بودن رأی، آخرین طریق است و بنابراین چنانچه نسبت به حکم واحدی هم تقاضای اعاده دادرسی شود و هم درخواست نقض حکم و تجدید رسیدگی به ادعای اینکه رأی خلاف بین شرع یا قانون است، نخست باید به تقاضای اعاده دادرسی رسیدگی شود و مرجع دیگر، با استفاده از ملاک تبصره ذیل ماده ۴۳۴ ق.آ.د.م تا صدور حکم نسبت به اعاده دادرسی باید رسیدگی را متوقف کند.» (ش ۷/۳۴۸۶ م ۱/۵/۱۳۸۲.ح.ق.ق)

مبحث سوم: شرایط حاکم بر اعاده دادرسی

شرایط حاکم بر اعاده دادرسی را می‌توان در موارد ذیل برشمرد:

گفتار اول: اعاده دادرسی از حکم قطعی دادگاه

طبق مواد قانونی آیین دادرسی کیفری و دادرسی مدنی اعاده دادرسی را نسبت به هر نوع رأی نمی‌توان خواست بلکه این طریق فوق‌العاده تنها برای رسیدگی مجدد از احکام دادگاه‌ها باز است. درواقع آنچه موضوع اعاده دادرسی را تشکیل می‌دهد حکم صادره از دادگاه‌ها است. ماهیت رأی دادگاه و موارد تحت شمول آن را قانون‌گذار اگرچه به‌اجمال ولی به نحو مفیدی به‌موجب ماده ۲۹۹ ق.آ.د.م جدید به‌این‌ترتیب بیان داشت: "چنانچه رأی دادگاه راجع به ماهیت دعوی و قاطع آن به‌طور جزئی یا کلی باشد، حکم و در غیر این صورت قرار نامیده می‌شود."

علاوه براین ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م جدید نیز اعاده دادرسی را تنها نسبت به احکامی که قطعیت یافته‌اند ممکن دانسته و در جهت هفت‌گانه مقرر در ذیل ماده ۴۲۶ قانون مورد اشاره نیز، به‌طور مکرر و مصرح از حکم دادگاه‌ها یاد کرده است.

درواقع باید بر آن بود تنها رأی می‌تواند موضوع اعاده دادرسی قرار گیرد که اولاً راجع به ماهیت دعوی و ثانیاً به‌طور جزئی یا کلی نیز قاطع دعوی باشد. ضابطه تمیز و تشخیص اینکه رأی صادره از دادگاه، حکم است یا قرار، به ماهیت و موضوع تصمیم دادگاه برمی‌گردد. دادگاه‌ها نیز بر اساس این ضابطه از عنوان حکم یا قرار نسبت به تصمیم خود، استفاده نمایند. چنانچه بخواهیم ماهیت اصلی رأی را به‌منظور اعاده دادرسی تشخیص دهیم، لازم است که از دو ضابطه و درواقع دو عنصر فوق‌بهره بریم تا به آن واسطه، بتوان مورد اعاده دادرسی را با تشخیص حکم، پذیرفته و یا به علت قرار بودن رأی، آن را مردود شناخت؛ بنابراین هرگاه موضوع رأی دادگاه یکی از موارد ذیل باشد باید آن را قرار تلقی و تخصصاً و موضوعاً آن را از شمول و امکان اعاده دادرسی خارج دانست.

۱- چنانچه رأی دادگاه راجع به ماهیت دعوی بوده بدون اینکه قاطع آن باشد، قرار محسوب می‌شود؛ مانند قراردادهای کارشناسی و استماع شهادت شهود.

۲- رأیی که مرتبط با ماهیت دعوی نبوده ولی قاطع دعوی باشد و پرونده را از دادگاه خارج کند، قرار به حساب می‌آید؛ مانند قراردادهای عدم صلاحیت، قرار رد دعوی و قرار ابطال دادخواست.

۳- گاه نیز رأی نه راجع به ماهیت است و نه قاطع آن، بلکه به علت حدوث و واقعه‌ای حقوقی مانند فوت یا حجر احد از طرفین دعوی، موجب می‌شود تا دادرسی به‌طور موقت متوقف گردد؛ مانند توقیف دادرسی موضوع ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م. جدید.

۴- و بالاخره رأی دادگاه استثنائاً در مواردی هم راجع به ماهیت است و هم قاطع آن، ولی قانون‌گذار عنوان قرار را بر آن اطلاق نموده است؛ مانند قرار سقوط دعوی خواهان (نهرینی، ۱۳۸۷، ص ۴۷)

البته چون قرار سقوط دعوی به سبب آنکه خواهان از دعوی خود به‌طور کلی صرف‌نظر می‌کند، مشمول اعتبار امر مختوم قرار می‌گیرد و امکان طرح مجدد آن دعوی را به لحاظ سقوط آن غیرممکن می‌سازد از این حیث بیشتر به حکم تقریب دارد تا به عنوانی (قرار) که در نظر گرفته شده است. به هر رو از آنجا که خواهان از دعوی خود به‌طور کلی صرف‌نظر می‌کند و به همین علت نیز قرار سقوط دعوی صادر می‌شود، اصولاً موضوع مشمول عمده جهات اعاده دادرسی به شرح مقرر در ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م. جدید نخواهد شد مگر آنچه احتمالاً ممکن است تحت شمول بند ۵ ماده ۴۲۶ قانون مزبور قرار گیرد؛ مانند جایی که محکوم‌له (خوانده پرونده) با حيله و تقلب، شخص دیگری را به عنوان و به نام محکوم‌علیه (خواهان) و با لایحه‌ای که متضمن صرف‌نظر کردن کلی وی از دعوی مطروحه محسوب می‌شود تقدیم دادگاه نموده و بر همین اساس نیز قرار سقوط دعوی صادر شود. ولی باید در نظر داشت که با لحاظ اینکه عنوان این تصمیم نیز قرار است، امکان اعاده دادرسی را می‌تواند از آن سلب کند (نهرینی، ۱۳۹۰: ۶)

نکته جالب آنکه در میان طرق فوق‌العاده شکایت از آراء، تنها اعاده دادرسی است که موضوع آن را فقط حکم دادگاه تشکیل می‌دهد و اساساً نمی‌توان از قراردادهای دادگاه، اعاده دادرسی

خواست. درحالی که دو طریق فوق العاده دیگر یعنی فرجام خواهی و اعتراض شخص ثالث، نسبت به هر دو قسم رأی یعنی هم حکم و هم قرار دادگاه، امکان پذیر است (موارد ۳۶۸، ۳۶۶، ۳۶۷ بند ۳ و مواد ۴۱۷، ۳۸۰، ۴۱۸ ق.آ.د.م جدید)؛ اما وجه مشترک تمامی طرق فوق العاده شکایت از آرا، قطعیت رأی صادره است (مواد ۳۶۸، ۴۲۶، ۳۶۷ و ۴۲۰ ق.آ.د.م جدید).

اینکه موضوع اعاده دادرسی اعم از حقوقی یا کیفری باید حکم و رسیدگی به جهت نقض آن باشد، مقید به آن است که حکم مورد اعتراض به مرحله قطعی رسیده باشد.

بنابراین هرگونه حکمی و در حقیقت حکم غیرقطعی یا حکمی که به قطعیت نرسیده، قابل اعاده دادرسی نیست؛ این نکته را به سهولت می توان از صدور ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م جدید با عبارت (احکامی که قطعیت یافته) و شقوق ۱ و ۲ ماده ۴۲۷ همان قانون با عبارت (آرای حضوری قطعی و آرای غیابی که مهلت و خواهی و تجدیدنظرخواهی آن منقضی گشته) و همچنین ماده ۴۳۷ قانون یادشده که در باب امکان و یا نحوه توقف اجرای حکم پس از صدور قرار قبول اعاده دادرسی تعیین تکلیف کرده، به دست آورد. همین وضعیت در امور کیفری مطابق ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک جدید با عبارت (اعاده دادرسی از احکام قطعی دادگاه ها) نیز صادق است؛ بنابراین همچنان چه برخی از استادان نیز گفته اند تا زمانی که حکم، قطعیت نیابد قابل پذیرش اعاده دادرسی نخواهد بود (آخوندی، ۱۳۷۷: ۵۶).

گفتار دوم: فوق العاده بودن طریق اعاده دادرسی

اعاده دادرسی اگرچه راهی قانونی برای رسیدگی مجدد به پرونده ای است که منجر به صدور رأی (حکم) شده است، ولی این طریق، مسیری نیست که به طور عام نسبت به هر پرونده ای و یا هر نوع حکمی مفتوح و باز باشد، درواقع اعاده دادرسی را آن چنان که مسمی به همین نام است، باید طریقی غیرمعمول و فوق العاده خواند. با این کیفیت، فوق العاده بودن این نوع از دادرسی موجب می گردد که لاجرم قیودی قانونی را برای این طریق شناخته و بر آن لگام زنیم. به بیانی دیگر اعاده دادرسی را باید یکی از طرق فوق العاده شکایت از آراء خواند. اعاده دادرسی از آن رو مرتبه عالی و فوق العاده دارد که پس از طی مراحل عادی رسیدگی به پرونده و قطعیت حکم دادگاه، قابلیت طرح

پیدا می‌کند. به همین رو با این طریق فوق‌العاده، قرار است که اعتبار امر مختوم که نسبت به حکم قطعی صادره از دادگاه، شمولیت یافته، عندالاقضاء و در صورت وجود و احراز یکی از جهات دادرسی، مورد تردید قرار گرفته و با الغاء حکم قطعی معترض عنه منتفی گردد. (نهرینی، ۱۳۹۰: ۳)

همچنان برخی از استادان بنام آئین دادرسی مدنی تأکید نمودند: «اعاده دادرسی یکی از طرق فوق‌العاده شکایت از احکام و یک طریق عدولی است. راهی است برای بازگشت نزد همان دادگاهی که حکومت کرده و به منظور درخواست عدول از رأیی که دادگاه سابقاً داده و شاکی مدعی صدور آن از روی اشتباه (سهو و خطا) باشد» (متین دفتری، ۱۳۸۱: ۱۶۱).

به هر رو فوق‌العاده بودن اعاده دادرسی از آن جهت اهمیت دارد که به هر دست آویزی نباید اعتبار احکام قطعی را مخدوش کرد. همان‌طور که برخی از استادان تأکید ورزیده‌اند اعاده دادرسی یک طریق سهل و آسان نیست. چه اتخاذ و چه قبول این طریق، به استحکام تصمیمات قضایی لطمه می‌زند و قوت و اعتبار قضیه محکوم بهاء را متزلزل می‌کند (همان، ۱۶۲).

گفتار سوم: دومرحله‌ای بودن رسیدگی در اعاده دادرسی

شاید بتوان بی‌اغراق گفت این اصل یا وصف دومرحله‌ای بودن رسیدگی در اعاده دادرسی، اصلی انحصاری و ویژه اعاده دادرسی است که در سایر طرق شکایت از آرا خواه عادی یا فوق‌العاده، نمی‌توان چنین ترتیبی را یافت. تنها طریقی را که به نحوی می‌توان نه عیناً بلکه از جهتی به این نوع دادرسی شبیه و تقریب کرد، طریق واخواهی از حکم غیابی در خارج مهلت واخواهی است. تبصره ۱ ماده ۳۰۶ ق.آ.د.م جدید در این مورد اشعار می‌دارد: "چنانچه ابلاغ واقعی به شخص محکوم‌علیه میسر نباشد و ابلاغ قانونی به عمل آید، آن ابلاغ معتبر بوده و حکم غیابی پس از انقضای مهلت قانونی و قطعی شدن به موقع اجرا گذارده خواهد شد.

«در صورتی که حکم ابلاغ واقعی نشده باشد و محکوم‌علیه مدعی عدم اطلاع از مفاد رأی باشد می‌تواند دادخواست واخواهی به دادگاه صادرکننده حکم غیابی تقدیم دارد. دادگاه بدو خارج از نوبت در این مورد رسیدگی نموده قرار رد یا قبول درخواست را صادر می‌کند. قرار قبول دادخواست مانع اجرای حکم خواهد بود».

دو مرحله‌ای بودن رسیدگی در طریق اعاده دادرسی اصولاً به علت فوق‌العاده بودن این طریق و همچنین رسیدگی ماهیتی در مرحله دوم است. بین این دو مرحله، مرز باریکی وجود دارد که به نظرگاه اگر دقت لازم صورت نگیرد، در یکدیگر می‌آمیزند. به‌ویژه این اختلاط بیشتر در مرحله اول رخ داده و به نحوی مرحله دوم را نیز در خود جای می‌دهد. در مرحله اول رسیدگی به اعاده دادرسی، چند مورد، تحت توجه مقام مربوطه قرار می‌گیرد که مهم‌ترین آن، انطباق درخواست با یکی از جهات اعاده دادرسی است. به دیگر سخن مقام و مرجع رسیدگی‌کننده، نخست به این موضوع می‌پردازد که آیا جهت یا جهات اعلامی از سوی متقاضی اعاده دادرسی با یکی از جهات مقرر در ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م جدید یا ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک جدید انطباق دارد یا خیر (نهرینی، ۱۳۹۰: ۹).

گفتار چهارم: انحصار رسیدگی به جهت یا جهات مورد استناد متقاضی اعاده دادرسی

طریق فوق‌العاده اعاده دادرسی، ایجاب می‌کرده و می‌کند که باب پرونده‌ای که با صدور حکم قطعی اعتبار امر مختوم یافته، به هر علت و جهتی مفتوح نگردد و این اعتبار به‌جز در موارد استثنایی دست‌خوش تزلزل نشود. از همین رو جهات اعاده دادرسی هم در امور مدنی و کیفری، به‌طور استثنایی و مقید، احصاء شد تا هر محکوم‌علیه نتواند پا را از آن فراتر بگذارد، از سویی دیگر قانون‌گذار دست دادگاه و مرجع صالح جهت رسیدگی به اعاده دادرسی را کاملاً باز نگذاشت و او را محدود نمود تا صرفاً و تنها، جهت یا جهاتی را تحت رسیدگی قرار دهد که صریحاً مورد استناد متقاضی قرار گرفته است.

بند اول: استناد و اعلام جهت اعاده دادرسی توسط متقاضی

ماده ۴۳۶ ق.آ.د.م جدید در این باره عنوان می‌دارد: «در اعاده دادرسی به‌جز آنچه در درخواست اعاده دادرسی ذکر شده است، جهت دیگری مورد رسیدگی قرار نمی‌گیرد». از طرفی دیگر ماده ۴۳۵ ق.آ.د.م جدید تکلیف کرده تا متقاضی مواردی را که طی چهاربند احصاء شده، در

درخواست اعاده دادرسی درج نماید که ازجمله این موارد جهتی است که موجب درخواست اعاده دادرسی شده است (بند ۴ ماده ۴۳۵ ق.آ.د.م جدید).

با این مقدمه درمی یابیم که از نظر مقنن، متقاضی اعاده دادرسی باید جهت یا جهات مورد استناد خویش را که بر آن اساس، ادعا دارد حکم قطعی مورد اعتراض برخلاف قانون صادرشده، به دادگاه اعلام دارد. همان طور که گفتیم، جهت یا جهات استنادی نمی تواند و نباید خارج از جهات قانونی اعاده دادرسی به شرح ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م جدید و ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک جدید باشد. پس چنانچه متقاضی اعاده دادرسی به زعم خود به جهت یا جهاتی استناد جوید که در شمار نصوص مواد پیش گفته نیست و یا اینکه اساساً به جهت خاصی متوسل نشود، مرجع صالح یعنی دادگاه در امور مدنی و دیوان عالی کشور در امور جزایی، در همان اولین مرحله، از قبول و تجویز اعاده دادرسی خودداری کرده و قرار رد درخواست را صادر خواهند نمود^۱ (زراعت، ۱۳۸۳: ۱۵۴).

البته باید توجه داشت که از یک سو مشابه آنچه در امور مدنی به موجب ماده ۴۳۶ ق.آ.د.م جدید پیش بینی شده، در مواد مربوط به اعاده دادرسی از احکام کیفری به چشم نمی خورد. از سویی دیگر با لحاظ سیاق عبارت مندرج در صدر ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک جدید که از عبارت «موارد اعاده دادرسی از احکام قطعی دادگاه ها» استفاده کرده، نه جهات اعاده دادرسی آن چنانکه در ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م جدید آمده، ظاهراً به نظر می رسد که مقنن، استناد به یکی از موارد و یا جهات اعاده دادرسی در امور کیفری را بر عهده محکوم علیه حکم قطعی کیفری قرار داده ولی به جهت محکومیت کیفری و متهم وصف جزایی آن، رسیدگی به درخواست محکوم علیه، دادستان کل و یا دادستان مجری حکم را حسب مورد محدود و منحصر به جهت یا مورد اعاده دادرسی استنادی ندانسته است.

در واقع به موجب نص یادشده دیوان عالی کشور تقاضای اعاده دادرسی را با یکی از موارد مندرج در ماده ۴۷۴ ق.آ.د.م جدید انطباق می دهد و مادام که در تقاضای مزبور به جهتی از جهات

۱- دادنامه شماره ۴۸۴ مورخ ۱۳۷۰/۰۹/۲۵ شعبه ۲۴ دیوان عالی کشور: «جهات اعاده دادرسی در ماده ۵۹۲ ق.آ.د.م (ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م جدید) صریحاً ذکر گردیده، در این پرونده معلوم نیست خواهان اعاده دادرسی و دادگاه رسیدگی کننده به استناد کدام یک از شقوق مذکور در ماده فوق الاشعار تقاضای اعاده دادرسی نموده و آن را مورد رسیدگی قرار داده اند لذا نظر دادگاه واجد ایراد قضایی تشخیص می گردد».

احصایی در ماده ۴۷۴ قانون استناد نشده و یا از حیث موضوع (بدون تصریح به جهت خاصی) نیز تقاضای تقدیمی با یکی از جهات مزبور مرتبط نباشد، دیوان عالی کشور دست به این تطبیق نخواهد زد و رأساً در مقام کشف جهات یا جهات قانونی در حکم مورد اعتراض بر نمی آید. ولی می توان بر آن بود که هرگاه متقاضی اعاده دادرسی در امور کیفری صریحاً جهت معینی را از میان جهات و موارد مقرر در ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک جدید انتخاب نکرده و صرفاً تقاضای خود را به منظور انجام اعاده دادرسی طرح نموده و موضوع این تقاضا با یکی از جهات و موارد احصایی در ماده ۴۷۴، مرتبط و منطبق باشد، رسیدگی به این جهت توسط دیوان عالی کشور، بلامانع است. (نهرینی، ۱۳۹۰: ۱۷)

بند دوم: انحصار مباحث رسیدگی به جهت استنادی متقاضی اعاده دادرسی

اعاده دادرسی از منظر و موضعی دیگر نیز با سایر طرق عادی و فوق العاده شکایت از آرا متفاوت و متمایز است، استثنایی بودن جهات اعاده دادرسی موجب شده تا قانون گذار به ویژه در امور مدنی، در استناد به این جهات نیز دست قاضی را باز نگذارد و او را در رسیدگی به اعاده دادرسی در محدوده جهت استنادی متقاضی اعاده دادرسی محصور نگه داشته و مقید نماید.

ماده ۴۳۶ ق.آ.د.م جدید در بیان این قاعده و اصل کلی عنوان می دارد: «در اعاده دادرسی به جز آنچه در درخواست اعاده دادرسی ذکر شده است، جهت دیگری مورد رسیدگی قرار نمی گیرد» این قاعده حکایت از آن دارد که قانون گذار، فوق العاده بودن این طریق شکایت را از نظر دور نداشته و از هر جهت به آن به طور استثنایی و خلاف قاعده نمی نگرد. نتیجه اعمال و اجرای این قاعده آن است که حتی اگر مرجع یا مراجع رسیدگی کننده به اعاده دادرسی خواه در مرحله اول و خواه در مرحله دوم رسیدگی به اعاده دادرسی، جهت استنادی متقاضی را با جهت قانونی آن منطبق و سازگار ندانسته ولی به لحاظ ورود به پرونده تحت دادرسی به اشکالات و جهات دیگری برخورد نمایند که با سایر جهات اعاده دادرسی، منطبق باشد، حق ندارد رأساً ولو در مقام و به منظور اجرای عدالت، به

آن جهت احراز، استناد و با توسل به آن در مقام تجویز و قبول اعاده دادرسی و یا نقض حکم مورد اعاده دادرسی از حیث ماهیت امر برآیند^۱ (زراعت، ۱۳۸۳: ۱۷).

نظریه اخیر که درواقع نشست قضایی دادگستری رامسر اتخاذ و اعلام شده، دقیقاً عین عباراتی است که استاد توانا مرحوم دکتر متین دفتری را به عنوان یکی از احکام خاص اعاده دادرسی برشمرده‌اند. ایشان این گونه اظهار عقیده فرمودند که: «... چه در قسمت رسیدگی مقدماتی و چه در رسیدگی ماهیتی اگر دادگاه خود بربخورد که علاوه بر جهتی که درخواست کننده تذکر داده جهت یا جهات دیگری برای اعاده دادرسی هست و یا اینکه اصلاً جهتی که درخواست کننده اظهار کرده صحیح نیست و برعکس جهات دیگری هست که درخواست کننده اظهار نکرده است مجاز نیست به آنچه درخواست کننده تذکر نموده توجه نماید. همین طور اگر در رسیدگی ماهیتی در مفاد حکم مورد درخواست معایبی مشاهده نماید که خارج از موجب اعاده دادرسی است حق ندارد وارد در آن بشود». (متین دفتری، ۱۳۸۱: ۱۷۱)

این وضعیت در طریق عادی تجدیدنظر و همچنین طریق فوق العاده فرجام خواهی دیده نمی شود. بلکه برعکس، مراجع تجدیدنظر و فرجام در رسیدگی به جهاتی که خود احراز می کنند بدون اینکه حتی آن جهت تجدیدنظر یا فرجام، مورد استناد تجدیدنظرخواه یا فرجام خواه در امور مدنی باشد، مبسوط الید بوده و اختیاردارند تا به هر یک از جهات قانونی به منظور نقض رأی تجدیدنظر خواسته یا فرجام خواسته توسل جویند.

برای مثال جهات درخواست تجدیدنظر و نقض در ماده ۳۴۸ ق.آ.د.م جدید پیش بینی شده و تبصره ماده ۳۴۸ قانون مزبور می گوید: «اگر درخواست تجدیدنظر به استناد یکی از جهات مذکور

۱. نظریه ابرازی در نشست قضایی دادگستری رامسر در دی ماه ۱۳۸۰ که به اتفاق آراء اعلام شد: «چه در قسمت رسیدگی مقدماتی و چه در رسیدگی ماهیتی، اگر محکمه متوجه شود علاوه بر جهتی که خواهان مدعی شده، جهت یا جهات دیگری برای اعاده دادرسی وجود دارد و به عبارت اخیری جهتی که درخواست کننده اظهار کرده صحیح نیست و برعکس جهات دیگری وجود دارد که درخواست کننده مدعی نشده، مجاز نیست به آن توجه کند. حتی در رسیدگی ماهیتی در مفاد حکم مورد درخواست، معایبی را رؤیت کرد که خارج از جهت اعاده دادرسی است حق رسیدگی به آن را ندارد».

در این ماده به عمل آمده باشد در صورت وجود جهات دیگر، مرجع تجدیدنظر به آن جهت هم رسیدگی می‌نماید.»

در امور کیفری نیز ماده ۴۳۴ ق.آ.د.ک جدید جهات تجدیدنظر و نقض را برشمرده و سپس در تبصره ماده قانون یادشده مقرر داشته که: «اگر تجدیدنظرخواهی به استناد یکی از جهات مذکور در این ماده به عمل آید، در صورت وجود جهات دیگر، به آن هم رسیدگی می‌شود».

بنابراین همان‌طور که در بالا شرح آن گذشت، در طریق عادی تجدیدنظر و همچنین طریق فوق‌العاده فرجامی، صرف درخواست تجدیدنظر و فرجام توسط تجدیدنظرخواه یا فرجام‌خواه و استناد آنان به یکی از جهات تجدیدنظر و فرجام، مرجع صالح به رسیدگی تجدیدنظر و فرجام را مقید و محدود به جهت مورد درخواست نکرده و دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی کشور حسب مورد اختیاردارند تا جهات دیگر تجدیدنظر و فرجام را رأساً و حتی بدون اینکه مورد استناد متقاضی باشد، تحت توجه و رسیدگی قرار داده و عندالاقضاء در صورت احراز یکی از جهات قانونی، رأی تجدیدنظر خواسته یا فرجام‌خواسته را نقض نماید؛ اما این وضعیت همچنان که گفته شد در اعاده دادرسی در امور مدنی ممکن نیست. ولی در امور کیفری از عبارت پایانی ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک جدید که با عبارت «رسیدگی مجدد» آغاز می‌شود، برمی‌آید که صرف احراز انطباق تقاضای اعاده دادرسی با یکی از جهات اعاده دادرسی، به دادگاه هم‌عرض دادگاه صادرکننده حکم قطعی معترض‌عنه صلاحیت می‌دهد که رسیدگی ماهوی را در تمام ابعاد آن از نو آغاز کند (نهرینی، ۱۳۹۰: ۱۷).

مبحث چهارم: حدود اختیارات رئیس قوه قضائیه در قوانین موضوعه

با توجه به تصریح ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری در تجویز اعاده دادرسی به تشخیص رئیس قوه قضائیه در این مبحث به بررسی حدود و اختیارات رئیس قوه و شأن اداری یا قضایی این مقام می‌پردازیم.

آنچه امروزه تحت لوای اختیارات قانونی رئیس قوه قضائیه اتفاق می‌افتد از نظر قانونی مستند به ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸ و تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون

تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب اصلاحی ۱۳۸۱ و ماده ۴۷۷ قانون جدید آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ است.

ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸ مقرر می دارد: «ریاست قوه قضائیه سمت قضایی است و هرگاه رئیس قوه قضائیه ضمن بازرسی، رأی دادگاهی را خلاف بین شرع تشخیص دهد آن را جهت رسیدگی به مرجع صالح ارجاع خواهد داد».

تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب اصلاحی ۱۳۸۱ مقرر می دارد: «درخواست تجدیدنظر نسبت به آرای قطعی مذکور در این ماده اعم از اینکه رأی در مرحله نخستین صادر شده و به علت انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی قطعی شده باشد یا قانوناً قطعی باشد و یا از مرجع تجدیدنظر صادر گردیده باشد باید ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی به شعبه یا شعبی از دیوان عالی کشور که «شعبه تشخیص» نامیده می شود تقدیم می گردد».

شعبه تشخیص از ۵ نفر از قضات دیوان مذکور به انتخاب رئیس قوه قضائیه تشکیل می شود در صورتی که شعبه تشخیص وجود خلاف بین را احراز نماید رأی را نقض و رأی مقتضی را صادر می نماید. چنانچه وجود خلاف بین را احراز نکند قرار رد درخواست تجدیدنظرخواهی را صادر خواهد نمود. تصمیمات یادشده شعبه تشخیص در هر صورت قطعی و غیر قابل اعتراض است. مگر آنکه رئیس قوه قضائیه در هر زمانی و به هر طریقی رأی صادره را خلاف بین شرع تشخیص دهد که در این صورت جهت رسیدگی، به مرجع صالح ارجاع خواهد شد (منصور، ۱۳۸۹: ۲۳۷).

ماده ۱۸ قانون فوق الذکر در سال ۱۳۸۵ تحت عنوان قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب به شرح ذیل اصلاح گردید:

ماده واحده: ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۰۷/۲۷ به شرح زیر اصلاح می شود:

ماده ۱۸: آراء غیر قطعی و قابل تجدیدنظر یا فرجام همان است که در قانون آیین دادرسی ذکر گردیده، تجدیدنظر یا فرجامخواهی طبق مقررات آیین دادرسی مربوط انجام خواهد شد. آراء

قطعی دادگاه های عمومی و انقلاب، نظامی و دیوان عالی کشور جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نحوی که در قوانین مربوط مقرر گردیده قابل رسیدگی مجدد نیست مگر در مواردی که رأی به تشخیص رئیس قوه قضائیه خلاف بین شرع باشد که در این صورت این تشخیص به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی محسوب و پرونده حسب مورد به مرجع صالح برای رسیدگی ارجاع می شود.

تبصره ۱: مراد از خلاف بین شرع، مغایرت رأی صادره با مسلمات فقه است و در موارد اختلاف نظر بین فقها ملاک عمل نظر ولی فقیه و یا مشهور فقها خواهد بود.

تبصره ۲: چنانچه دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح و روسای کل دادگستری استان ها مواردی را خلاف بین شرع تشخیص دهند مراتب را به رئیس قوه قضائیه اعلام خواهند نمود.

تبصره ۳: آراء خلاف بین شرع شعب تشخیص، در یکی از شعب دیوان عالی کشور رسیدگی می شود.

تبصره ۴: پرونده هایی که قبل از لازم الاجرا شدن این قانون به شعب تشخیص وارد شده است مطابق مقررات زمان ورود رسیدگی می شود. پس از رسیدگی به پرونده های موجود، شعب تشخیص منحل می شود

تبصره ۵: آرائی که قبل از لازم الاجرا شدن این قانون قطعیت یافته است حداکثر ظرف سه ماه و آرائی که پس از لازم الاجرا شدن این قانون قطعیت خواهد یافت حداکثر ظرف یک ماه از تاریخ قطعیت قابل رسیدگی مجدد مطابق مواد این قانون است (همان: ۲۴۹-۲۵۰).

طبق تبصره ۶ ماده فوق الذکر از تاریخ تصویب این قانون ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸ و سایر قوانین مغایر لغو می شود. به نظر می رسد با وضع این قانون محلی برای استناد به ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه وجود ندارد و قانوناً منسوخ می شود؛ چون اختیارات مندرج در ماده ۱۸ قانون فوق الذکر شامل آراء خلاف بین شرع و فراتر از

اختیارات مندرج در ماده ۲ قانون وظایف..... سال ۱۳۷۸ است و در غالب موارد شامل موضوعات ماده ۲ قانون اخیرالذکر است؛ بنابراین دلیلی برای بقاء یک اختیار به موجب دو قانون وجود ندارد و قانون لاحق قانون سابق را در آن قسمت که تعارض دارد نسخ صریح می کند مگر در مواردی که از شمول قانون جدید خارج بوده و در قانون سابق موجود باشد (کاظم زاده، ۱۳۸۴: ۸۶).

قانون تفسیر ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۷/۰۹/۱۰ در خصوص استفساریه مبنی باینکه آیا تشخیص مغایرت بین آراء مورد اعتراض با شرع توسط رئیس قوه قضائیه به معنای قبول و تجویز اعاده دادرسی محسوب و کلیه شعب مرجوع الیه (دادگاه های عمومی، تجدیدنظر و دیوان عالی کشور و نظامی) مکلف به رسیدگی ماهوی به موضوع و انشاء رأی می باشند یا خیر؟

طبق نظر مجلس، تشخیص رئیس قوه قضائیه به معنای تجویز اعاده دادرسی است و پرونده در مورد آرای که در سابق از شعب تشخیص صادر گردیده به شعب دیوان عالی کشور و در سایر موارد به مرجع صالح جهت رسیدگی ماهوی و صدور رأی مقتضی ارجاع می گردد.

قانون فوق الذکر در موارد مغایر بعد از تصویب قانون آیین دادرسی کیفری جدید مصوب ۱۳۹۲ ملغی گردید.

ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در بیان تجویز اعاده دادرسی به تشخیص رئیس قوه قضائیه مقرر می دارد: «در صورتی که رئیس قوه قضائیه رأی قطعی صادره از هریک از مراجع قضایی را خلاف شرع بین تشخیص دهد، با تجویز اعاده دادرسی، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط رئیس قوه قضائیه برای این امر تخصیص می یابد رسیدگی و رأی قطعی صادر نماید. شعب خاص مذکور مبنیاً برخلاف شرع بین اعلام شده، رأی قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی به عمل می آورند و رأی مقتضی صادر می نمایند».

تبصره ۱ ماده فوق‌الذکر بیان می‌دارد: «آراء قطعی مراجع قضائی (اعم از حقوقی و کیفری) شامل احکام و قرارهای دیوان عالی کشور، سازمان‌های قضائی نیروهای مسلح، دادگاه‌های تجدیدنظر و بدوی، دادسراها و شوراهای حل اختلاف است».

طبق تبصره ۲ ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری: «آراء شعب دیوان عالی کشور در باب تجویز اعاده دادرسی و نیز دستورهای موقت دادگاه‌ها، اگر توسط رئیس قوه قضائیه خلاف شرع بین تشخیص داده شود، مشمول احکام این ماده خواهد بود».

تبصره ۳ این ماده اشخاصی را که قانوناً حق درخواست اعاده دادرسی از رئیس قوه قضائیه را دارد مشخص نموده است. طبق این تبصره: «در صورتی که رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح و یا رئیس کل دادگستری استان در انجام وظایف قانونی خود، رأی قطعی اعم از حقوقی یا کیفری را خلاف بین شرع تشخیص دهند، می‌توانند با ذکر مستندات از رئیس قوه قضائیه درخواست تجویز اعاده دادرسی نمایند. مفاد این تبصره فقط برای یک‌بار قابل اعمال است؛ مگر اینکه خلاف شرع بین آن به جهت دیگری باشد».

گفتار اول: شأن قضایی یا اداری رئیس قوه قضائیه

صلاحیت یا عدم صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه موضوعی است که از بدو پیدایش این نهاد در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران و حتی در میان اعضای شورای بازنگری قانون اساسی با اختلاف عقاید و تعارض آراء همراه بوده است. به دیگر سخن در پاسخ به این پرسش که آیا رئیس قوه قضائیه در نظام حقوقی ایران واجد شأن، جایگاه و صلاحیت قضایی است، پاسخ‌های متعددی می‌توان یافت. اختلاف آراء و نظرها در مورد صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه، دوران امر بین عدم و وجود است. به این معنا که برخی نویسندگان رئیس قوه قضائیه را فاقد شأن قضایی دانسته (هاشمی، ۱۳۸۰: ۳۸۰؛ راسخ، ۱۳۹۲: ۱۳۶-۱۳۷) و گروهی شأن قضایی را از جمله شئون ریاست قوه قضائیه می‌دانند (عمید زنجانی، ۱۳۸۵: ۷۴۷-۷۴۸؛ خسروی، ۱۳۹۳: ۲۸۶). البته هر دو گروه از صاحب‌نظران آرای خود را مستند به مواد و اصول قانونی و مستدل به دلایل بیان کرده‌اند. فارغ از همه‌ی اختلاف‌نظرها در مورد شأن قضایی رئیس قوه قضائیه، در میان اعضای شورای بازنگری و

صاحب‌نظران حقوقی، بررسی مفاد قوانین و مقررات، در پاسخ به پرسش مطرح‌شده از اهمیت وافر بر خوردار است، چرایی این مسئله برآمده از رسمیت و لازم‌الاجرا بودن این منابع در قیاس با منابعی دیگر (اندیشه‌ی مقنن اساسی و دکتین حقوقی) است.

بند اول: قانون اساسی و صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه

بر مبنای مفاد بند ۲ اصل ۱۱۰ و اصل ۱۵۷ قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸، دو عبارت «بالاترین مقام قوه قضائیه» و «بالاترین سمت قضایی قوه قضائیه» تفکیک‌شده بود. با این شرح که اصل ۱۵۷ شورای عالی قضایی را به‌عنوان «عالی‌ترین مقام قوه قضائیه» معرفی کرده بود که مستند به اصل ۱۵۸ مرکب از رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور و سه قاضی مجتهد عادل به انتخاب قضات کشور بود. در صورتی که بند ۲ اصل ۱۱۰ نصب «عالی‌ترین مقام قضایی کشور» را به‌عنوان یکی از صلاحیت‌های رهبری قرار داده بود.

براین اساس اگرچه در قانون اساسی ۱۳۵۸ متصدی بالاترین مقام قوه قضائیه و بالاترین سمت قضایی کشور، در اختیار مقامات و اشخاص متفاوتی بود، آیا با تجدیدنظر سال ۱۳۶۸ در قانون اساسی به‌صورت عام و فصل مربوط به قوه قضائیه به‌صورت خاص، همچنان می‌توان با توجه به منطوق اصول ۱۵۷ و ۱۵۸ بین متصدی دو سمت یادشده تفکیک قائل شد (پور قهرمانی گلپتیه، ۱۳۸۳: ۶۲).

توجه به پیشنهادی مطرح‌شده در مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، حاکی از آن است که در شورای بازنگری، از جمله پیشنهادی رد شده در زمینه نحوه مدیریت قوه قضائیه، پیشنهاد مدیریت دوقطبی قوه قضائیه بود. در نهایت صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه در پی بازنگری در اصل ۱۵۷ قانون اساسی و با قرار گرفتن مسئولیت همه‌ی امور قوه قضائیه اعم از امور قضایی، اداری و اجرایی در صلاحیت مقامی واحد ظهور و بروز یافت. براین مبنای چگونه می‌توان باوجود صراحت قانون اساسی در سپردن مسئولیت امور قضایی قوه قضائیه به رئیس قوه قضائیه ادعا کرد که این مقام فاقد شأن قضایی است؟

به هر روی برخی نویسندگان مستند به اصل ۱۵۸ قانون اساسی استدلال کرده‌اند که با توجه به ماهیت غیر قضایی وظایف رئیس قوه قضائیه در این اصل، این مقام فاقد شأن قضایی در نظام حقوقی ایران است (هاشمی، ۱۳۸۰: ۳۸۳). در پاسخ به این اشکال، به نظر می‌رسد که از یک سو برخی از وظایف مصرح در اصل ۱۵۸ قانون اساسی، از جمله تهیه لوایح قضایی، خود نیازمند تخصص و آگاهی قضایی است و قانون‌گذار اساسی به منظور رعایت اصل تخصص به عنوان یکی از اصول اساسی حاکم بر صلاحیت مقامات عمومی، تهیه لوایح قضایی را از جمله کار ویژه‌های رئیس قوه قضائیه قرار داده است. از سوی دیگر، آنچه در اصل ۱۵۸ آمده است، بیان شرحی از «وظایف» رئیس قوه قضائیه است، نه آنکه صلاحیت این مقام محدود به موارد مصرحه در این اصل باشد. به دیگر سخن، شمول مصداقی و مفهومی کلیدواژه‌ی «صلاحیت» نه تنها به مراتب فراتر از شمول مفهومی-مصداقی دانش واژه‌ی «وظایف» مقرر در اصل ۱۵۸ قانون اساسی بوده، بلکه دانش واژه‌ی «وظایف» خود معرف بخشی از قلمرو مفهومی «صلاحیت» است که از آن تحت عنوان صلاحیت تکلیفی یاد می‌شود (پروین، ۱۳۹۴: ۹۹).

با این بیان اصل ۱۵۸ قانون اساسی در مقام بیان بخشی از صلاحیت‌های رئیس قوه قضائیه است، نه آنکه بتوان همه‌ی جوانب صلاحیت این مقام را خلاصه و منحصر در این اصل دانست. چنانکه بخشی از صلاحیت‌های این مقام در اصولی چون اصول ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۶۰، ۱۶۲ آمده است.

دقت در مفاد و منطوق اصل ۱۵۷ قانون اساسی حاکی از این است که رهبری رئیس قوه قضائیه را به منظور «انجام» مسئولیت‌های قوه قضائیه نصب می‌کند؛ نه آنکه صرفاً این مقام به عنوان واسطه‌ای در انجام امور قضایی قوه قضائیه از طریق نصب قضات باشد. براین مبنا امر قضاوت از جمله مسئولیت‌های قوه قضائیه است که مستند به اصل ۱۵۷، انجام این مهم به رئیس قوه قضائیه سپرده شده است (همان، ۱۰۰).

بنابراین منطوق و مفهوم اصول قانون اساسی، بیانگر این نکته است که رئیس قوه قضائیه در نظم حقوقی ایران دارای شأن و صلاحیت قضایی است و بالاترین مقام قضایی کشور محسوب می‌شود. براین اساس قانون اساسی در اصل ۱۵۷ مسئولیت امور قضایی را یکی از شئون این مقام قلمداد کرده است.

اما به این نکته نیز باید توجه کرد که قانون اساسی در مقام بیان در اصل ۱۵۸ وظایف رئیس قوه را بیان کرده است اما نه اشاره به سمت قضایی نموده و نه اختیاری دایر بر تشخیص خلاف شرع بین به ایشان داده است، قانون اساسی اگر لازم می‌دید در انتهای اصل ۱۵۸ بیان می‌کرد که سایر وظایف را قانون تعیین می‌کند پس دادن چنین اختیاری محل اشکال اساسی است

وظایف قوه قضائیه در اصل ۱۵۸ بیان شده است، شرط ریاست قوه قضائیه اجتهاد و آگاهی به امور قضایی است اما لازمه‌اش داشتن سمت قضایی نیست همچنین به کسی که سمت قضایی دارد قاضی گفته می‌شود که وظیفه اصلی‌اش رسیدگی به دعاوی است که در وظایف رئیس قوه چه مستقیم و یا غیرمستقیم رسیدگی به دعاوی مطرح نشده است

بند دوم: قوانین عادی و صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه

قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸ مجلس شورای اسلامی، ضمن مجری دانستن قانون اختیارات و وظایف رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۱/۱۲/۹، در ماده‌ی ۲ به صراحت ریاست قوه قضائیه را مقامی قضایی معرفی کرده است.

ماده قانون فوق‌الذکر مقرر می‌دارد: «ریاست قوه قضائیه سمت قضایی است و هرگاه رئیس قوه قضائیه ضمن بازرسی، رأی دادگاهی را خلاف بین شرع تشخیص دهد آن را جهت رسیدگی به مرجع صالح ارجاع خواهد داد». در این ماده به صراحت رئیس قوه قضائیه را دارای سمتی قضایی معرفی کرده و صلاحیت بررسی آرای دادگاه‌ها بر مبنای شریعت اسلام در صلاحیت این مقام قرار داده است (پور قهرمانی، ۱۳۸۵: ۲۳).

علاوه بر قانون یادشده، قانون‌گذار در قوانین دیگری نیز با مقرر کردن صلاحیت‌های قضایی برای رئیس قوه قضائیه بر شأن قضایی این مقام صحه گذاشته است. از جمله‌ی این قوانین می‌توان به ماده‌ی ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ اشاره کرد. این ماده‌ی قانونی نیز صلاحیت اعاده دادرسی از آن گروه آرای قطعی را که از سوی رئیس قوه قضائیه مغایر بین شرع تشخیص داده شود، در صلاحیت این مقام قرار داده است.

از جمله قوانین دیگری می توان به مواد ۷۹ و ۹۴ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، در زمینه ی شأن قضایی رئیس قوه ی قضائیه اشاره کرد. در ماده ۷۹ این قانون، نه تنها بررسی شرعی آرای صادره از محاکم در صلاحیت رئیس قوه ی قضائیه قرار گرفته است، بلکه برای رئیس قوه ی قضائیه صلاحیت بررسی آرای قطعی شعب دیوان بر مبنای «قانون» نیز مقرر شده است. به این معنا که هرگاه رئیس قوه ی قضائیه آرای قطعی صادره از شعب دیوان عدالت اداری، اعم از شعب بدوی و تجدیدنظر را خلاف بین قانون تشخیص دهد، از طریق رئیس دیوان موضوع را به منظور رسیدگی مجدد و ماهوی به شعبه هم عرض ارجاع می دهد.

ماده ۹۴ قانون یادشده نیز نه تنها صلاحیت بررسی آرای هیأت عمومی دیوان عدالت اداری را از بعد شرعی در صلاحیت رئیس قوه ی قضائیه قرار داده است تا نه تنها هرگاه این آراء را خلاف موازین شرع تشخیص داد، برای تجدیدنظر به هیأت عمومی دیوان عودت دهد، بلکه مستند به این ماده، هیأت عمومی مکلف شده است تا با توجه به نظر رئیس قوه ی قضائیه اقدام به تجدیدنظر در رأی صادره کند؛ به این معنا که هیأت عمومی دیوان در این موارد، با توجه به نظر رئیس قوه ی قضائیه، رأی سابق خود را تجدیدنظر می کند.

به طور کلی می توان گفت در نظم کنونی حقوق اساسی ایران، اگرچه جایگاه و شئون رئیس قوه ی قضائیه در اصول مختلفی از قانون اساسی از جمله اصول ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲ بیان شده، مبنای ترین اصل در تشریح جایگاه و احصای صلاحیت های این مقام، اصل ۱۵۷ قانون اساسی است. این اصل کلیه ی امور قضایی، اداری و اجرایی قوه ی قضائیه را در شمار صلاحیت های این مقام قرار داده است. با آنکه در این اصل از صلاحیت قضایی رئیس قوه ی قضائیه سخن رفته است، صلاحیت قضایی این مقام در اندیشه ی نویسندگان و صاحب نظران حقوقی محل اختلاف است. بررسی های انجام گرفته نشان داد که بنا بر منطق اصل ۱۵۷، نه تنها ریاست قوه ی قضائیه در نظام حقوقی ایران واجد شأن، جایگاه و صلاحیت قضایی است، بلکه برگرفته از صدر این اصل آن است که این مقام مسئول اصلی و مستقیم «انجام» امر قضا در کشور است.

اینکه رئیس قوه ی قضائیه به صورت مستقیم متصدی محکمه یا دادگاهی خاص نیست، دلیلی بر عدم صلاحیت قضایی وی نیست. از سوی دیگر اصل ۱۵۸ که بسیاری از مخالفان صلاحیت قضایی

رئیس قوه قضائیه بر مفاد آن تأکید داشته و مستند به آن در مقام نفی صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه برآمده‌اند، نه بیانگر صلاحیت‌های رئیس قوه قضائیه است. براین اساس به نظر می‌رسد که نمی‌توان در نفی صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه، مفاد این اصل از قانون اساسی را مستمسک استدلال قرارداد.

علاوه بر قانون اساسی، مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، نظرهای شورای نگهبان در مقام بررسی مصوبات مجلس و قوانین عادی نیز گواهی صادق براین مدعا است. علاوه براین استنادات و استدلال‌ها در نظام مبتنی بر ولایت فقیه شأن قضا و قضاوت از جمله شئون این مقام است. در نظام حقوقی ایران این صلاحیت مستند به اصل ۱۵۷ از سوی ولایت امر به رئیس قوه قضائیه تفویض شده است و سایر قضات مشروعیت قضاوت خود را از رئیس قوه قضائیه می‌گیرند. براین مبنا چگونه می‌توان ادعا کرد که معطی شیء خود فاقد شیء باشد؛ بنابراین فارغ از همه‌ی مستندات، استدلال عقلی نیز مثبت صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه در نظم حقوقی ایران است. البته اثبات صلاحیت قضایی بر مبنای مفاد قوانین و مقررات، به معنای نفی ایراد و نقد به این صلاحیت رئیس قوه قضائیه نیست، چرا که این موضوع می‌تواند به اطاله دادرسی، تداخل صلاحیت‌های رئیس قوه قضائیه با صلاحیت دیوان عالی کشور مبنی بر نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم و چالش‌های دیگری از این دست منجر شود.

با وجود تمام این تفاسیر طبق ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه: اختیارات رئیس قوه قضائیه مغایر اصل ۱۵۸ قانون اساسی است زیرا انجام وظایف قضائی در اصل مذکور الزاماً نیاز به سمت قضائی نیست و بر فرض اینکه سمت قضائی باشد آیا سمت قضائی ملازمه با نقض آراء دارد همان‌طور که در فوق در نقد و بررسی ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در مطالب فوق بیان شد اختیار نقض آراء طبق اصل ۱۵۸ قانون اساسی چه مخالف بین شرع باشد چه مخالف بین شرع نباشد به رئیس محترم قوه قضائیه داده نشده است

ماده ۳- اختیارات رئیس قوه قضائیه به نظر مغایر با قانون اساسی است زیرا اصل ۱۵۸ قانون اساسی در مقام بیان وظایف است و اختیار پیشنهاد بودجه را به رئیس قوه قضائیه نداده است اگر گفته شود برای ایجاد تشکیلات لازم نیاز به پیشنهاد بودجه است در پاسخ می‌گوییم اولاً برای ایجاد

تشکیلات لازم و مراد از لازم تشکیلات جدید است نه برای تشکیلات موجود در دادگستری ثانیاً طبق اصل ۱۶۰ قانون اساسی روابط قوه قضائیه با قوه مجریه با وزیر دادگستری است و پیشنهاد بودجه هر وزارتخانه نهایتاً با امضا وزیر در هیئت دولت مطرح می‌شود اگر قرار باشد که وزیر هیچ اختیار مالی و اداری در دادگستری نداشته باشد مگر اینکه رئیس محترم قوه قضائیه به وی تفویض کند دیگر چه احتیاجی به وزیر دادگستری است یک تشکیلات اضافی از دولت را حذف کنید البته حذف آن نیاز به تصویب متمم قانون اساسی است بنابراین بهتر است فعلاً اصل قانون اساسی رعایت گردد

ماده ۴ قانون اختیارات قوه قضائیه در صدد توسعه اختیارات مصرح در اصل ۱۵۸ قانون اساسی است بنابراین مغایر با قانون اساسی است اگر آنچه در نقد و بررسی قانون اصلاحی ماده ۱۸ و قانون اختیارات رئیس قوه قضائیه بیان شد صحیح باشد دیگر نیازی به آئین‌نامه اجرائی نیست و آئین‌نامه اجرائی سالبه به انتفاء موضوع در صورت لغو مصوبات مغایر قانون اساسی است اما در حال حاضر با توجه به لازم‌الاجرا شدن دو قانون مذکور اصل بر صحت قانون است و آئین‌نامه اجرائی قانون اختیارات و وظایف رئیس قوه هم در ماده پنج آن پیش‌بینی شده است بنابراین تدوین آئین‌نامه نیز منطبق با قانون است

مبحث پنجم: اعاده دادرسی در حقوق تطبیقی

مطالب و عناوین مربوط به اعاده دادرسی در حقوق ایران عمدتاً اصول و جهاتی مقتبس و برگرفته از آیین دادرسی مدنی فرانسه است. لیکن تدوین‌کنندگان مبحث اعاده دادرسی خود در مقام تعدیل و تغییر عبارات قانونی در حقوق فرانسه برآمده و نتیجه کار را جهت تصویب به واضعان قانونی پیشنهاد دادند. آنچه در قانون آیین دادرسی مدنی سال ۱۳۱۸ و ۱۳۷۹ و همچنین آیین و مقررات دادرسی کیفری در مبحث اعاده دادرسی به‌عنوان یکی از طریق فوق‌العاده شکایت از آراء دیده می‌شود، برآیند همین اقتباس و تعدیل است. در حقوق کشورهای تابع نظام کامن لو و آنگلوساکسون به‌ویژه در تألیفات آیین دادرسی مدنی^۱ مبحثی مستقل به اعاده دادرسی داده نشده

1. CIVI procedure

ولی در عین حال این طریق فوق العاده به منظور بازنگری در احکام صادره در کنار طریق عادی تجدیدنظر و پژوهش از آراء مورد مطالعه قرار گرفته است.

اعاده دادرسی در امور مدنی^۱ در آیین دادرسی مدنی فرانسه با کمی تفاوت تقریباً دارای همان مفهوم و جهاتی است که در قانون ایران آمده است. در حقیقت استفاده از این طریق فوق العاده از سوی قانون گذار ایرانی، اقتباسی از دادرسی مدنی فرانسه بوده است. در اواخر قرون وسطی یک طریقه جدید استثنایی برای شکایت از احکام پارلمان ها در کشور فرانسه ظهور کرد که آن را "پیشنهاد اشتباه"^۲ می خواندند. در سال ۱۶۶۷ به موجب فرمان پادشاهی این طریقه نسخ شد و طریقه اعاده دادرسی به جای آن برقرار گردید. به منظور استفاده از این طریق شکایت، نخست تحصیل پروانه مخصوصی از دفتر پارلمان لازم بود و برای به دست آوردن این اجازه (پروانه)، علاوه بر پرداخت رسوم، تقدیم درخواستی ضرورت داشت که می بایستی با لحن مؤدبانه و بدون استعمال عباراتی که نسبت به رأی مورد شکایت، موهن و زننده باشد تنظیم و تقدیم گردد. علت و وجه تسمیه عبارت requete civile که در زبان حقوق فرانسه برای اعاده دادرسی مصطلح شده نیز همین است؛ در واقع کلمه civile در این اصطلاح به معنای "مؤدبانه" است نه به مفهوم "مدنی". (متین دفتری، ۱۳۸۱، ص ۱۶۱ و ۱۶۲)

ماده ۵۹۳ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه، درخواست اعاده دادرسی را متوجه حکمی می داند که از اعتبار امر مختوم برخوردار است. این مستند قانونی می گوید «درخواست اعاده دادرسی باید در اعاده و برگرداندن حکمی که مشمول اعتبار امر قضاوت شده^۳ گردیده، صورت پذیرد به گونه ای که حکم جدید می تواند در زمینه امور ماهوی (موضوعی) و حکمی (قانونی) صادر شود».

ماده ۵۹۳ ق.آ.د.م فرانسه نیز بدون اینکه راجع به حکم قطعی دادگاه بحثی به میان بکشد، درخواست اعاده دادرسی را تنها متوجه حکمی می داند که از اعتبار امر قضاوت شده برخوردار است. قانون گذار ایرانی نیز با لحاظ بند ۶ ماده ۸۴ ق.آ.د.م جدید مصوب ۷۹/۱/۲۱، صدور حکم قطعی در دعوی مطروح میان اصحاب دعوا را واجد اعتبار امر مختوم معرفی کرده است. نکته مقرر

1 . La requete civile

2 . Proposition de reur

3 . Res judicata.

در مستند مذکور (ماده ۵۹۳ قانون فرانسه) حکایت از این معنی دارد که مادام حکمی اعتبار امر مختوم نیابد، نمی‌تواند موضوع درخواست و رسیدگی اعاده دادرسی قرار گیرد. درعین حال قانون‌گذار برای اینکه این طریق اعتراضی را از طریق فرجام‌خواهی جدا سازد، رسیدگی از طریق اعاده دادرسی و صدور حکم در پایان آن مرحله را هم در امور ماهوی یا موضوعی^۱ و هم در امور حکمی (قانونی)^۲ ممکن دانسته است؛ به دیگر سخن در اعاده دادرسی تمامی جهات شکلی و ماهوی دعوایی که مشمول اعتبار امر مختوم گردیده، موردبازنگری قرار خواهد گرفت (نهرینی، ۱۳۹۰: ۱۸).

ازجمله دیگر اصول حاکم بر اعاده دادرسی از احکام مدنی در حقوق فرانسه، اقامه و طرح این درخواست به طرفیت تمامی طرف‌های حکم مورد اعتراض^۳ است. ماده ۵۹۷ ق.آ.د.م فرانسه در بیان این اصل مقرر می‌دارد که: «همه طرف‌های حکم مورد اعتراض، باید از سوی معترض (اصیل) با ضمانت اجرای عدم قابلیت قبول درخواست اعاده دادرسی، به محاکمه اعاده دادرسی، خوانده و دعوت شوند».

برابر ماده ۵۹۷ ق.آ.د.م فرانسه، هرگاه تمامی طرف‌های حکم مورد اعاده دادرسی طرف درخواست اعاده دادرسی قرار نگیرند و درواقع درخواست به طرفیت تمامی آن‌ها مطرح و اقامه نگردد، درخواست متقاضی و معترض رد خواهد شد.

اگرچه به موجب رویه قضایی ایران، اعاده دادرسی باید به طرفیت تمامی اصحاب دعوای حکم معترض عنه اقامه و درخواست شود، ولی این مطلب که به نظر از بدیهیات و اصول مهم حاکم بر اعاده دادرسی است صریحاً در قانون آیین دادرسی مدنی ایران گنجانده نشد؛ اما از عباراتی که در برخی مواد قانون مزبور ازجمله بند ۱ ماده ۴۳۵ (مشخصات درخواست‌کننده و طرف او)، بند ب ماده ۴۳۷ (امکان اخذ تأمین مناسب از محکوم‌له) و ماده ۴۴۱ ق.آ.د.م سال ۱۳۷۹ (ممنوعیت دخالت هر

-
1. Fact matters
 2. Law matters
 3. Impugned judgment.

شخص دیگری به استثناء طرفین دعوا در اعاده دادرسی) آمده، این اصل را می توان و باید استخراج کرد (همان، ص ۱۸ و ۱۹).

در آیین دادرسی کشورهای تابع سیستم کامن لا، اعاده دادرسی دقیقاً به همان تعبیر و مفهومی که در حقوق فرانسه و ایران وجود دارد، نیست. اعاده دادرسی^۱ در این نظام دادرسی در مفهومی عام به کار می رود و اصولاً ناظر بر هر نوع طریق شکایتی است که موجب می گردد دعوایی که حداقل یک بار مورد رسیدگی و صدور رأی قرار گرفته، از نو فتح باب شده و بازنگری شود؛ اعاده دادرسی با این تعبیر، طریق عادی شکایت از رأی یعنی تجدیدنظر را نیز در بطن خود جای می دهد؛ بنابراین برای مثال در حقوق آمریکا، اعاده دادرسی (RETRIAL) دادرسی جدیدی از یک دعوا تعریف شده که بیش از آن مورد رسیدگی قرار گرفته است.

اعاده دادرسی در اصطلاح و واژه ای دیگر^۲ با جزئیات بیشتری در آن نظام تعریف گردیده که در قالب گفته شده که اعاده دادرسی، دادرسی دوم یا دادرسی بعدی یک دعوی یا یک تجدیدنظرخواهی^۳ است که معمولاً از آن به بررسی و رسیدگی به اشتباه موردادعا یا ترک فعل و قصور ادعا شده در حکم یا نظر قضایی دادگاه می کنند. براین اساس تجدیدنظرخواه^۴ به علت ناخرسندی و نپذیرفتن حکم دادگاه تجدیدنظر^۵ درخواست کتبی یا شفاهی^۶ خود را برای اعاده دادرسی تنظیم و تقدیم دادگاه می کند.

اعاده دادرسی در واقع به عنوان یک دادرسی جدید^۷ محسوب می گردد. این دادرسی جدید در تعاقب یک دادرسی تکمیل و تمام شده ای به انجام می رسد که ملغی شده و اعاده دادرسی در مخالفت با دادرسی مخدوش و ناقص پیشین، قرار گرفته و رسیدگی مجددی را رقم می زند. از حیث صلاحیت نیز اعاده دادرسی بازنگری و بررسی دوباره ای از یک دعوا و موضوع نزدیک دادگاه و هیأت منصفه مورد رسیدگی دادرسی واقع شد. به موجب یکی از آراء قضایی نیز اعاده دادرسی

-
1. Retrial.
 2. Rehearing.
 3. Appeal.
 4. Appellant.
 5. Appellate court ruling
 6. Motion
 7. New trial.

نسبت به سوء رفتار وکیل که در جریان دادرسی پیشین صورت گرفته تجویز می شود؛ در حقیقت در دادرسی گذشته به طور کافی نشانی از سوء رفتار و سوء عملکرد وکیل به منظور مهیا کردن محکومیت محکوم علیه دیده می شود که هیأت منصفه به واسطه انفعال و پیش داوری خود در رسیدن به رأی معترض عنه، تحت تأثیر و نفوذ آن رفتار و عملکرد نادرست واقع شده بود. (حسن زاده، ۱۳۹۰:

(۸۵)

فصل دوم

اعاده دادرسی حقوقی

در مباحث آیین دادرسی مدنی حقوقدانان طرق شکایت از رأی را به طرق عادی و فوق‌العاده تقسیم‌بندی می‌کنند. طرق عادی شکایت شامل واخواهی و تجدیدنظر است و طرق فوق‌العاده شامل فرجام‌خواهی، اعتراض ثالث و اعاده دادرسی است. اعاده دادرسی یکی از طرق فوق‌العاده شکایت از احکام و یک طریقه عدولی است. راهی است برای بازگشت نزد همان دادگاهی که حکومت کرده به‌منظور درخواست عدول از رأیی که آن دادگاه سابقاً داده و شاکی مدعی صدور آن از روی اشتباه (سهو و خطا) باشد.

از آنجایی که اعاده دادرسی استثنایی بر اصل قطعیت آرای دادگاه‌ها و اعتبار امر مختومه است لذا در تفسیر مواد مربوطه بایستی از تفسیر موسع پرهیز نمود و قلمرو اجرایی آن را به موارد مصرح در قانون محدود کرد.

مبحث اول: شرایط رأی قابل اعاده دادرسی

در ارتباط با شرایط رأی قابل اعاده دادرسی لازم است شرایط ذکرشده را در قانون آیین دادرسی قدیم و جدید ایران مورد مطالعه قرارداد.

گفتار اول: قانون آیین دادرسی قدیم (۱۳۱۸)

قانون آیین دادرسی مدنی سال ۱۳۱۸ در ماده ۵۹۱ تصمیمات زیر را قابل اعاده دادرسی دانسته بود.

«۱- حکم پژوهشی

۲- حکم حضوری مرحله نخستین که به‌طور قطعی صادرشده است.

۳- حکم غیابی مرحله نخستین که مدت اعتراض آن منقضی شده یا غیرقابل پژوهش صادرشده

است.»

در قانون قدیم آیین دادرسی مدنی احکامی که قابلیت پژوهش داشته ولی از آن پژوهش نشده یا اینکه قابل پژوهش صادر شده است را قابل درخواست اعاده دادرسی ندانسته بود.

مرحوم دکتر احمد متین دفتری راجع به این تصمیم مقنن اینگونه بیان نموده است: «قاعده این است که جواز پژوهش و جواز اعاده دادرسی قابل جمع نیستند و این منع از لوازم فوق العاده بودن اعاده دادرسی است» (حیاتی، ۱۳۸۴: ۴۴)

۲- تصمیم متخذه باید قطعی باشد:

راجع به قطعی بودن و معیار تشخیص آن، سوالی که پیش می‌آید این است که به معنای حقیقی باید قطعی باشد یا اینکه تصمیم و نظر قاضی ملاک است؟

حقوقدانان معیار واقعی را برگزیده اند به این نحو که حتی اگر قاضی رای را قابل تجدیدنظر اعلام نماید اما مطابق قانون قطعی باشد اعاده دادرسی نسبت به آن مسموع نیست (حیاتی، ۱۳۸۳: ۴۵)

۳- تصمیم دادگاه باید در امور ترافیکی باشد

بیان گردید که اعاده دادرسی امری فوق العاده است که نسبت به احکام قطعی صادره که مختومه گردیده است صورت می پذیرد و از آنجایی که تصمیمات اداری و دستوری دادگاه و امور حسبی از اعتبار امر مختوم برخوردار نیستند قابلیت اعاده دادرسی را ندارند (همان، ۴۷)

گفتار دوم: قانون جدید آیین دادرسی مدنی

ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ مقرر نموده است: «نسبت به احکامی که قطعیت یافته است ممکن است به جهات ذیل درخواست اعاده دادرسی شود...» قانون جدید تمام احکام قطعی شده را قابل اعاده دادرسی دانسته است بنابراین احکام قابل تجدید نظر که به علت عدم تقاضای تجدید نظرخواهی قطعی شده است نیز قابلیت اعاده دادرسی را دارد.

بدین ترتیب قرارها و آراء دیوان عالی کشور که به معنای حقوقی حکم به آن اطلاق نمی گردد قابل اعاده دادرسی نخواهد بود.

مبحث دوم: آرای غیر قابل اعاده دادرسی

در قانون آیین دادرسی مدنی دقیقاً آرای قابل اعاده دادرسی تعیین نگردیده است و در بعضی موارد اگر رأیی غیر قابل اعاده دادرسی دانسته شده است مورد انتقاد حقوقدانان قرار گرفته است در این مبحث راجع به آرای که غیر قابل اعاده دادرسی بوده و مصادیقی که در قابلیت اعاده دادرسی آنها تردید وجود دارد پرداخته می شود

گفتار اول: قرار

قانون گذار در ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مقرر می دارد: «نسبت به احکامی که قطعیت یافته ممکن است به جهات ذیل درخواست اعاده دادرسی نمود...». با وجود این ماده کلیه قرارها حتی قرارهای قاطع دعوی و دستور موقت از دایره احکام خارج می شود.

علی ای حال مقنن باید راه جبران استفاده های ناروا در مورد احکام و قرارهای نهایی را به طور یکسان باز بگذارد که با اصول عدالت نیز بیشتر سازگار است.

بعنوان مثال خواننده دعوایی در تحصیل قرار سقوط دعوا حيله ای به کار برد و پس از اثبات این قضیه در دادگاه، بعلت قرار بودن تصمیم دادگاه راهی برای جبران از طریق اعاده دادرسی وجود ندارد. (حیاتی، ۱۳۸۳: ۵۵)

گفتار دوم: رأی داور

ماده ۴۲۶ قانون مدنی احکامی را که توسط دادگاه صادر شده است را بیان نموده در نتیجه احکام داور را نمی توان قابل اعاده دادرسی دانست.

طبق ماده ۴۹۰ قانون آیین دادرسی مدنی حکم داور در موارد مذکور در ماده ۴۸۹ با رعایت مهلت بیست روز پس از ابلاغ قابل اعتراض در دادگاه صلاحیت دار به رسیدگی اصل دعوا یا دادگاهی که دعوا را به داوری ارجاع داده است را دارد.

چنین به نظر می رسد حکمی که دادگاه در مقام رسیدگی به اعتراض به رای داور صادر می کند مشمول ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی بوده و قابل اعاده دادرسی است.

با وجود این قانون داوری تجاری بین الملل مصوب ۱۳۷۶ در دو صورت به داور اجازه رسیدگی مجدد را داده است، ماده ۳۳ قانون مذکور چنین مقرر می دارد:

«درخواست ابطال رای:

۱- رای داور در موارد زیر به درخواست یکی از طرفین توسط دادگاه موضوع ماده ۶ قابل ابطال است

...

ح- رای داوری مستند به سندی بوده باشد که جعلی بودن آن به موجب حکم نهایی ثابت شده باشد.

ط- پس از صدور رای داوری مدارکی یافت شود که دلیل حقانیت معترض بوده و ثابت شود که آن مدارک را طرف مقابل مکتوم داشته و یا باعث کتمان آنها شده است.

۲- در خصوص موارد (ح) و (ط) این ماده طرفی که از سند مجعول یا مکتوم متضرر شده است می تواند پیش از آن که درخواست ابطال رای داوری را به عمل آورد، از داور تقاضای رسیدگی مجدد نماید، مگر در صورتی که طرفین به نحو دیگری توافق کرده باشند» (حیاتی، ۱۳۸۴: ۵۷-)

(۵۸)

گفتار سوم: حکم دیوان عالی کشور

دیوان عالی کشور مرجع رسیدگی به تقاضای فرجام نسبت به آرای دادگاه های بدوی و تجدیدنظر است. در حقوق ایران با توجه به اینکه اصولاً دیوان عالی کشور همچنان که در ماده ۳۶۶ ق.آ.د.م^۱ بیان شده است صرفاً باید رسیدگی شکلی نماید و با توجه به اینکه از آنجا که هدف از اعاده دادرسی، رسیدگی مجدد به دعوا هم در امور موضوعی و هم در امور حکمی است لذا پذیرش اعاده دادرسی نسبت به آرای این مرجع قابل دفاع نیست.

رویه قضایی نیز هم موید همین نظر است. بعضی از حقوقدانان در دفاع از این نظر گفته اند: «باملاحظه مقررات مربوط به فرجام، دیوان عالی کشور در امر حقوق اقدام به صدور رأی به معنی دقیق کلمه نمی نماید، زیرا رأی دیوان یا در ابرام فرجام خواسته است که در این صورت رأی اصلی و جدیدی صادر نشده است که قابلیت اعاده دادرسی آن مطرح شود یا رأی دیوان ممکن است در نقض رأی فرجام خواسته باشد که در این صورت نیز با توجه به بی اعتبار شدن رأی منقوض، قابلیت شکایت آن رأی مطرح نمی شود» (حیاتی، ۱۳۸۳: ۵۹)

گفتار ششم: گزارش اصلاحی (قرارداد قضایی)

گاهی طرفین دعوا در محضر دادگاه اختلافات خود را به طریق سازش خاتمه می دهند. ماده ۱۸۲ قانون آیین دادرسی مقرر می دارد: «هرگاه سازش در دادگاه واقع شود موضوع سازش و شرایط آن به ترتیب که واقع شده در صورت مجلس منعکس و به امضای دادرس و یا دادرسان و طرفین می رسد». این سازش را از این جهت که به وسیله دادرس تنظیم می شود و از نظر شکل و صورت نیز شبیه به رأی است گزارش اصلاحی و یا قرارداد قضایی می نامند.

مطابق ماده ۱۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی: «دادگاه پس از حصول سازش بین طرفین به شرح فوق رسیدگی را ختم و مبادرت به صدور گزارش اصلاحی می نماید»؛ بنابراین گزارش اصلاحی

۱ - ماده ۳۶۶ قانون آیین دادرسی مدنی: «رسیدگی فرجامی عبارت است از تشخیص انطباق یا عدم انطباق رأی مورد درخواست فرجامی با موازین شرعی و مقررات قانونی»

صلح‌نامه‌ای است که دادگاه هنگام سازش طرفین دعوا تنظیم می‌کند. گزارش اصلاحی به اعتبار اینکه در دادگاه تنظیم می‌گردد و آن را قرارداد قضایی هم می‌گویند از نظر ماهوی یک قرارداد واقعی است و اعتبار و اثر آن تابع قواعد عمومی قانون مدنی است.

حال سؤال این است که آیا قراردادهای قضایی قابل اعاده دادرسی هستند یا خیر؟

اولاً قرارداد قضایی رأی محسوب نمی‌شود و بالطبع از اعتبار امر مختوم برخوردار نمی‌گردد و ثانیاً این قرارداد قابل ابطال در دادگاه تنظیم‌کننده است.

طرفین سازش درعین حال که مانند سایر متعاقدين باید مفاد قرارداد را محترم شمارند، می‌توانند ابطال آن را به سبب مخالفت بانظم عمومی یا اشتباه و اکراه از دادگاه بخواهند و همچنین حق دارند فسخ سازش را به سبب تدلیس و عیب و امثال این‌ها تقاضا کنند مگر اینکه از اوضاع و احوال برآید که از حق خیار خود گذشته‌اند و مایل‌اند به گونه‌ای قاطع به دعوی پایان دهند (حیاتی، ۱۳۹۷).

مبحث سوم: جهات اعاده دادرسی مدنی

گفته شد که اعاده دادرسی یکی از طرق فوق‌العاده اعتراض به رأی است؛ بدین معنا که توسل به آن برای همه آراء و بنا به هر جهتی امکان‌پذیر نیست. بر طبق ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی: نسبت به احکامی که قطعیت یافته ممکن است به جهات ذیل درخواست اعاده دادرسی شود:

۱- موضوع حکم، موردادعای خواهان نبوده باشد: بر طبق اصل حاکمیت طرفین بر جریان دادرسی و نیز محدود بودن اختیار دادرس به محدوده خواسته و نیز طبق مفاد ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی، دادگاه مکلف است تا صرفاً در محدوده خواسته و تغییرات احتمالی خواسته که مطابق قانون به عمل می‌آید، اظهارنظر نماید. به عبارتی اظهارنظر قاضی در غیر از آنچه از او خواسته شده است اعتبار قانونی نداشته و قابل ابطال است. برای نمونه قاضی نمی‌تواند به قیمت آنچه عین آن موضوع خواسته بوده، رأی دهد. همچنین چنانچه موضوع دعوا مطالبه اجرت‌المثل ایام تصرف باشد، اظهارنظر در خصوص تخلیه ملک ممنوع بوده و از موارد اظهارنظر در غیر موضوع خواسته است.

۲- حکم به میزان بیشتر از خواسته صادر شده باشد: این موضوع ناظر به دعاوی است که خواسته آن‌ها مال کلی از قبیل وجه نقد باشد. همچنین مورد اخیر به کمیت موضوع حکم ناظر است. بدین معنی که حکم از لحاظ کمی بیش از مقدار خواسته است. برای نمونه چنانچه موضوع خواسته تحویل ۱۰ تن گندم به نحو کلی یا مبلغ ۱۰ تومان وجه نقد باشد، حکم به بیش از مقادیر مزبور حکم به بیش از خواسته محسوب می‌شود.

۳- وجود تضاد در مفاد یک حکم که ناشی از استناد به اصول یا به مواد متضاد باشد: مورد این بند می‌تواند به صور مختلفی باشد. از جمله اینکه بین اسباب موجهه حکم و منطوق حکم تعارض وجود داشته باشد. یا اینکه دادگاه به موادی استناد نماید که بیانگر حقانیت خواهان است و در عین حال به مواد دیگری استناد نماید که موید بی‌حقی اوست. برای نمونه ممکن است در دعاوی مزاحمت از حق دادگاه ابتدائاً به اصل تسلیط استناد نماید و بر همین مبنا تصرفات و اعمال خواننده را مشروع تلقی نماید. منتها در منطوق رأی و به استناد قاعده لاضرر حکم به حقانیت خواهان دهد.

۴- حکم صادره با حکم دیگری در خصوص همان دعوا و اصحاب آن که قبلاً توسط همان دادگاه صادر شده است متضاد باشد بدون آنکه سبب قانونی موجب این مغایرت باشد: احکام قطعی محاکم دارای اعتبار امر مختوم‌اند. اعتبار امر مختوم بدین معنی است که در خصوص هر دعوایی فقط یک حق دعوا وجود دارد. حق دعوا حقی است که به موجب آن اشخاص می‌توانند با مراجعه به مراجع دادگستری اعمال و حمایت از حق خویش را تقاضا نمایند. اعتبار امر مختوم نه فقط برای طرفین بلکه برای دادرس نیز ممنوعیت همیشگی در رسیدگی به دعوا ایجاد می‌نماید. به هر حال چنانچه در خصوص دعوایی حکمی قطعی صادر گردد، رسیدگی مجدد به همان دعوا چه از سوی دادگاه صادرکننده رأی و چه از سوی سایر محاکم ممنوع خواهد بود.

۵- طرف مقابل درخواست‌کننده اعاده دادرسی حیل و تقلبی به کار برده که در حکم دادگاه مؤثر بوده است: این مورد نیز در قانون تعریف نشده و معیاری نیز ارائه نشده است. تشخیص این امر با مرجع رسیدگی به تقاضای اعاده است. حیل و تقلب باید به گونه‌ای باشد که اگر نبود، رأی به شکل فعلی صادر نمی‌شد. به عبارتی حیل و تقلب باید به نحوی باشد که در اصل حقانیت یا میزان حقانیت طرف مقابل اعاده نقشی اساسی داشته باشد؛ بنابراین اگر حیل و تقلب به نحوی باشد که حتی در

صورت فقدان نیز تغییری در حکم دادگاه ایجاد نمی‌شد باید به دلیل مؤثر نبودن از جهات اعاده خارج گردد.

۶- حکم دادگاه مستند به اسنادی بوده که پس از صدور حکم جعلی بودن آن‌ها ثابت شده باشد: در این خصوص باید نکات ذیل در نظر گرفته شود: الف) (سند جعلی باید مستند حکم صادره باشد. به عبارتی صرف تأثیر سند در صدور حکم کافی نیست؛ سند جعلی باید به اندازه‌ای تأثیر داشته باشد که بتوان گفت حکم به استناد آن صادر شده است. ب) جعلی بودن سند می‌بایست پس از صدور حکم ثابت گردد. به عبارتی حکم مورد اعتراض باید مقدم بر اثبات جعلیت سند باشد. ج) (جعلیت سند باید در دادگاه ثابت گردد؛ بنابراین مدعی جعلیت سند، می‌بایست با طرح دعوای اثبات جعلیت سند و با اخذ رأی مربوطه تقاضای اعاده دادرسی نماید (کریمی، ۱۳۸۶: ۱۴۵)

۷- پس از صدور حکم، اسناد و مدارکی به دست آید که دلیل حقانیت درخواست کننده اعاده دادرسی باشد و ثابت شود اسناد و مدارک یادشده در جریان دادرسی مکثوم بوده و در اختیار متقاضی نبوده است.

مبحث چهارم: مهلت و اشخاص متقاضی درخواست اعاده دادرسی

طبق ماده ۴۴۱ قانون آیین دادرسی مدنی غیر از طرفین دعوا شخص دیگری به هیچ عنوان نمی‌تواند داخل در دعوا شود؛ بنابراین نه تنها ورود ثالث و جلب ثالث در دعوای اعاده دادرسی مجاز نیست بلکه طرح دعوای اضافی و دعوای متقابل نیز ممنوع است؛ زیرا صرف نظر از مهلت طرح این دعوای، اعاده دادرسی در محدوده جهتی انجام می‌شود که در دادخواست ذکر شده است. (شمس، ۱۳۸۱: ۴۹۰).

این پرسش مطرح است که آیا اشخاصی به جز طرفهای اعاده دادرسی می‌توانند از رأیی که در پی رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی صادر می‌شود، استفاده کنند یا خیر. تکلیف این امر در مورد واخواهی (ماده ۳۰۸)، تجدیدنظر (ماده ۳۵۹) و فرجام (ماده ۴۰۴) تعیین شده است. در مورد اعاده دادرسی، به چنین موضوعی پرداخته نشده است. شاید بتوان با توجه به ملاک مواد مزبور

نسبت به اعاده دادرسی نیز با لحاظ تجزیه پذیر و تفکیک پذیر بودن یا نبودن رأی مورد درخواست اعاده دادرسی، به همان گونه نظر داد. (همان، ۱۳۸۱: ۴۹۳)

بعضی از حقوقدانان معتقدند محکوم علیه یا قائم مقام وی و منتقل الیه در صورتی که انتقال پیش از ایجاد جهت اعاده دادرسی واقع شده باشد، می توانند درخواست اعاده دادرسی نمایند (کشاورز صدر، ۱۳۴۴: ۱۱۰)

متقاضی اعاده دادرسی می تواند ظرف بیست روز برای اشخاص مقیم ایران و دو ماه برای اشخاص مقیم خارج از کشور درخواست اعاده دادرسی نماید. ماده ۴۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می دارد: مهلت درخواست اعاده دادرسی برای اشخاص مقیم ایران بیست روز و برای اشخاص مقیم خارج از کشور دو ماه به شرح زیر است:

۱- نسبت به آراء حضوری قطعی، از تاریخ ابلاغ.

۲- نسبت به آراء غیابی، از تاریخ انقضای مهلت واخواهی و درخواست تجدیدنظر.

تبصره- در مواردی که درخواست کننده اعاده دادرسی عذر موجهی داشته باشد طبق ماده ۳۰۶ این قانون عمل می شود.

بعضی از حقوقدانان در تفسیر بند ۲ ماده ۴۲۷ گفته اند: «بند ۲ ماده ۴۲۷ می تواند دلیلی باشد بر این که حکم های تجدیدنظر پذیر مرحله بدوی با گذشتن مهلت تجدیدنظر می توانند مورد درخواست اعاده دادرسی قرار گیرند؛ زیرا مطابق بند ۲ این ماده، نسبت به حکم های غیابی تجدیدنظر پذیر، گذشتن مهلت تجدیدنظرخواهی زمان شروع محاسبه مهلت اعاده دادرسی دانسته شده است و دلیلی وجود ندارد که حکم های غیابی تجدیدنظر پذیر بتوانند مورد درخواست اعاده دادرسی قرار گیرند، ولی حکم های حضوری تجدیدنظر پذیر نتوانند. این دیدگاه که جواز تجدیدنظر را با جواز اعاده دادرسی جمع شدنی نمی داند، محل تأمل به نظر می رسد» (مهاجری، ۱۳۸۰: ۲۲۷)

مهلت‌های اعاده دادرسی طبق تصریح قانون‌گذار در مواد آیین دادرسی مدنی به جهت مغایر بودن دو حکم، جعلی بودن اسناد یا حيله و تقلب طرف مقابل و یا وجود اسناد و مدارک مکتوم به شرح ذیل است:

۱- چنانچه اعاده دادرسی به جهت مغایر بودن دو حکم باشد ابتدای مهلت از تاریخ آخرین ابلاغ هر یک از دو حکم است. (ماده ۴۲۸)

۲- در صورتی که جهت اعاده دادرسی جعلی بودن اسناد یا حيله و تقلب طرف مقابل باشد، ابتدای مهلت اعاده دادرسی، تاریخ ابلاغ حکم نهایی مربوط به اثبات جعل یا حيله و تقلب است.. (ماده ۴۲۹)

۳- هرگاه جهت اعاده دادرسی وجود اسناد و مدارکی باشد که مکتوم بوده، ابتدای مهلت از تاریخ وصول اسناد و مدارک یا اطلاع از وجود آن محاسبه می‌شود. تاریخ یادشده باید در دادگاهی که به درخواست رسیدگی می‌کند، اثبات گردد. (ماده ۴۳۰)

بنابراین دادگاه پس از رسیدگی هرگاه درخواست اعاده دادرسی را وارد تشخیص دهد، حکم مورد اعاده دادرسی را نقض و حکم مقتضی صادر می‌کند و در صورتی که اعاده دادرسی راجع به قسمتی از حکم باشد، فقط همان قسمت نقض یا اصلاح می‌گردد.^۱

مبحث پنجم: اعاده دادرسی حقوقی از آرای خلاف بین شرع

با تصویب قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ عملاً و به تصریح قانون یادشده از تاریخ تصویب این قانون ماده ۲ قانون وظایف و

۱. ماده ۴۳۸ قانون آیین دادرسی مدنی: «هرگاه پس از رسیدگی، دادگاه درخواست اعاده دادرسی را وارد تشخیص دهد، حکم مورد اعاده دادرسی را نقض و حکم مقتضی صادر می‌نماید. در صورتی که درخواست اعاده دادرسی راجع به قسمتی از حکم باشد، فقط همان قسمت نقض یا اصلاح می‌گردد. این حکم از حیث تجدیدنظر و فرجام‌خواهی تابع مقررات مربوط خواهد بود.»

اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸ منسوخ شده است و بحث پیرامون این ماده عملاً تأویل بردار است.

در خصوص تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ که مقرر می دارد: «درخواست تجدیدنظر نسبت به آرای قطعی مذکور در این ماده اعم از اینکه رأی در مرحله نخستین صادر شده و به علت انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی قطعی شده باشد یا قانوناً قطعی باشد و یا از مرجع تجدیدنظر صادر گردیده باشد باید ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی به شعبه یا شعبی از دیوان عالی کشور که «شعبه تشخیص» نامیده می شود، تقدیم می گردد. شعبه تشخیص از ۵ نفر از قضات دیوان مذکور به انتخاب رئیس قوه قضائیه تشکیل می شود. در صورتی که شعبه تشخیص وجود خلاف بین را احراز نماید رأی را نقض و رأی مقتضی را صادر می نماید. چنانچه وجود خلاف بین را احراز نکند قرار رد درخواست تجدیدنظرخواهی را صادر خواهد نمود. تصمیمات یادشده شعبه تشخیص در هر صورت قطعی و غیر قابل اعتراض است. مگر آنکه رئیس قوه قضائیه در هر زمانی و به هر طریقی رأی صادره را خلاف بین شرع تشخیص دهد که در این صورت جهت رسیدگی، به مرجع صالح ارجاع خواهد شد» (منصور، ۱۳۸۹: ۲۳۷)

می توان تبصره فوق الذکر را در موارد زیر نقد نمود:

۱- مقید به آراء خلاف شرع است نه قانون، یعنی ذیل تبصره مذکور قانون گذار مقرر می دارد «... رأی صادره را خلاف بین شرع تشخیص دهد...» همان طور که ملاحظه می شود قانون نگفته رئیس قوه قضائیه رأی صادره را خلاف قانون تشخیص دهد.

۲- مقید به آراء صادره از شعب تشخیص دیوان عالی کشور است نه آراء صادره از مراجع دیگری از قبیل دادگاه بدوی یا تجدیدنظر.

از نظر حقوقی علت آن مبرهن است برای اینکه؛ اولاً با وجود شعبه تشخیص، موقعیتی برای طرح از طریق رئیس قوه قضائیه وجود ندارد. ثانیاً ذیل تبصره ناظر به آراء صادره از شعب تشخیص است یعنی قانون گذار در مقام بیان فرض بعد از صدور رأی از شعبه تشخیص است چنانچه ذیل تبصره مقرر می دارد «... رأی صادره را خلاف بین شرع تشخیص دهد...». منظور از رأی صادره در

این تبصره، رأی شعبه تشخیص است به عبارت آخری اگر رأیی قبل از تجدیدنظرخواهی از شعبه تشخیص به لحاظ انقضاء مهلت یک‌ماهه قطعی گردد منصرف از حدود اختیارات رئیس قوه قضائیه است؛ بنابراین ورود رئیس قوه قضائیه نسبت به غیر آراء صادره از شعب تشخیص دیوان عالی کشور فاقد وجاهت قانونی است (کاظم‌زاده، ۱۳۸۴: ۸۶)

۳- اختیار رئیس قوه قضائیه مقید به ارجاع است، یعنی حق نقض یا توقف از اجرای رأی یا رسیدگی را رأساً ندارد.

۴- مقنن باید مرجع صالح را به طور شفاف مشخص می‌کرد، شعبه تشخیص، مرجع صالح برای رسیدگی به آراء صادره از همان شعب نیستند، به لحاظ سکوت قانون در این مرحله از سر ناچاری و لاعلاجی به صلاحیت شعبه تشخیص تن داده شده است.

۵- اختیارات رئیس قوه قضائیه مقید به زمان نیست و رئیس قوه قضائیه می‌تواند نسبت به آراء قطعی شعب تشخیص دیوان عالی کشور در هر زمانی که امکان تشخیص فراهم شد را وارد شود.

۶- دسترسی به آراء خلاف شرع مقید به طریق خاصی نیست. رئیس قوه قضائیه می‌تواند از هر طریقی به خلاف شرع بودن آراء قطعی صادره از شعب تشخیص دیوان عالی کشور پی ببرد و حق ورود پیدا می‌کند.

۷- مفهوم و معنای تشخیص خلاف شرع، صرف دستور اداری نیست. بلکه یک تصمیم قضایی با فرآیند رسیدگی یعنی مطالعه پرونده و ارزیابی ادله طرفین بوده و قائم به شخص رئیس قوه قضائیه است.

قانون‌گذار در ماده واحده قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ با بازنگری در ماده ۱۸ اصلاحی مورخ ۱۳۸۱/۸/۲۷ تقریباً تا حدود زیادی نواقص قانون سابق را برطرف نمود به طوری که با تصویب قانون اخیر رویکرد جدیدی را در مرحله تقنین و قانون‌گذاری از خود نشان داده و به نحوی ضمن اینکه آرای قطعی محاکم عمومی و

انقلاب و دیوان عالی کشور را جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث قابل رسیدگی مجدد ندانسته، به طور استثنایی در مقام وضع و تفویض اختیار برای مرجعی برآمده که به تشخیص آن مرجع می‌توان باب رسیدگی و دادرسی مجدد را در مسیر طولی آن و به عنوان طریق اعاده دادرسی مفتوح نمود.

در ماده واحده ۱۸ مصوب ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ مقرر شده است: «آرای غیر قطعی و قابل تجدیدنظر یا فرجام همان است که در قانون آیین دادرسی ذکر گردیده، تجدیدنظر یا فرجام خواهی طبق مقررات آیین دادرسی مربوط انجام خواهد شد. آرای قطعی دادگاه های عمومی و انقلاب، نظامی و دیوان عالی کشور جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نحوی که در قوانین مربوط مقرر گردیده قابل رسیدگی مجدد نیست مگر در مواردی که رأی به تشخیص رئیس قوه قضائیه خلاف بین شرع باشد که در این صورت این تشخیص به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی محسوب و پرونده حسب مورد به مرجع صالح برای رسیدگی ارجاع می‌شود...».

در خصوص ماده فوق‌الذکر می‌توان نکات ذیل را به‌طور تفصیلی بیان نمود:

۱- از آنجا که تشخیص رئیس قوه به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی قلمداد شده، می‌باید در غیر مواردی که در ماده ۱۸ اصلاحی قانون آمده و وضع گردیده، تابع شرایط و احکام قانونی ناظر بر طریق اعاده دادرسی باشد؛ بنابراین از حیث موضوع این طریق فوق‌العاده، می‌باید رأی مخالف بین شرع را که در ماده ۱۸ اصلاحی به تشخیص و تجویز رئیس قوه قضائیه نهاده، منصرف به حکم دادگاه دانست و قرارهای دادگاه را از شمول آن خارج ساخت. هر چند که رأی دادگاه به موجب ماده ۲۹۹ ق.آ.د.م جدید اعم از حکم و قرار است. علت این امر نیز واضح و روشن است چون اعاده دادرسی در امور مدنی و کیفری صرفاً نسبت به احکام دادگاه ها جریان می‌یابد و به قرارهای دادگاه نمی‌توان از طریق اعاده دادرسی تعرض نمود (تیموری نیا، ۱۳۹۳: ۱۱۲).

۲- رسیدگی به اعاده دادرسی مستلزم درخواست آن از سوی متقاضی و یا محکوم علیه است. از سوی دیگر برخی نیز از جمله بر اساس مذاکرات مجلس شورای اسلامی در زمان تصویب ماده ۱۸ اصلاحی سال ۱۳۸۵ براین باورند که رئیس قوه قضائیه خود نیز می‌تواند رأساً متقاضی اعاده دادرسی

از این مجری باشد. این مطلب که رئیس قوه قضائیه نیز قادر است در جایگاه یک متقاضی قرار گرفته و هم نقش درخواست کننده و هم نقش تشخیص دهنده مخالفت بین رأی با شرع باشد و درعین حال تجویز و قبول اعاده دادرسی را نیز بر عهده گیرد، در مذاکرات مجلس در زمان تصویب ماده واحده قانون تفسیر ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۷/۹/۱۰ نیز دیده می شود. درواقع در مذاکرات مجلس نیز چندین بار این مطلب که درخواست اعاده دادرسی از سوی رئیس قوه قضائیه به عمل آید در اظهارات نماینده موافق مجلس (آقای عزت الله یوسفیان ملا) و همچنین اظهارات نماینده دولت (آقای میرکوهی-معاون حقوقی و امور مجلس وزارت دادگستری) اعلام و تکرار شد. تردیدی نیست که حتی اگر رئیس قوه قضائیه را در مقام اجرای تبصره ۲ ماده ۱۸ اصلاحی قانون، یک متقاضی هم بشناسیم، نمی توان او را یک درخواست کننده مستقل تلقی کرد بلکه درخواست یا تشخیص رئیس قوه لاجرم باید مسبوق و به ضمیمه درخواست محکوم علیه حکم قطعی باشد و الا بر اساس مقررات حاضر نمی توان صرف درخواست رئیس قوه قضائیه را به منظور اعاده دادرسی پذیرفت و آن را به جریان انداخت.

۳- امکان و ضرورت پرداخت و ابطال تمبر هزینه اعاده دادرسی از دیگر نکاتی است که لازم است به مرحله عمل درآید. در وضعیت کنونی به موجب ماده ۱۳ آیین نامه اجرایی ماده ۱۸ اصلاحی مصوب ۱۳۸۵/۱۱/۲۵ از بابت درخواست محکوم علیه جهت اعمال ماده ۱۸ یادشده، هزینه دادرسی دریافت نمی گردد. این امر در حالی است که اگر قانون، این طریق یعنی تشخیص رئیس قوه قضائیه در اعلام مخالفت بین رأی با شرع را در شمار یکی از جهات اعاده دادرسی قرار داده، می باید از احکام و آثار همان طریق فوق العاده اعاده دادرسی برخوردار گردد. از آنجا که هزینه اعاده دادرسی در شق «ج» از بند ۱۲ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین مصوب ۱۳۷۳/۱۲/۲۸ قیدشده و حسب مورد به نسبت ۳٪ و ۴٪ ارزش محکوم به تعیین گردیده، بنابراین درخواست اعاده دادرسی از مجرای اعمال ماده ۱۸ نیز چون یکی از جهات اعاده دادرسی به شمار می رود تابع همان مبلغ برای پرداخت هزینه دادرسی مرحله اعاده دادرسی مربوط به محکوم به مالی در امور حقوقی (مدنی) است. دریافت هزینه دادرسی مزبور موجب می شود تا باب اعتراضات واهی نسبت به حکم قطعی در امور مدنی بسته شود.

۴- رعایت مهلت درخواست متقاضی اعاده دادرسی از طریق رئیس قوه قضائیه از دیگر نکاتی است که در تبصره ۵ ماده ۱۸ اصلاحی پیش‌بینی گردید و به خلاف مدت ۲۰ روزه‌ای که در مورد جهت هفت گانه اعاده دادرسی در نظر گرفته شد، برای این جهت فوق‌العاده، مقنن مهلت یک‌ماهه، در نظر گرفت. این مهلت نیز اگرچه در ماده ۱۸ از تاریخ قطعیت اعلام شد ولی برحسب رویه موجود و بخشنامه صادره، از تاریخ ابلاغ حکم قطعی، محاسبه و منظور می‌گردد؛ اما ذکر این نکته بجاست که پس از طرح درخواست متقاضی در مهلت یک‌ماهه نزد رئیس قوه قضائیه، مقام مزبور در بررسی و عندالاقضاء اعلام تشخیص خود به دادگاه جهت رسیدگی به اعاده دادرسی، مقید به هیچ مهلت و مدتی نیست.

۵- رکن مهم در تحقق جهت اعاده دادرسی موضوع ماده ۱۸ اصلاحی، تشخیص رئیس قوه قضائیه بر مخالفت بین رأی قطعی با شرع است. اگر بخواهیم مقایسه‌ای از حیث نوع رسیدگی مراجع قضایی به دست دهیم باید مخالفت بین حکم قطعی با شرع را به کیفیتی نزدیک به همان رسیدگی شکلی و فرجامی در دیوان عالی کشور دانست. چه مخالفت بین رأی با شرع، تقریباً و با این قیاس، در نظامات عرفی همان مخالفت رأی با قانون است و این همان نقشی است که دیوان عالی کشور در رسیدگی فرجامی و قانونی خود از آراء قطعی دادگاه‌ها به عمل می‌آورد. از این منظر احکام شرعی مانند احکام قانونی هستند و با این وصف، رسیدگی و تشخیص رئیس قوه قضائیه را در احراز و اعلام مخالفت بین رأی محدود به عدم رعایت مسلمات فقه و یا عدم توجه به احکام شرعی کرده و رسیدگی به موضوع و امور خارجی یا رسیدگی ماهوی به مفهوم خاص دادگاهی که از رأی او اعاده دادرسی خواسته شده را تحت اختیار و تشخیص او قرار نمی‌دهد. احکام شرعی و یا مسلمات فقه نیز یا در منابع فقه و شرع آمده و یا اینکه مانند قاعده لاضرر صبغه قانونی یافته و مبنای بسیاری از مصوبات قانونی گشته است. به هر رو استناد به هر یک از آن‌ها در دسترس رئیس قوه قضائیه قرار دارد تا در صورتی که رأی قطعی معترض عنه به تناسب دعوی و شکایت مطروحه را با آن احکام شرعی و قانونی مغایر دید، با تجویز اعاده دادرسی، نقض آن را از مرجع صالح بخواهد. ضمن آنکه مخالفت رأی با شرع باید بین یعنی کاملاً آشکار و واضح باشد و مخالفت ضمنی یا غیرصریح را نمی‌توان از موجبات تحقق این تشخیص آورد. این هم به آن علت است که باب تجری نسبت به شرع باز نشود. ماده ۱۰ قانون مدنی نیز از این مبنا برخوردار بوده و همین هدف را دنبال می‌کند.

۶- رئیس قوه قضائیه در بررسی حکم معترض عنه با شرع و تشخیص مخالفت بین رأی با شرع و مسلمات فقه، کاملاً آزاد و مبسوط الید نیست و در واقع نمی تواند با گشاده دستی، احکام دادگاه ها را با تمسک به مغایرت آن با شرع، در معرض رسیدگی مجدد و نقض قرار دهد. در این راه، او موانعی دارد که دامنه و قلمرو تشخیص او را محدود و مقید به چهارچوبی می سازد تا در آن مسیر و میدان، به بررسی و تشخیص خویش دست زند. این موانع را می توان به این ترتیب شمرد؛

اولاً- امکان رسیدگی به شکایت عادی از آراء از سوی اصحاب دعوا، موجب می شود که نوبت به تشخیص رئیس قوه قضائیه که در قالب اعاده دادرسی جای گرفته و طریقی فوق العاده است، نرسد؛ بنابراین مفتوح بودن باب شکایت عادی و معمول از آراء دادگاه ها، اولین مانع ورود و دخالت رئیس قوه قضائیه در این وادی است.

ثانیاً- هرگاه ایراد و اشکال وارده، به امور موضوعی و خارجی رسیدگی دادگاه و ملحوظ در رأی معترض عنه، مرتبط باشد و به امور حکمی (اعم از امور قانونی و یا ضوابط شرعی) آن برخورد نکند، دست اعتراض از این مسیر کوتاه خواهد ماند؛ بنابراین هرگاه رئیس قوه قضائیه حکم معترض عنه را که مستند و بر اساس اقرار محکوم علیه و یا شهادت شهود استوار و صادر شده، از این حیث خلاف شرع پندارد که مفاد اقرار یا مدلول شهادت، برخلاف آن چیزی است که دادگاه صادرکننده حکم ارزیابی کرده و به آن رسیده، نمی تواند آن را خلاف شرع تشخیص دهد. چون ارزیابی مفاد اقرار و یا تأثیر شهادت گواهان، امری خارجی و موضوعی است که قاضی دادگاه در یک رسیدگی ماهوی به آن دست می یابد و نمی توان آن را در معرض تشخیص رئیس قوه قضائیه که تنها به تطبیق رأی با احکام شرع (توجه به امور حکمی) دست میزند، قرارداد (پور قهرمانی، ۱۳۹۴: ۱۴۵).

ثالثاً- مراجعه به رئیس قوه قضائیه جهت اعمال ماده ۱۸ اصلاحی و تشخیص این مقام عالی در مورد هر پرونده ای فقط برای یک بار امکان دارد و باوجود سابقه این تشخیص، برای بار دوم نمی توان این تشخیص و تجویز را در مورد همان پرونده بکار بست. همچنین استناد به سایر جهات اعاده دادرسی نیز هم به علت استقلال آن جهات هفت گانه و هم از حیث موضوعی بودن آن ها، برای رئیس قوه ممکن نیست. ضمن آنکه موافقت رأی معترض عنه با قانون مصوب مجلس شورای

اسلامی و یا مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز از دیگر موانعی است که راه را بر تشخیص رئیس قوه قضائیه می‌بندد.

۷- تشخیص رئیس قوه قضائیه در مخالفت بین رأی قطعی با شرع لاجرم باید دارای اثر یا آثاری باشد که به نظر این آثار را می‌توان به این ترتیب طبقه‌بندی نمود؛ اولین اثر و درواقع شاخص ترین اثر این تشخیص، تحقق یکی از جهات اعاده دادرسی است. درواقع قطع نظر از عمومیتی که مقنن به خلاف ماهیت و جوهر اعاده دادرسی به این جهت ویژه یعنی تشخیص رئیس قوه قضائیه داده، این جهت بسیار فوق‌العاده زمانی جامه تحقق می‌پوشد که رئیس قوه قضائیه به آن تشخیص برسد. اثری دیگری که با تشخیص مزبور به جای می‌ماند، گذر از مرحله اول از مراحل دوگانه اعاده دادرسی یعنی تجویز و قبول آن است؛ بنابراین این اثر را باید قرار قبولی اعاده دادرسی در امور مدنی و رأی به تجویز و پذیرش آن در امور کیفری دانست؛ و بالاخره سومین اثر تشخیص را باید در توقف اجرای حکم معترض عنه یافت که صدور قرار توقف اجرای حکم مورد اعاده دادرسی نیز تنها در صلاحیت دادگاهی است که در مرحله دوم اعاده دادرسی یعنی مرحله رسیدگی ماهوی به حکم قطعی معترض عنه وارد شده و با انجام دادرسی ماهوی نسبت به پرونده، صلاحیت دارد تا حکم معترض عنه را نقض کرده یا به رد درخواست اعاده دادرسی، رأی دهد (نهرینی، ۱۳۸۹: ۱۷۰-۱۷۲)

در بخشنامه شماره ۱۳۸۷/۳/۲۷-۱/۸۷/۳۱۳۷ در پاسخ به پرسش‌های از سوی برخی از قضات محترم در مورد پرونده‌های مشمول ماده واحده قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب خطاب به تمامی مراجع قضایی نکات مهمی به شرح ذیل بیان گردیده است:

۱- تشخیص رئیس قوه قضائیه مستقیماً و رأساً و یا از طریق موافقت با پیشنهاد مشاوران خویش یا قضات شاغل در حوزه نظارت قضایی ویژه دایر به اعمال ماده بالا، با توجه به مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی در جلسه ۲۸۶ منتشره در روزنامه رسمی ۱۸۰۳۸-۱۳۸۵/۱۰/۲۴ فی نفسه مجوز اعاده دادرسی تلقی می‌شود، بنابراین در پرونده‌های کیفری مشمول آن ماده به صدور مجوز مجدد از ناحیه دیوان عالی کشور و در پرونده‌های حقوقی به صدور قرار قبولی اعاده دادرسی توسط دادگاه صادرکننده حکم، نیازی ندارد.

۲- چون اعاده دادرسی مستلزم رسیدگی ماهوی مجدد به موضوع است، در پرونده‌های کیفری شمول ماده فوق، مرجع صالح برای رسیدگی ثانوی دادگاه هم‌عرض محکمه صادرکننده حکم قطعی است، بدین شرح که:

۱-۲- اگر حکم بدوی قانوناً قطعی بوده (مانند پرداخت خمس دیه کامل یا کمتر از آن) یا به علت عدم تجدیدنظرخواهی و یا به دلیل تجدیدنظرخواهی خارج از فرجه مقرر قانونی، قطعی شده باشد، شعبه دیگری از نوع دادگاه صادرکننده حکم به عنوان دادگاه هم‌عرض مأمور اعاده دادرسی خواهد بود.

۲-۲- چنانچه حکم بدوی با تایید در مرجع تجدیدنظر (حسب مورد: دادگاه تجدیدنظر استان- دادگاه نظامی یک) قطعی شده باشد و یا مرجع تجدیدنظر احیاناً با نقض حکم تجدیدنظر خواسته بدوی، حکم دیگر صادر کرده باشد (که قطعی تلقی می‌شود). اعاده دادرسی در شعبه هم‌عرض همان مرجع تجدیدنظر صورت می‌گیرد.

۲-۳- و سرانجام در مواردی که حکم بدوی با ابرام در دیوان عالی کشور قطعی شده، اعاده دادرسی در شعبه هم‌عرض از همان نوع دادگاه صادرکننده رأی بدوی انجام خواهد شد.

۳- صرف تقاضای محکوم علیه به استناد ماده ۱۸ در پرونده‌های حقوقی که حکم قطعی صادر شده و لازم‌الاجرا است نبایستی موجب توقف اجرای حکم حقوقی گردد و قضات اجرای احکام پرونده‌های حقوقی بایستی سریعاً طبق ضوابط احکام قطعی صادره را اجرا نمایند. بدیهی است در صورت قبول اعاده دادرسی و تجویز آن از طرف رئیس قوه قضائیه اجرای حکم طبق ضوابط مربوط به اعاده دادرسی متوقف می‌شود.

۴- درخواست محکوم علیه به استناد ماده ۱۸ و ادعای خلاف بین شرع بودن حکم قطعی لازم‌الاجرای صادره در امور کیفری نیز موجب توقف اجرای حکم کیفری نمی‌گردد مگر اینکه روسای کل دادگستری یا دادستان‌های مجری حکم با بررسی پرونده و ملاحظه دلایل و مدارک ارائه شده اجرای حکم را صحیح ندانسته و معتقد به بررسی مجدد باشند که در این گونه موارد تا بررسی پرونده در حوزه نظارت قضایی و قبول تجویز اعاده دادرسی اجازه داده می‌شود اجرای

حکم قطعی کیفری نسبت به محکوم علیه که هنوز شروع به اجرائشده و محکوم علیه با تأمین آزاد است، شروع نگردد، بدیهی است بایستی در این گونه موارد سریعاً پرونده را با اظهار نظر ارسال نمایند تا با قبول اعاده دادرسی و تجویز آن اجرای حکم طبق ضوابط متوقف گردد (روزنامه رسمی، ۱۳۸۷: ۱۸۴۴۳).

مبحث ششم: اعاده دادرسی در دیوان عدالت اداری

دیوان عدالت اداری در اجرای اصل ۱۷۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به منظور رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأموران، ادارات و آیین نامه های دولتی خلاف قانون یا شرع یا خارج از حدود اختیارات مقام تصویب کننده، زیر نظر رئیس قوه قضائیه تشکیل گردیده است. دیوان عدالت اداری در تهران مستقر است و متشکل از شعب بدوی، تجدیدنظر، هیأت عمومی و هیأت های تخصصی است.

از آنجا که هدف اصلی از تشکیل مرجع تظلم خواهی احقاق حق و اجرای عدالت است و ممکن است با وجود پیش بینی این مراحل، بنا به جهاتی حکمی از روی اشتباه صادر شده باشد که بقای آن تضییع حق را موجب می شود، از همین نظر قانون گذار مسئله اعاده دادرسی را پیش بینی نموده است تا راهی هر چند مشکل برای بازگشت باقی باشد و قاضی بتواند تحت شرایط و اوضاع و احوال خاصی از رأی سابق خود عدول نماید. اعاده دادرسی در قانون دیوان عدالت اداری به مثابه قانون آیین دادرسی مدنی و آیین دادرسی کیفری پذیرفته شده است.

در قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۶۰/۶/۴ و در آد - این دیوان اعاده دادرسی به عنوان یکی از طرق شکایت نسبت به احکام دیوان شناخته نشده است.

ماده ۷۹ قانون دیوان عدالت اداری «در صورتی که رئیس قوه قضائیه یا رئیس دیوان، رأی قطعی شعب دیوان را خلاف بین شرع یا قانون تشخیص دهند، رئیس دیوان فقط برای یک بار با ذکر دلیل، پرونده را برای رسیدگی ماهوی و صدور رأی به شعبه هم عرض ارجاع می نماید، رأی صادر شده قطعی است.»

تبصره: چنانچه رأی قطعی موضوع این ماده از شعبه بدوی صادر شده باشد، در این صورت، پرونده برای صدور رأی به شعبه تجدیدنظر ارجاع می گردد.

گفتار اول: جهات اعاده دادرسی

اعاده دادرسی طبق تصریح ماده ۹۸ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲ فقط در مورد احکام قطعی و در محدوده جهات مصرح ماده فوق‌الذکر قابل پذیرش است.

قانون‌گذار در ماده ۹۸ قانون دیوان عدالت اداری بیان می‌نماید: در مورد احکام قطعی به جهات ذیل می‌توان دادخواست اعاده دادرسی تقدیم نمود:

الف- حکم، خارج از موضوع شکایت صادر شده باشد.

ب- حکم به میزان بیشتر از خواسته صادر شده باشد.

پ- در مفاد حکم، تضاد وجود داشته باشد.

ت- حکم صادر شده با حکم دیگری در خصوص همان دعوی و اصحاب آن که قبلاً توسط همان شعبه یا شعبه دیگر صادر شده است، متعارض بوده بدون آنکه سبب قانونی موجب این تعارض باشد.

ث- حکم، مستند به اسنادی باشد که پس از صدور، جعلی بودن و یا عدم اعتبار آن‌ها به موجب حکم مراجع صالح قانونی ثابت شده باشد.

ج- پس از صدور حکم، اسناد و دلایلی به دست آید که دلیل حقانیت درخواست‌کننده اعاده دادرسی باشد و ثابت شود اسناد و دلایل یادشده در جریان دادرسی در اختیار وی نبوده است.

با بررسی جهات اعاده دادرسی در ماده فوق‌الذکر و ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی ملاحظه می‌گردد کلیه جهات شش‌گانه اعاده دادرسی در قانون دیوان عدالت اداری در ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی نیز پیش‌بینی گردیده است و فقط جهت پنجم تصریح شده در قانون آیین دادرسی

مدنی (طرف مقابل درخواست کننده اعاده دادرسی حيله و تقلبی به کاربرده باشد که در حکم دادگاه مؤثر بوده است) به صراحت در ماده ۹۸ قانون دیوان عدالت به طور صریح ذکر نشده است. علت ذکر نشدن جهت فوق الذکر از جهات اعاده دادرسی در قانون دیوان عدالت اداری را شاید بتوان ناشی از مسامحه یا سهل انگاری قانون گذار دانست.

با توجه به عبارت صدر ماده ۹۸ قانون دیوان عدالت اداری (احکام قطعی) تنها پذیرش حکم قابل اعاده دادرسی است و در خصوص آرای که از سوی شعب دیوان صادر می گردد و عنوان «قرار» بر آن ها صادق است؛ مانند قرار امتناع از رسیدگی، قرار عدم صلاحیت، قرار رد درخواست، قرار ابطال دادخواست، قرار رد دعوی، قرار اسقاط دعوی و... از دایره شمول این ماده خارج است و امکان اعاده دادرسی وجود ندارد (دلاوری، ۱۳۹۰: ۸۷).

این تغییر در قانون سال ۱۳۹۲ در حالی است که قبل از تصویب قانون جدید در قانون سابق دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵ در ماده ۱۷ اعاده دادرسی هم نسبت به احکام و هم نسبت به قرارها قابل پذیرش بوده است. چون قانون گذار در ماده فوق الذکر از کلمه «رأی» ۴ مرتبه استفاده نموده است و تنها اعاده دادرسی را مختص به احکام ندانسته است. ماده ۱۷ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵ مقرر می دارد: «در صورتی که طرفین دعوی بعد از صدور رأی، مدارک جدیدی تحصیل نمایند که مؤثر در رأی باشد، می توانند با ارائه مدارک جدید از شعبه صادر کننده رأی، تقاضای اعاده دادرسی نمایند. شعبه خارج از نوبت به موضوع رسیدگی می کند». عمل قانون گذار را می توان از جهتی مثبت و از جهتی منفی در قانون جدید دیوان عدالت اداری دانست. از آنجایی که ماده ۱۷ قانون سابق جهت اعاده دادرسی را مخصوص و منحصر به مدارک جدیدی دانسته که از سوی هر یک از طرفین دعوا ارائه می شود به نحوی که مؤثر در رأی باشد ولی با تصویب قانون لاحق علاوه بر جهت ذکر شده ۵ جهت دیگر نیز به جهات اعاده دادرسی افزوده شده است را از جمله اقدامات مثبت قانون گذار در قانون جدید دانست ولی با توجه به اینکه دلیل خاصی نیز نمی تواند وجود داشته باشد که قانون گذار فقط احکام را قابل اعاده دادرسی می داند می توان این اقدام قانون گذار را منفی دانست.

نکته مهم دیگری که باید مدنظر قرارداد این است که اعاده دادرسی از احکام قطعی دیوان اعم از اینکه حکم صادره به مرحله اجرا گذاشته شده یا نشده باشد، ممکن است و شامل احکام غیرقطعی نیست

گفتار دوم: مهلت اعاده دادرسی

قانون‌گذار در قانون سابق دیوان عدالت اداری مصوب سال ۱۳۸۵ ابتدا مهلت اعاده دادرسی را نسبت به آرای دیوان عدالت اداری پیش‌بینی نکرده است و چون تقاضای اعاده دادرسی زمانی را تعیین ننموده، معلوم نیست طرفین دعوا تا چه هنگام مهلت دارند درخواست اعاده دادرسی کنند و افزون بر آن تا چه زمان اعتبار رأی در بلا تکلیفی به سر خواهد برد و اختلاف فصل نشده باقی خواهد ماند. (مدنی، ۱۳۶۸: ۵۸۰)

اما قانون جدید مهلت تقدیم دادخواست اعاده دادرسی را پیش‌بینی نموده است و این از نکات مثبت اقدام قانون‌گذار در جهت کاهش اطاله دادرسی و جلوگیری از تضییع حقوق محکوم‌له است. قانون‌گذار در ماده ۹۹ قانون جدید دیوان عدالت اداری مصوب سال ۱۳۹۲ مقرر می‌دارد: مهلت تقدیم دادخواست اعاده دادرسی به شرح زیر است:

۱- در مورد بندهای «الف» تا «پ» ماده (۹۸) این قانون، بیست روز از تاریخ ابلاغ رأی شعبه

۲- در خصوص بندهای «ت» تا «ج» ماده (۹۸) این قانون، بیست روز از زمان حصول سبب اعاده

دادرسی

گفتار سوم: نحوه رسیدگی به دادخواست اعاده دادرسی

طبق مواد قانون جدید دیوان عدالت اداری، متقاضی اعاده دادرسی جهت طرح دعوا دادخواست اعاده دادرسی را با رعایت مواد مربوط به دادخواست با ذکر جهتی که موجب اعاده دادرسی شده است، به شعبه صادرکننده رأی تقدیم کند.^۱

طبق ماده ۱۰۲ قانون جدید دیوان عدالت اداری «رسیدگی به دادخواست اعاده دادرسی در صلاحیت شعبه صادرکننده حکم قطعی است که شعبه مذکور در ابتدا در مورد قبول یا رد این دادخواست قرار لازم را صادر می‌نماید و در صورت قبول دادخواست مبادرت به رسیدگی ماهوی می‌کند».

قانون سابق دیوان عدالت اداری نیز مرجع رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی را شعبه‌ای می‌دانست که حکم مورد درخواست اعاده دادرسی از آن صادر شده باشد؛ بنابراین رسیدگی به دادخواست اعاده دادرسی نسبت به حکم صادر شده از شعبه تشخیص در صلاحیت همین شعبه بود، حتی اگر رأی مزبور در تایید رأی شعبه دیوان (بدوی) صادر شده باشد؛ زیرا شعبه دیوان (بدوی) نمی‌تواند در مورد رأی شعبه تشخیص که مرجع عالی محسوب می‌شود، اظهار نظر نماید. (شمس، ۱۳۸۷: ۴۲۶)

۱. ماده ۱۰۰ قانون دیوان عدالت اداری مصوب سال ۱۳۹۲: «دادخواست اعاده دادرسی با رعایت مواد مربوط به دادخواست مندرج در این قانون با ذکر جهتی که موجب اعاده دادرسی شده است، به شعبه صادرکننده رأی تقدیم می‌شود».

به هر حال، در صورتی که شعبه رسیدگی کننده دادخواست اعاده دادرسی را وارد تشخیص دهد، حکم مورد تقاضای اعاده دادرسی را نقض و خود حکم مقتضی و عادلانه را صادر می نماید و در صورتی که اعاده دادرسی فقط نسبت به قسمتی از حکم باشد، شعبه رسیدگی کننده فقط همان قسمت را نقض یا اصلاح می کند.^۱

گفتار چهارم: اعاده دادرسی از آرای خلاف بین شرع توسط رئیس قوه قضائیه

قانون گذار در خصوص اعاده دادرسی از آرای خلاف بین شرع یا قانون در ماده ۱۸ قانون سابق دیوان عدالت اداری مصوب سال ۱۳۸۵ این اختیار را به صورت نامحدود به رئیس قوه قضائیه و رئیس دیوان در ارجاع پرونده به شعبه تشخیص داده بود اما در قانون جدید در اقدامی متفاوت محدودیت ارجاع پرونده را منحصر به یکبار به رئیس دیوان داده است. در مواد ۷۹ و ۹۴ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، در مورد تجویز اعاده دادرسی توسط رئیس قوه قضائیه اشاره شده است. ماده ۷۹ قانون دیوان عدالت اداری مقرر می دارد: در صورتی که رئیس قوه قضائیه یا رئیس دیوان رأی قطعی شعب دیوان را خلاف بین شرع یا قانون تشخیص دهند، رئیس دیوان فقط برای یکبار با ذکر دلیل پرونده را برای رسیدگی ماهوی و صدور رأی به شعبه هم عرض ارجاع می نماید. رأی صادر شده قطعی است.

تبصره - چنانچه رأی قطعی موضوع این ماده از شعبه بدوی صادر شده باشد، در این صورت پرونده برای صدور رأی به شعبه تجدیدنظر ارجاع می گردد.

۱. ماده ۱۰۴ قانون دیوان عدالت اداری مصوب سال ۱۳۹۲: «هرگاه شعبه دادخواست اعاده دادرسی را وارد تشخیص دهد، حکم مورد تقاضای اعاده دادرسی را نقض و حکم مقتضی صادر می نماید. در صورتی که دادخواست اعاده دادرسی راجع به قسمتی از حکم باشد، فقط همان قسمت نقض یا اصلاح می گردد. چنانچه جهت دادخواست اعاده دادرسی، مغایرت دو حکم باشد، شعبه رسیدگی کننده پس از قبول اعاده دادرسی، حکم دوم را نقض می نماید و حکم اول به قوت خود باقی می ماند».

۲ - ماده ۱۸ قانون دیوان عدالت اداری مصوب سال ۱۳۸۵: «در صورتی که رئیس قوه قضائیه یا رئیس دیوان، آراء دیوان را واجد اشتباه بین شرعی یا قانونی تشخیص دهد، موضوع جهت بررسی به شعبه تشخیص ارجاع می شود. شعبه مزبور در صورت وارد دانستن اشکال، اقدام به نقض رأی و صدور رأی مقتضی می نماید».

به عبارتی دیگر در ماده ۷۹ این قانون، نه تنها بررسی شرعی آرای صادره از محاکم در صلاحیت رئیس قوه قضائیه قرار گرفته است، بلکه برای رئیس قوه قضائیه صلاحیت بررسی آرای قطعی شعب دیوان بر مبنای «قانون» نیز مقرر شده است. به این معنا که هرگاه رئیس قوه قضائیه آرای قطعی صادره از شعب دیوان عدالت اداری، اعم از شعب بدوی و تجدیدنظر را خلاف بین قانون تشخیص دهد، از طریق رئیس دیوان موضوع را به منظور رسیدگی مجدد و ماهوی به شعبه هم عرض ارجاع می دهد (مولا بیگی: ۱۳۹۴: ۹۴).

ماده ۹۴ قانون دیوان عدالت اداری مقرر می دارد: «در صورتی که آراء هیأت عمومی دیوان از سوی رئیس قوه قضائیه خلاف موازین شرع تشخیص داده شود، هیأت عمومی با توجه به نظر رئیس قوه قضائیه تجدیدنظر می نماید».

به عبارتی ماده ۹۴ قانون یاد شده نیز نه تنها صلاحیت بررسی آرای هیأت عمومی دیوان عدالت اداری را از بعد شرعی در صلاحیت رئیس قوه قضائیه قرار داده است تا نه تنها هرگاه این آراء را خلاف موازین شرع تشخیص داد، برای تجدیدنظر به هیأت عمومی دیوان عودت دهد، بلکه مستند به این ماده، هیأت عمومی مکلف شده است تا با توجه به نظر رئیس قوه قضائیه اقدام به تجدیدنظر در رأی صادره کند؛ به این معنا که هیأت عمومی دیوان در این موارد، با توجه به نظر رئیس قوه قضائیه، رأی سابق خود را تجدیدنظر می کند.

فصل سوم

اعاده دادرسی کیفری

مبحث اول: جهات و شرایط رأی قابل اعاده دادرسی

حکمی که از دادگاه کیفری صادر و با تجدیدنظرخواهی محکوم علیه در مرجع عالی تایید می شود یا با انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی قطعی می گردد به مرحله اجرا گذاشته می شود و نمی توان اجرای حکم را متوقف کرد مگر اینکه دلایل یا شرایطی وجود داشته باشد تا با استناد به آن از دیوان عالی کشور تقاضای اعاده دادرسی شود چنانچه دیوان دلایل را قوی دید و اعاده دادرسی را تجویز کرد اجرای حکم موقتاً متوقف می شود. اعاده دادرسی به معنای رسیدگی و دادرسی دوباره به موضوع پرونده است که توسط مرجع هم عرض آخرین صادرکننده رأی قطعی صورت می گیرد؛ اما چه دلایل و شرایطی ایجاب می کند تا دیوان اعاده دادرسی را تجویز کند؟

ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می کند: درخواست اعاده دادرسی در مورد احکام محکومیت قطعی دادگاه ها اعم از آنکه حکم مذکور به اجرا گذاشته شده یا نشده باشد در موارد زیر پذیرفته می شود:

الف- کسی به اتهام قتل شخصی محکوم شود و سپس زنده بودن وی محرز گردد.

ب- چند نفر به اتهام ارتکاب جرمی محکوم شوند و ارتکاب آن جرم به گونه ای است که نتوان بیش از یک مرتکب برای آن قائل شد.

پ- شخصی به علت انتساب جرمی محکوم شود یافته و فرد دیگری نیز به موجب حکمی از مرجع قضایی دیگر به علت انتساب همان جرم محکوم شده باشد، به طوری که از تعارض و تضاد مفاد دو حکم، بی گناهی یکی از آنان احراز گردد.

ت- درباره شخصی به اتهام واحد، احکام متفاوتی صادر شود.

ث- در دادگاه صالح ثابت شود که اسناد جعلی یا شهادت خلاف واقع گواهان، مبنای حکم بوده است.

ج- پس از صدور حکم قطعی، واقعه جدیدی حادث و یا ظاهر یا ادله جدیدی ارائه شود که موجب اثبات بی گناهی محکوم علیه یا تقصیر متهم باشد.

چ- عمل ارتكابی جرم نباشد و یا مجازات مورد حکم بیش از مجازات مقرر قانونی باشد.

بندهای «الف، ب، پ، ت» در عمل کمتر اتفاق می افتد ولی بندهای دیگر از جمله مواردی است که در عمل دیوان با استناد به آنها، اعاده دادرسی را می توان پذیرد. مثلاً اگر دادگاه در تعیین مجازات متهمی به جهات مخففه استناد کند ولی به حداقل مجازات حکم کند مورد از موارد اعاده دادرسی و منطبق با بند ج ماده ۴۷۴ است زیرا مجازات متناسب نخواهد بود. یا مثلاً فردی زمینی را به صورت قولنامه به فرد دیگری می فروشد بعد مشخص می شود که زمین متعلق به غیر است علیه فروشنده به اتهام فروش مال غیر شکایت می شود بعد صدور حکم و قطعی شدن آن، سند رسمی بنام فروشنده (محکوم علیه) صادر می شود لذا مورد منطبق با بند «ج» خواهد بود زیرا دلیل جدیدی حادث شده است.

بنابراین دلایل ارائه شده باید منطبق با بندهای ماده ۴۷۴ باشد تا توسط دیوان عالی قابل پذیرش باشد. دیوان با تجویز اعاده دادرسی رسیدگی مجدد را به دادگاه هم عرض آخرین صادر کننده رأی قطعی ارجاع می دهد و چنانچه محکوم در زندان باشد با اخذ تأمین تا صدور حکم توسط دادگاه هم عرض آزاد می شود.

قانون گذار در ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می دارد: «درخواست اعاده دادرسی در مورد احکام محکومیت قطعی دادگاه ها اعم از آنکه حکم مذکور به اجرا گذاشته شده یا نشده باشد در موارد زیر پذیرفته می شود:.....». توجه به ماده مذکور روشن می کند که قانون گذار فقط «احکام» را قابل اعاده دادرسی شناخته و اعاده دادرسی نسبت به قرارها را نپذیرفته است؛ بنابراین اعاده دادرسی صرفاً نسبت به احکام قطعی امکان پذیر است؛ بنابراین نسبت به قرارها هر چند هم نهایی باشند، درخواست اعاده دادرسی قابلیت استماع و پذیرش ندارد. قطعیت حکم مورد اعاده دادرسی اعم از آن است که حکم مزبور در زمان صدور ذاتاً قطعی باشد یا قابل تجدیدنظر بوده ولی با

انقضای مدت تجدیدنظرخواهی یا اسقاط تجدیدنظرخواهی یا پس از اعتراض با تایید در مرجع تجدیدنظر قطعی یافتن باشد.

مبحث دوم: متقاضیان اعاده دادرسی کیفری

بر اساس ماده ۴۷۵ ق.آ.د.ک. اشخاص زیر حق درخواست اعاده دادرسی دارند:

الف- محکوم علیه یا وکیل یا نماینده قانونی او و در صورت فوت یا غیبت محکوم علیه، همسر و وراث قانونی و وصی او.

ب- دادستان کل کشور.

پ- دادستان مجری حکم.

مبحث سوم: نحوه اعاده دادرسی

اعاده دادرسی به وسیله درخواست صورت می گیرد و تنها مرجع صالح برای پذیرش تقاضای اعاده دادرسی، دیوان عالی کشور است نه دادگاه بدوی یا دادگاه تجدیدنظر. ماده ۴۷۶ ق.آ.د.ک. در این خصوص مقرر می دارد: «درخواست اعاده دادرسی به دیوان عالی کشور تسلیم می شود. این مرجع پس از احراز انطباق موضوع درخواست با یکی از موارد موضوع ماده (۴۷۴) این قانون، با تجویز اعاده دادرسی، رسیدگی مجدد را به دادگاه هم عرض دادگاه صادرکننده حکم قطعی، ارجاع می دهد و در غیر این صورت قرار رد اعاده دادرسی صادر می نماید».

بنابراین، دیوان عالی کشور جهت رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی و احراز انطباق آن با یکی از شرایط مذکور در ماده ۴۷۴ آیین دادرسی کیفری پرونده را از دادگاه صادرکننده حکم قطعی مطالبه می نماید. پس از احراز درستی درخواست، رسیدگی مجدد به دادگاه هم عرض دادگاه صادرکننده حکم قطعی محول می گردد.

بر اساس رأی وحدت رویه ۵۸۳-۱۳۷۲/۷/۶ دادگاه صادرکننده حکم قطعی، دادگاهی است که حکم آن در اثر تایید مرجع تجدیدنظر یا در اثر اسقاط یا عدم تجدیدنظرخواهی قطعی شده است و نه دادگاهی که حکم غیرقطعی را تایید کرده است. بلکه اگر دادگاه تجدیدنظر حکم بدوی را نقض نماید و خودرأی جدیدی را انشاء نماید، دادگاه صادرکننده حکم قطعی، دادگاه تجدیدنظر خواهد بود.

بنابراین متقاضی اعاده دادرسی باید درخواست خود را با تهیه مدارکی که در ادامه شرح داده خواهد شد، به دبیرخانه دیوان عالی کشور در تهران تحویل دهد:

۱-تنظیم و ارائه درخواست کتبی مبنی بر درخواست اعاده دادرسی کیفری خطاب به رئیس دیوان عالی کشور.

۲-تایید درخواست اعاده دادرسی کیفری توسط دفتر زندان، در صورتی که متقاضی اعاده دادرسی در زندان باشد.

۳-تصریح به بندها ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری و بندی که موجب درخواست اعاده دادرسی شده است.

۴-قید شماره و تاریخ رأی مورد درخواست اعاده دادرسی و مرجع صادرکننده حکم محکومیت قطعی کیفری موضوع درخواست اعاده دادرسی.

۵-قید کامل نشانی و کد پستی و شماره تلفن همراه متقاضی و ارائه اصل و کپی کارت ملی متقاضی.

۶-امضاء ذیل کلیه برگ‌های لایحه درخواست اعاده دادرسی کیفری توسط متقاضی یا وکیل وی.

۷-پرداخت هزینه دادرسی درخواست اعاده دادرسی و هزینه‌های اوراقی که تقدیم می‌شود.

۸- تصویر برابر اصل شده رأی بدوی و رأی دادگاه تجدیدنظر استان در صورتی که از رأی تجدیدنظرخواهی شده باشد و درخواست اعاده دادرسی با قید تاریخ ابلاغ رأی.

۹- ارائه و کالت نامه و کیل پایه یک دادگستری، ملصق به تمبر مالیاتی در صورتی که درخواست اعاده دادرسی توسط و کیل پایه یک دادگستری تقدیم می شود.

۱۰- ارائه تصویری از سابقه در دیوان عالی کشور، در صورتی که قبلاً پرونده در دیوان عالی کشور سابقه داشته باشد.

مبحث چهارم: اعاده دادرسی کیفری از آرای خلاف بین شرع

آخرین قانونی که در خصوص تجویز اعاده دادرسی توسط رئیس قوه قضائیه به آن پرداخته شده است، قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲/۱۲/۴ است که به موجب ماده ۵۷۰ قانون فوق الذکر از تاریخ لازم الاجرا شدن قوانین مغایر و ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۴/۱۵ و قانون تفسیر ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۷/۰۹/۱۰ و اصلاحات و الحاقات بعدی آن ها ملغی گردید.

ماده ۴۷۷ آیین دادرسی کیفری مقرر می دارد: «در صورتی که رئیس قوه قضائیه رأی قطعی صادره از هریک از مراجع قضایی را خلاف شرع بین تشخیص دهد، با تجویز اعاده دادرسی، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط رئیس قوه قضائیه برای این امر تخصیص می یابد رسیدگی و رأی قطعی صادر نماید. شعب خاص مذکور مبنیاً برخلاف شرع بین اعلام شده، رأی قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی به عمل می آورند و رأی مقتضی صادر می نمایند».

تبصره ۱ ماده فوق الذکر بیان می دارد: «آراء قطعی مراجع قضائی (اعم از حقوقی و کیفری) شامل احکام و قرارهای دیوان عالی کشور، سازمان های قضائی نیروهای مسلح، دادگاه های تجدیدنظر و بدوی، دادرها و شوراهای حل اختلاف است».

طبق تبصره ۲ ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری: «آراء شعب دیوان عالی کشور در باب تجویز اعاده دادرسی و نیز دستورهای موقت دادگاه ها، اگر توسط رئیس قوه قضائیه خلاف شرع بین تشخیص داده شود، مشمول احکام این ماده خواهد بود».

تبصره ۳ این ماده اشخاصی را که قانوناً حق درخواست اعاده دادرسی از رئیس قوه قضائیه را دارد مشخص نموده است. طبق این تبصره: «در صورتی که رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح و یا رئیس کل دادگستری استان در انجام وظایف قانونی خود، رأی قطعی اعم از حقوقی یا کیفری را خلاف بین شرع تشخیص دهند، می توانند با ذکر مستندات از رئیس قوه قضائیه درخواست تجویز اعاده دادرسی نماید. مفاد این تبصره فقط برای یک بار قابل اعمال است؛ مگر اینکه خلاف شرع بین آن به جهت دیگری باشد» (طولارود، ۱۳۹۳، ۲۴۰).

با توجه به کاربرد ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری در خصوص اعاده دادرسی از کلیه آراء اعم از حقوقی و کیفری، به طور تفصیلی و تحلیلی به ماده فوق الذکر در کنار سایر قوانین پرداخته می شود.

گفتار اول: صدور رأی قطعی

مطابق اصول حاکم بر اعاده دادرسی که در قانون آمده، اعاده دادرسی نسبت به حکم دادگاه امکان پذیر است آن هم مشروط به آنکه این حکم به مرحله قطعی رسیده باشد.^۱ مقنن در ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری و همچنین در اصلاحیه ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب این اصل را در تقریر و وضع مستند یادشده نادیده گرفته و به آن، از واژه «رأی» استفاده کرده است.

۱. ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری: «درخواست اعاده دادرسی در مورد احکام محکومیت قطعی دادگاه ها اعم از آنکه حکم مذکور به اجرا گذاشته شده یا نشده باشد در موارد زیر پذیرفته می شود...».

ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی: «نسبت به احکامی که قطعیت یافته ممکن است به جهات ذیل درخواست اعاده دادرسی شود:».

با توجه به وضع مقنن، این پرسش متبادر به ذهن می‌شود که آیا قرارها را هم می‌توان موضوع اعاده دادرسی قرارداد و از این طریق، جهت رسیدگی مجدد و قرارهای قطعی بهره برد؟ این موارد را در زیر به بحث خواهیم گذاشت.

بند اول: صدور حکم قطعی

رأی مفهومی عامی است که حکم و قرار را شامل می‌شود و طبق ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب: «چنانچه رأی دادگاه راجع به ماهیت دعوا و قاطع آن به‌طور جزئی یا کلی باشد حکم و در غیر این صورت قرار نامیده می‌شود».

تردید نیست که آن دسته از تصمیمات و آرای که توسط دادگاه اتخاذ و صادر می‌گردند و از جهت ماهیتی، به‌عنوان حکم خطاب می‌شوند، می‌توانند موضوع اعاده دادرسی قرار گیرند، مشروط بر آنکه به مرحله قطعی نیز رسیده باشند. در خصوص مطلب ذکرشده باید نکات زیر را مورد توجه قرارداد:

۱- کلیه تصمیمات و دستوراتی که دادگاه صادر و در پرونده تحت رسیدگی، اتخاذ می‌کنند، نمی‌توانند مشمول عنوان «حکم» گردد. چه این تصمیمات و دستورات محاکم یا به حکم قانون صادر شوند یا اینکه حسب اختیارات دادگاه اتخاذ می‌گردند؛ در هر صورت، مادام که در قالب حکم به مفهوم قانونی آن (تصمیم در ماهیت دعوا و قاطع آن) درنیایند، شرط لازم برای اعاده دادرسی آن‌هم از طریق رئیس قوه قضائیه را نخواهند داشت.

۲- این که رأی یا تصمیمی را که دادگاه در دعوا اتخاذ می‌کند، حکم است یا قرار یا دستور یا هر عنوانی دیگر، به ماهیت آن تصمیم بستگی دارد؛ بنابراین صرف اینکه دادگاه در رأی صادره به تشخیص خود آن را حکم بنامد، کافی برای این امر نیست تا ماهیتاً و از منظر قانون، آن را حکم تلقی کنیم. چه هر دعوا و یا خواسته‌ای پس از رسیدگی و جریان آن به صدور حکم ختم نمی‌شود و لازم است عناصر صدور حکم در کنار هم جمع آیند تا توانست تصمیم متخذه را حکم نامید.

۳- برخی از استادان علم حقوق از جمله معیارهای حکم را توافقی بودن امور مورد رسیدگی دانسته و براین باورند که سیاق عبارات ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری روشنی گویای این امر است که معیار تفکیک ارائه شده در مستند مزبور، ویژه امور توافقی بوده و شامل امور حسبی نمی شود؛ یعنی رأی دادگاه در صورتی حکم است که راجع به ماهیت دعوا و قاطع آن باشد. پس از جمله عناصر حکم وجود اختلافی است که به موجب آن حل و فصل گردد و این امر در حالی است که به زعم ایشان، رسیدگی به امور حسبی از آنجا که مستلزم وقوع اختلاف و منازعه بین اشخاص و اقامه دعوا از سوی آن ها نیست، در نتیجه شامل امور حسبی نخواهد شد (شمس، ۱۳۸۷: ۱۰۵).

گروهی دیگر از استادان نیز کم و بیش همین نظر را از حیث نتیجه دارند. آنان معتقدند که برای تحقق رأی باید یک امر توافقی وجود داشته باشد تا درباره آن اظهار نظر شود. لیکن وقوع مرافعه، شرط توافقی بودن یک امر نیست؛ بنابراین قرار تأمین نسبت به مال معینی که هنوز موعد تسلیم آن نرسیده نیز رأی محسوب می شود (ماده ۱۱۴ ق.آ.د.م)؛ بنابراین با توجه به عنصر دوم، هیچ یک از تصمیمات حسبی عنوان رأی را ندارند (لنگرودی، ۱۳۷۵: ۳۵۲).

درست است که تکلیف دادگاه ها در رسیدگی به امور حسبی متوقف بر وقوع اختلاف و اقامه دعوا نیست ولی در عین حال اگر هم اختلافی وجود داشته باشد، موضوع تحت رسیدگی دادگاه به امر توافقی تبدیل نمی شود بلکه همچنان امری حسبی است. در نتیجه عناوینی که در قانون امور حسبی آمده اصولاً ماهیتی حسبی دارند خواه تصمیم دادگاه مستلزم انشای حکم باشد (مانند حکم تقسیم ترکه، ماده ۳۲۴ ق. امور حسبی) یا اقدام و تصمیمی ناظر بر نصب قیم برای محجور (مادتين ۶۵ و ۶۷ ق.ا.ح) (نهرینی، ۱۳۸۷: ۳۷۲-۳۷۴).

۴- آخرین نکته در باب حکم، به قطعیت آن برمی گردد. اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری نیز همانند آنچه بر طبق اصول عمومی حاکم بر اعاده دادرسی در امور کیفری و مدنی اعمال می شود، تنها در مورد احکام قطعی قابل اجراست و مادام که حکمی به مرحله قطعیت نرسیده، قابل اعتراض از طریق فوق العاده مقرر در این ماده نیست. از آنجایی که تشخیص رئیس قوه قضائیه به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی به شمار می آید، بنابراین باید از همان قواعد عمومی حاکم بر اعاده دادرسی تبعیت نماید.

بند دوم: صدور قرار قطعی

همان‌طور که در بالا گفته شد ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری در باب این جهت اعاده دادرسی که به تشخیص رئیس قوه قضائیه محقق و اعمال می‌شود، دامنه اعاده دادرسی را از حیث موضوع آن گسترش داده و به جای حکم، از عنوان رأی استفاده کرده که هم شامل حکم و هم قرار می‌شود. با این ترتیب حسب ظاهر از قرارهای قطعی نیز می‌توان در محدوده اعمال ماده فوق‌الذکر اعاده دادرسی خواست و در صورتی که قرار قطعی صادره به تشخیص رئیس قوه قضائیه، مخالف بین شرع باشد، این تشخیص به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی، قرار قطعی صادره را جهت رسیدگی مجدد به مرجع صالح ارجاع دهد.

وقتی قانون‌گذار طریق اعاده دادرسی را برای اعمال اختیار رئیس قوه قضائیه در نقض رأی برمی‌گزیند، نباید از چارچوب اعاده دادرسی فراتر رفته و با توسیع و گسترش قلمرو آن، میان جهات اعاده دادرسی تبعیض قائل شود؛ در واقع وقتی تشخیص رئیس قوه قضائیه را یکی از جهات اعاده دادرسی قرار می‌دهیم، چون قرار مشمول هیچ‌یک از جهات و موضوعات آن نمی‌گردد، باید در این فرض (اعمال اختیار به تشخیص رئیس قوه قضائیه) نیز از همان اصل و قاعده تبعیت نموده و مسیر اعمال تشخیص رئیس قوه را نیز همان حکم قرار دهیم و لا غیر (نهرینی، ۱۳۸۹: ۱۴۴).

بنابراین به نظر می‌رسد که قانون‌گذار نیز در استفاده از واژه «رأی» نظر به «حکم» داشته و قرارها را ماهیتاً و موضوعاً در مغایرت با موازین شرع نمی‌دانسته است. به همین علت نیز «رأی قطعی» موضوع ماده ۴۷۷ را باید تنها به مفهوم خاص آن یعنی «حکم» به کاربرد که هم با طریق فوق‌العاده اعاده دادرسی هماهنگ و سازگار است و هم از قاعده امر تخلف و استثنا نمی‌گردد.

با این وجود طبق تبصره ۱ و ۲ ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری اختیار اعاده دادرسی در مورد قرارها نیز به رئیس قوه قضائیه داده شده است. تبصره ۱ ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی بیان می‌دارد: «آراء قطعی مراجع قضائی (اعم از حقوقی و کیفری) شامل احکام و قرارهای دیوان عالی کشور، سازمان‌های قضائی نیروهای مسلح، دادگاه‌های تجدیدنظر و بدوی، دادسراها و شوراهای حل اختلاف است».

همچنین طبق تبصره ۲ ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری: «آراء شعب دیوان عالی کشور در باب تجویز اعاده دادرسی و نیز دستورهای موقت دادگاه ها، اگر توسط رئیس قوه قضائیه خلاف شرع بین تشخیص داده شود، مشمول احکام این ماده خواهد بود».

گفتار دوم: مخالفت بین شرع

حکم قضایی زمانی که با محک شرع سنجیده شود ممکن است با واقع و نفس الامر، یا با دلیل قطعی و ضروری فقه ناسازگاری داشته باشد، به گونه ای که اگر قاضی صادرکننده رأی دریابد و یا قاضی دیگری او را آگاه کند، بدون هیچ مخالفتی خواهد پذیرفت (هاشمی، ۱۳۸۰: ۲۶۶). باین حال رئیس قوه قضائیه زمانی می تواند رأی را خلاف اعلام کند که «خلاف بین شرع» باشد. در این گفتار بر آنیم تا قلمرو و موضوع شرع را شناخته و دریابیم که در چه مواردی ممکن است رأی با شرع مخالفت بین پیدا کند.

بند اول: مخالفت بین حکم قطعی با شرع به مفهوم خاص

عبارت «خلاف بین شرع» در قوانین سابق هم به چشم می خورد ولی تعریفی از آن ارائه نشده بود و بنابراین دستخوش اعمال سلیقه های مختلف بود. قانون گذار در تبصره ۱ ماده ۱۸ مصوب ۱۳۸۱ خلاف بین را چنین تعریف کرده بود مراد از خلاف بین آن است که رأی برخلاف نص صریح قانون و یا در موارد سکوت قانون، مخالف مسلمات فقه باشد. هرچند اصولاً تعریف در مقام روشن ساختن ابهامات می آید ولی این تعریف ابهامات زیادی را به وجود آورده است. تبصره ای که نه محدوده خلاف نص را تعریف و نه از مخالف مسلمات فقه تبیینی روشن ارائه کرده بود. همین تعریف در اصلاح ماده ۱۸ در سال ۸۵ به نحو دیگری در قانون بیان شد و براین اساس در تبصره ۱ ماده ۱۸ اصلاحی آمده بود: «مراد از خلاف بین شرع، مغایرت رأی صادره با مسلمات فقه است و در موارد اختلاف نظر بین فقها ملاک عمل، نظر ولی فقیه و یا مشهور فقها خواهد بود.» اگرچه در ماده اصلاحی حداقل ملاک نظر قرار دادن نظر ولی فقیه یا مشهور فقها را توصیه کرده بود اما همچنان ابهام ناظر بر مغایرت با مسلمات فقه وجود داشت. باوجود محدود شدن دایره درخواست اعمال ماده ۱۸ در سال ۸۵، اما همچنان در بسیاری از پرونده های قضایی درخواست های متعددی

مبنی بر خلاف بین شرع بودن آرای قطعی به دفتر رئیس قوه قضائیه ارسال می‌شد، در نهایت با صدور بخشنامه رئیس قوه قضائیه در سال ۸۷ بازهم دایره اعمال این ماده محدودتر شد.

با روی کار آمدن رئیس جدید قوه قضائیه در مردادماه سال ۸۸، آئین‌نامه اجرایی قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در مهرماه همان سال به تصویب آیت‌الله آملی لاریجانی رسید و در حال حاضر هم ملاک برای اعمال این ماده قانونی، همین آئین‌نامه است. بر اساس این آئین‌نامه، «تجویز اعاده دادرسی موضوع ماده ۱۸ اصلاحی یادشده در صورتی است که رئیس قوه قضائیه، رأی قطعی یافته دادگاه را خلاف بین شرع تشخیص دهد؛ و مقامات مذکور در تبصره ۲ ماده ۱۸ اصلاحی نیز چنانچه آرای قطعی را خلاف بین شرع تشخیص دهند، مکلف‌اند با در نظر گرفتن موعد مقرر (۱ ماه از تاریخ قطعی شدن رأی)، نظریه مستدل و مستند خود را برای ملاحظه رئیس قوه قضائیه ارسال کنند.» همچنین در بر اساس ماده ۲ آئین‌نامه صادره، «مراجع قضایی باید از پذیرش هرگونه درخواست رسیدگی مبنی بر خلاف بین شرع بودن آرای قطعی دادگاه‌ها خودداری کنند.»

اما همه این ترتیبات با تصویب و اجرای قانون جدید آئین دادرسی کیفری به کناری گذاشته شد و بر اساس ماده ۵۷۰ قانون جدید، هم ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و هم قانون تفسیر ماده ۱۸ و هم آئین‌نامه اجرایی آن به‌طور صریح نسخ شد تا شیوه فوق‌العاده‌ای که از سال ۸۱ به قوانین کشور وارد شد و بارها مورد اصلاح و تفسیر و تغییر قرار گرفت برای همیشه به اتمام برسد. البته قانون‌گذار برای جلوگیری از صدور آرای خلاف شرع، شیوه جدیدی را در ماده ۴۷۷ قانون آئین دادرسی کیفری پیش‌بینی کرد.

موازین شرعی به مفهوم خاص خود، ناظر بر احکامی است که یا دارای حقیقت شرعی هستند مانند نماز و روزه و یا اینکه حقیقت شرعی ندارند بلکه قبل از اسلام نیز موجود بوده و دین اسلام بر آن مهر تایید زده و آن را امضاء کرده است (احکام امضایی) مانند عقد بیع، اجاره و رهن. در اینجا به دو جهت می‌توان عنایت ویژه داشت؛ اول آنکه موازین شرعی به مفهوم خاص را ناظر بر مواردی بدانیم که در احکام و موازین شرعی آمده ولی در قانون قیدی از آن دیده نمی‌شود. بر همین سیاق، می‌توان و باید به دنبال مصادیقی گشت که در احکام و فتاوی معتبر فقهی، دارای سابقه و زمینه

هستند. جهت دوم به مواردی مرتبط است که به علت وجود همین سابقه در موازین شرعی، مورد وضع و تصویب قانون عرفی قرار گرفته و جنبه قانونی یافته‌اند؛ برای مثال آنچه به‌عنوان یک قاعده کلی در مخالفت بین رأی با شرع می‌تواند موضوعیت یافته و مورد تشخیص رئیس قوه قضائیه قرار گیرد، آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا لاتاکلوا اموالکم بینکم بالباطل»^۱. چنانچه حکم دادگاه، برخلاف حکم مقرر در این آیه کریمه، صادر شده باشد، رئیس قوه قضائیه با استناد به این قاعده کلی می‌تواند تشخیص خود را به‌عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی، به مرجع صالح جهت رسیدگی اعلام کند.

رعایت ضوابط شرعی و تشخیص آن بی‌تردید کار آسانی نیست، چه نخست لازم است این احکام و ضوابط از منابع معتبر فقه (قرآن، سنت، اجماع و عقل) استنباط و استخراج گردد و سپس در دسترس عموم قرار گرفته به نحوی که به مثابه قانون، همگان جهت رعایت آن، از این احکام و موازین شرعی مطلع گردند.^۲

در ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری و تبصره‌های آن تعریفی از خلاف بین شرع بیان نشده است ولی در تبصره ۱ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در بیان مفهوم و مقصود از «خلاف بین شرع» اعلام می‌دارد که: «مراد از خلاف بین شرع مغایرت رأی صادره با مسلمات فقه است. در موارد اختلاف نظر بین فقها ملاک عمل، نظر ولی فقیه و یا مشهور فقها خواهد بود».

-
۱. سوره نساء آیه شریفه ۲۹ قرآن مجید: یا ایها الذین آمنوا لاتاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجاره عن تراض منکم و لاتقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیماً «ای اهل ایمان مال یکدیگر را به ناحق مخورید مگر آنکه تجارتی از روی رضا و رغبت و یکدیگر را نکشید که البته خدا به شما بسیار مهربان است».
 ۲. ماده ۲ قانون مدنی: «قوانین ۱۵ روز پس از انتشار، در سراسر کشور لازم‌الاجرا است مگر آنکه در خود قانون، ترتیب خاصی برای موقع اجرا مقرر شده باشد».

هرچند هدف از تدوین تبصره فوق‌الذکر را باید مشخص نمودن مفهوم خلاف بین شرع دانست ولی متأسفانه به دلایل زیر این نص قانونی به نحو درستی تدوین نشده است:

۱- وظیفه قاضی یافتن مصادیق حکم قانون و تطبیق حکم قانون با موضوع تحت رسیدگی وی است. احکام و موازین شرعی همانند خود قانون باید به نحو احصاء شده و مشخص در اختیار و دسترس قاضی باشد تا با استناد به آن و تطبیق موضوع و ماهیت قضیه قضایی با آن احکام شرعی، اتخاذ تصمیم می‌کند؛ بنابراین مسلمات فقه باید در یک مجموعه فقهی احصاء و مشخص شده باشد تا قاضی دادگاه به راحتی بتواند به آن دسترسی داشته باشد. قاضی دادگاه در مقام یک مجتهد جامع‌الشرایط نیست که به استخراج حکم از منابع فقهی و یا برپایی قواعد حقوقی دست بزند؛ بنابراین صرف این که حکم صادره از دادگاه نباید با مسلمات فقه مخالفت داشته باشد، کافی برای تأسیس چنین عنصر و رکنی برای نظام دادن به نحوه اتخاذ تصمیم و صدور حکم نیست.

به عبارتی دیگر، از منظر مشروعیت احکام دادگاه‌ها قانون‌گذار با وضع این تبصره درواقع و تلویحاً رکنی را برای احکام دادگاه‌ها در نظر گرفته که به موجب آن احکام دادگاه‌ها نمی‌تواند و نباید مخالفت با مسلمات فقه باشد بدون اینکه مقدمات و وسیله رعایت این رکن را فراهم و تمهید کرده باشد (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۷: ۷).

۲- هم چنان که از ظاهر و مفهوم «مسلمات فقه» برمی‌آید، این مسلمات درواقع احکامی هستند که فقها در مشروعیت و وجوب آن هیچ گونه تردیدی ندارند. حال چگونه ممکن است حکمی، ازجمله مسلمات فقه باشد و با این وصف در مسلّم بودن آن بین فقها اختلاف نظر رخ دهد؟ درواقع اگر در باب ضابطه و حکمی شرعی، بین فقها اختلاف نظر باشد، نباید آن را از مسلمات فقه محسوب کرد. در این میان فرقی نمی‌کند که در این اختلاف نظر، مشهور فقها در مقابل عده کمی از فقها قرار گیرند یا اینکه نظر فقهی و اجتهادی ولایت فقیه در آن خصوص با مشهور فقها، متفاوت باشد (نهرینی، ۱۳۸۹: ۱۶۱).

در ماده ۴۷۷ تعریفی از خلاف شرع بیان نشده است در صورتی که در مواد سابق و اسبق هر چند به طور مبهم تعریف شده بود، در تبصره ۱۱ ماده واحده ۱۸ ق.ت.د.ع.ا مصوب ۸۱ «مراد از خلاف بین این است که رأی برخلاف نص صریح قانون و یا در موارد سکوت قانون مخالف مسلمات فقه باشد»

در تبصره ۱ اصلاحی مصوب ۸۵ «مراد از خلاف بین شرع مغایرت رأی صادره با مسلمات فقه است و در مورد اختلاف نظر بین فقها ملاک عمل، نظر ولی فقیه و یا مشهور فقها خواهد بود»

تفاوت تعریف اول با دوم و عدم بیان تعریف مسلمات فقه و یا ذکر مصادیقی از آن نشانگر آن است که قانون گذار درک درستی از بین شرع نداشته است

با این اوصاف چون که ماده ۵۶۸ ق.آ.د.ک قوانین مغایر با ق.آ.د.ک. جدید را نسخ کرده و در ماده ۴۷۷ نیز تعریفی از شرع بین نشده است بنابراین مغایر با تبصره ۱ ماده ۱۸ اصلاحی نیست و اینکه خلاف شرع بین با خلاف بین شرع تفاوتی ندارد علی الاصول تعریف تبصره ۱ ماده ۱۸ مصوب ۸۵ به قوت خود باقی است

همان طور که برخی نیز گفته اند در عمل اگر تصور کنیم بر اساس نظر ریاست قوه قضائیه نسبت به حکمی درخواست اعاده دادرسی شود و سپس حکم مذکور نقض و به نفع طرف مقابل، رأی صادر و قطعی گردد و این بار محکوم علیه فعلی با مراجعه به محضر مقام ولی فقیه و یا سایر فقها موضوع را مطرح و نظر مخالفی اخذ کند، در این گونه امور وظیفه مقامات قضایی چیست؟ آیا امکان نادیده گرفتن این نظرات فقهی وجود دارد یا برعکس مقامات قضایی موظف اند از نظر فقهی جدید تبعیت کرده و درخواست اعاده دادرسی را بپذیرند؟ (نجفی توانا، ۱۳۸۶: ۱۳).

۳- قرار دادن مخالفت بین حکم با شرع در کنار سایر جهات اعاده دادرسی، این اثر نامطلوب را به بار می آورد که طریق اعاده دادرسی را از حالت فوق العاده و استثنایی آن خارج می سازد. چون جهت اخیر از حیث کثرت و وسعت احکام شرع، چنان عمومیت دارد که هیچ محدوده مشخص و قاطعی نمی توان برای آن شناخت. قرار دادن احراز مخالفت رأی با احکام شرعی به تشخیص و اختیار یک شخص نیز به این عمومیت و گستره وسیع دامن می زند به نحوی که نمی توان حد و حصری

برای آن تصور کرد. جهت اعاده دادرسی نباید نامشخص و عام باشد بلکه باید کاملاً معین و مشخص بوده و در وضعیت بسیار استثنایی و در عین حال مهم استقرار یابد (کوشالشاھی، ۱۳۹۴: ۵۴).

۴- آیا همه فقها در موضوع مورد اختلاف، اظهار نظر و فتوا داده‌اند تا بتوان نظر مشهور را به دست آورد؟ آیا منظور از نظر مشهور فقها در تبصره مذکور، نظر مشهور فقهای حاضر است یا قدما؟ چگونه می‌توان نظر مشهور فقها را در هر مورد احراز کرد؟ به نظر می‌رسد در این مورد باید نظر مشهور فقهای حاضر، ملاک عمل باشد نه نظر قدماي آن.

۵- تشخیص رئیس قوه قضائیه در مخالفت بین رأی قطعی با شرع تقریباً با هیچ‌یک از سایر جهات اعاده دادرسی سنخیت نداشته و همگون نیستند؛ چون چه در امور کیفری و چه در امور مدنی، اصولاً هریک از جهات اعاده دادرسی ناظر بر امور موضوعی هستند و امور حکمی را شامل نمی‌شوند. تنها موارد استثنا را می‌توان موضوع بند ۳ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م (وجود تضاد در مفاد یک حکم که ناشی از استناد به اصول یا به مواد متضاد باشد و بند چ ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک (عمل ارتكابی جرم نباشد و یا مجازات مورد حکم بیش از مجازات مقرر قانونی باشد) دانست. موازین و احکام شرعی در شمار امور حکمی قرار دارد و امور موضوعی را به‌سان سایر جهات اعاده دادرسی در بر نمی‌گیرد تا بتوان آن را هم‌جنس دیگر جهات اعاده دادرسی محسوب داشت.

بند دوم: مخالفت بین رأی با شرع به مفهوم عام

موازین و احکام شرعی در مفهومی عام، اعم از قانون است. شرع واژه‌ای است که در تعبیر قانونی، خود قانون را نیز شامل می‌گردد و از این حیث باید نصوص قانونی را در بطن این واژه‌ی عام «شرع» دید. دلیل این استنباط را باید رویه قانون‌گذاری ایران و منبع و مبنای قانون در اقتباس از موازین شرع جستجو کرد (اصل ۴ قانون اساسی).^۱

۱. اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این‌ها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است».

بنابراین باید به این نکته اذعان کرد که مبنای بسیاری از مواد و نصوص قانونی را احکام و اصول شرعی تشکیل می‌دهند و رعایت احکام شرعی را تنها به مفهوم خاص آن نباید پنداشت و شرع را در معنای بسیار وسیع و گسترده آن و اعم از قانون به کاربرد. تأسیسات و عناوینی نظیر ربا، غصب، قمار، وقف؛ زمین‌های موات و مباحات^۱ را می‌توان از جمله مصادیق این مواد قانونی که با شرع و عرف عجین و آمیخته شده‌اند را دانست.

در بسیاری از موارد، قانون‌گذار در استفاده از واژه «شرع» و «مشروع»^۲ و یا «نامشروع»^۳ همین مفهوم عام را تعقیب می‌کرده و نظر به قانون نیز داشته است؛ برای مثال، قانون‌گذار در بند ۳ ماده ۲۳۲ قانون مدنی، شرط نامشروع را در همین معنای عام به کاربرده و چنین شروطی را در صورت درج در قرارداد، باطل تلقی ولی مبطل و مفسد عقد نمی‌داند.^۴

دکتر کاتوزیان بر این باور است که واژه «نامشروع» در بند ۳ ماده ۲۳۲ ق.م. نشان می‌دهد که قانون‌گذار تنها به مخالفت شرط با قانون نظر نداشته و همچنین بر آن است که از نفوذ شرط خلاف اخلاق و مصالح عمومی نیز جلوگیری کند؛ بنابراین می‌توان واژه نامشروع را به دو گروه متمایز و دو مفهوم شرط خلاف قانون و شرط خلاف اخلاق و نظم عمومی تقسیم کرد. در باب شرط خلاف قانون آن را در صورتی می‌توان باطل تلقی نمود که قانون امری باشد؛ مانند اینکه شرط شود که طرف قرارداد اسنادی را برپایه (عمل مجرمانه) یا بیگانه‌ای در شمار وارثان وی درآید یا وارثی، بیگانه شود تا ارث نبرد. در مورد شرط خلاف اخلاق و نظم عمومی نیز گفته شده که نظم عمومی

۱. اصل ۴۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: «دولت موظف است ثروت‌های ناشی از ربا، غصب، رشوه، اختلاس، سرقت، قمار، سوءاستفاده از موقوفات، سوءاستفاده از مقاطعه‌کاری‌ها و معاملات دولتی، فروش زمین‌های موات و مباحات اصلی، دایر کردن اماکن فساد و سایر موارد غیر مشروع را گرفته و به حساب حق رد کند و در صورت معلوم نبودن او به بیت‌المال بدهد. این حکم باید با رسیدگی و تحقیق و ثبوت شرعی به وسیله دولت اجرا شود».

2. Legal-Legitimate.

3. Illegal-Illegitimate.

۴. ماده ۲۳۲ قانون مدنی: «شروط مفصله ذیل باطل است ولی مفسد عقد نیست: ۱- شرطی که انجام آن غیرمقدور باشد. ۲- شرطی که در آن نفع و فایده نباشد. ۳- شرطی که نامشروع باشد».

چیزی جز حلال و حرام موجود در قوانین نیست؛ مانند تعهدی که برای جلب رضایت زنی به ایجاد رابطه نامشروع تقبل می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۱۵۴-۱۵۵).

یکی دیگر از استادان نیز شرط کردن تخریب ملک دیگری را بدون اذن مالک در ضمن عقد بیع یک‌خانه از مصادیق شرط نامشروع دانسته‌اند (شهیدی، ۱۳۵۶: ۳۶۴-۳۶۵).

به هر ترتیب واژه «شرع» در مفهومی عام، قانون را شامل می‌شود و همان‌طور که تاکنون رئیس قوه قضائیه در تشخیص خود نسبت به بررسی آرای معترض‌عنه از حیث مخالفت آن‌ها با شرع نشان داده، اکثریت قریب به اتفاق آراء، در مغایرت با قانون موردبررسی و این تشخیص قرار گرفته‌اند و کمتر دیده شده که حکم شرعی خاصی در نظریه و تشخیص رئیس قوه قضائیه مورد استناد و اعلام واقع شود (سپهوند، ۱۳۸۱: ۱۸).

برای نمونه در پرونده‌ای که در صلاحیت داوری قرار داشته، موضوع مورد اختلاف به داور مرضی‌الطرفین ارجاع و داور پس از رسیدگی بر محکومیت یک شرکت تجاری به پرداخت مبلغ معینی به نفع مجری پروژه نیروگاه سد کرخه رأی می‌دهد. شرکت مزبور قبل از انقضای مهلت ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ رأی داوری، نسبت به آن رأی نزد دادگاه عمومی حقوقی اعتراض کرده و ابطال رأی داوری را درخواست می‌کند. دادگاه بدوی پس از رسیدگی به دادخواست اعتراض، حقانیت شرکت را احراز و حکم بر بطلان رأی داور صادر نمود. مجری پروژه از حکم مزبور تجدیدنظرخواهی کرده و دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه شماره ۱۳۸۶/۰۵/۹-۶۰۹ با استناد به ماده ۶۶۶ قانون آیین دادرسی مدنی سال ۱۳۱۸ با این استدلال که رأی داور مرضی‌الطرفین مشمول مبحث داوری آیین دادرسی مدنی سال ۱۳۱۸ است و مهلت اعتراض به رأی داور به موجب ماده ۶۶۶ آن قانون، ۱۰ روز مقرر شده و شرکت نیز خارج از مهلت ۱۰ روزه مبادرت به اعتراض و درخواست ابطال رأی داوری نموده، از ورود به ماهیت دعوا خودداری و به نقض حکم بطلان رأی داوری که از دادگاه عمومی صادر شده بود، حکم می‌دهد. شرکت محکوم‌علیه در اجرای ماده ۱۸ اصلاحی قانون، نقض حکم صادره از دادگاه تجدیدنظر استان تهران را به جهت بی‌توجهی به قوانین و شرع مقدس اسلام درخواست نمود. تقاضای مزبور به قاضی حوزه مربوط به اعمال ماده ۱۸ ارجاع شد و قاضی مزبور خطاب به رئیس حوزه نظارت قضایی ویژه بدین شرح

اعلام نظر نمود: «... به نظر این جانب تبصره ماده ۴۵۸ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب که مقرر داشته قراردادهای داوری قبل از اجرای این قانون با رعایت اصل ۱۳۹ قانون اساسی تابع مقررات زمان تنظیم است ارتباطی به مانحن فیه ندارد و این تبصره مربوط به قراردادهای داوری است که موضوع آن اموال عمومی و دولتی باشد و بخواهد از طریق داوری حل و فصل گردد؛ و لذا تمسک شعبه یا دادگاه تجدیدنظر به قانون سابق و خارج از وقت برشمردن دعوا ابطال رأی داور مستنداً به ماده ۶۶۶ قانون آیین دادرسی مدنی سابق موجه نیست. مضافاً اینکه هرچند قرارداد داوری مربوط به سال ۱۳۷۵ است لکن چون حدوث اختلاف مربوط به سال ۱۳۸۲ است نمی توان به اختلاف لاحق، بر مبنای قانونی رسیدگی نمود که در زمان اختلاف منسوخ است لذا با درخواست واصل از دادگستری استان تهران موافقت می گردد. البته موکول به رأی عالی است» متعاقب نظریه و گزارش فوق رئیس حوزه نظارت قضایی ویژه قوه قضائیه در اجرای ماده واحده قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی و آیین نامه و دستورالعمل مربوط طبق تشخیص مورخ ۱۳۸۷/۰۲/۳۱ ریاست قوه قضائیه مبنی بر تجویز اعاده دادرسی به استناد قانون مذکور، پرونده را جهت ملاحظه و دستور رسیدگی مجدد در دادگاه صادرکننده حکم قطعی و اقدام قانونی نسبت به دستور توقف اجرای حکم طبق موازین اعاده دادرسی به دادگستری استان تهران ارجاع و ارسال نمود (معاونت آموزش دادگستری استان تهران، ۱۳۸۷: ۴-۶).

پرونده فوق مصداق بارز و آشکاری در تشخیص رئیس قوه قضائیه در مخالفت رأی قطعی معترض عنه با قانون است که در اجرای ماده ۱۸ اصلاحی و در قالب مخالفت بین رأی با شرع اعمال و منعکس شد.

بنابراین می توان گفت که هرگاه رأیی بر اساس قانون صادر شده و دقیقاً مطابق با قانون باشد، رئیس قوه قضائیه نمی تواند با تمسک به حکم و ضابطه شرعی، رأی معترض عنه را مخالف با آن حکم شرعی تشخیص و به تجویز اعاده دادرسی آن دستور دهد.

در قانون دیوان عدالت اداری در مورد مغایرت یک مصوبه با شرع یا قانون، به رئیس قوه قضائیه و نیز رئیس دیوان عدالت اداری اختیار داده شده تا پس از اطلاع، آن را در هیأت عمومی دیوان

عدالت اداری مطرح و درخواست ابطال مصوبه را بنماید.^۱ اما نظر رئیس دیوان عدالت اداری در مغایرت یک مصوبه با موازین شرعی قاطعیت نداشته و ملاک نقض نیست بلکه حصول این امر متوقف بر نظر فقهای شورای نگهبان در این مغایرت است (ماده ۴۱ قانون دیوان عدالت اداری) و نظر فقهای مزبور برای هیات عمومی لازم الاتباع خواهد بود.^۲

مبحث پنجم: مقایسه اعاده دادرسی از جهت حقوقی و کیفری

در پی تصویب ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ شیوه‌ای دیگر از اعاده دادرسی تجویز شد. براین اساس: در صورتی که رئیس قوه قضائیه رأی قطعی صادره از هریک از مراجع قضائی را خلاف شرع بین تشخیص دهد، با تجویز اعاده دادرسی، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط رئیس قوه قضائیه برای این امر تخصیص می‌یابد رسیدگی و رأی قطعی صادر نماید. شعب خاص مذکور مبنیاً برخلاف شرع بین اعلام شده، رأی قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی به عمل می‌آورند و رأی مقتضی صادر می‌نمایند.

تبصره ۱- آراء قطعی مراجع قضائی (اعم از حقوقی و کیفری) شامل احکام و قرارهای دیوان عالی کشور، سازمان قضائی نیروهای مسلح، دادگاه‌های تجدیدنظر و بدوی، دادرها و شوراهای حل اختلاف می‌باشند.

تبصره ۲- آراء شعب دیوان عالی کشور در باب تجویز اعاده دادرسی و نیز دستورهای موقت دادگاه‌ها، اگر توسط رئیس قوه قضائیه خلاف شرع بین تشخیص داده شود، مشمول احکام این ماده خواهد بود.

۱. ماده ۴۰ قانون دیوان عدالت اداری: «در صورتی که رئیس قوه قضائیه یا رئیس دیوان به هر نحو از مغایرت یک مصوبه با شرع یا قانون یا خروج آن از اختیارات مقام تصویب‌کننده مطلع شود، موظف است موضوع را در هیأت عمومی مطرح و ابطال مصوبه را درخواست نماید».

۲. ماده ۴۱ قانون دیوان عدالت اداری: «در صورتی که مصوبه به لحاظ مغایرت با موازین شرعی برای رسیدگی مطرح باشد، موضوع جهت اظهار نظر به شورای نگهبان ارسال می‌شود، نظر فقهای شورای نگهبان برای هیات عمومی لازم الاتباع است».

تبصره ۳- در صورتی که رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح و یا رئیس کل دادگستری استان در انجام وظایف قانونی خود، رأی قطعی اعم از حقوقی یا کیفری را خلاف شرع بین تشخیص دهند، می توانند با ذکر مستندات از رئیس قوه قضائیه درخواست تجویز اعاده دادرسی نمایند. مفاد این تبصره فقط برای یکبار قابل اعمال است؛ مگر اینکه خلاف شرع بین آن به جهت دیگری باشد.

این شیوه از اعاده دادرسی با اعاده دادرسی مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی از جهات ذیل تفاوت دارد:

۱- اعاده دادرسی مقرر در ماده ۴۷۷ یادشده نسبت به کلیه آرا حتی قرارها و دستور موقت تجویز شده است، در حالی که اعاده دادرسی مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی مختص احکام قطعی یافته است.

۲- مرجع رسیدگی به اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۷ شعبی خاص از دیوان عالی کشور است، در حالی که در اعاده دادرسی در امور مدنی همان شعبه صادرکننده حکم قطعی مورد درخواست اعاده رسیدگی مجدد را عهده دار است.

۳- رأیی که در پی اعاده دادرسی مقرر در ماده ۴۷۷ آیین دادرسی کیفری صادر می شود در هر صورت قطعی است، ولی رأیی که در پی اعاده دادرسی مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی صادر می گردد بسته به مرجع صادرکننده ممکن است قطعی یا قابل تجدیدنظر باشد.

۴- جهت تمسک به اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۷ صرفاً تشخیص رئیس قوه قضائیه، رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح و یا رئیس کل دادگستری استان در مورد مخالفت رأی با شرع بین است، ولی جهات اعاده دادرسی در قانون آیین دادرسی مدنی همان جهات مقرر در ماده ۴۲۶ این قانون است.

نکته قابل ذکر اینکه مقصود از مخالفت رأی با شرع بین و تفاوت آن با مخالفت رأی با بین شرع روشن نیست. همچنین در نظام حقوقی ما که هیچ شرطی در خصوص تسلط قضات (از جمله

رئیس کل دادگستری استان) بر احکام شرعی مقرر نشده است، چگونه می توان انتظار داشت که رأی قاضی مغایر شرع بین نباشد.

همچنین مطابق ماده ۴۷۷ در فرضی که حکم قانون مغایر شرع است، ظاهراً قاضی مکلف است به استناد شرع و نه قانون رأی دهد، در غیر این صورت رأی در معرض نقض خواهد بود. این در حالی است که به غیر از شورای نگهبان هیچ مرجع دیگری از جمله رئیس قوه قضاییه در خصوص اظهارنظر در مورد مخالفت مقررات کشور با شرع دارای صلاحیت نیستند.

۵- مهم ترین تفاوت اعاده دادرسی فوق العاده (که از ابتکارات ماده ۱۸ قانون موسوم به اعاده دادرسی است و در ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری نیز مجدداً از همین عنوان استفاده شده) با اعاده دادرسی معمولی این است که جهات اعاده دادرسی معمولی بیشتر جنبه موضوعی دارد تا حکمی، در حالی که جهت اعاده دادرسی فوق العاده حکمی محض است و ارتباطی با جنبه های موضوعی ندارد و بهتر بود که برای تسمیه این شیوه اعتراض از عنوان "فرجام" استفاده می شد که مناسب با محتوا و هدف شیوه اعتراض داشت و نه "اعاده دادرسی"؛ به ویژه که رسیدگی نهایی نیز پس از تصویب ماده ۴۷۷ مذکور به دیوان عالی کشور محول شده است. به عبارتی مقامات مندرج در این ماده به هیچ عنوان نمی توانند در خصوص مسائل موضوعی پرونده وارد رسیدگی شوند و اموری که دادگاه بدوی و یا تجدیدنظر احراز کرده یا حکم به عدم احراز آن داده است را مورد اظهارنظر ماهوی قرار دهد.

از جمله نقاط مثبت ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری نسبت به قوانین حقوقی:

۱- اعاده دادرسی از طریق ریاست قوه قضائیه، شامل احکام تمام مراجع قضایی اعم از "شوراهای حل اختلاف"، "دادسراها" و سازمان قضایی نیروهای مسلح نیز خواهد بود. بنابراین اعتراض به تصمیم قطعی یافته دادرسی، مانند سابق نیاز به مراجعه به دادستان و ارائه دلیل جدید ندارد. کافی است این تصمیم خلاف بین شرع تشخیص گردد.

۲- با عنایت به صدر ماده و فحواى آن، احکام صادره از همه مراجع قضایی شامل این حکم است حتی اگر در ماده ۴۷۷ تصریحی به نام مرجع مزبور نگردیده باشد.

۳- پس از تشخیص رئیس قوه، رسیدگی مجدد به پرونده، به شعب خاص ارجاع می‌گردد.

۴- مدت یک‌ماهه اعتراض که سابقاً در ماده ۱۸ آمده بود حذف گردیده و حق اعتراض مقید به زمان مشخص نیست. حذف مهلت برای درخواست اعاده دادرسی کیفری را با توجه به اهدافی که دادرسی کیفری نسبت به دادرسی مدنی دنبال می‌کند، قابل توجیه است؛ چون اعاده دادرسی کیفری به منظور تأمین اهداف والاتری همچون اجرای عدالت، حفظ و حراست نظم و منافع عمومی، حفظ حقوق و آزادی‌های محکوم‌علیه و اعاده حیثیت وی و خویشاوندانش، رفع کاهش اشتباهات قضایی و... مورد پیش‌بینی قانون‌گذار گرفته است حال آنکه هدف قانون‌گذار از وضع و ایجاد تأسیس اعاده دادرسی در امور مدنی، صرفاً حمایت از حقوق خصوصی افراد بوده است.

۵- حق اعتراض مزبور، هم از طریق درخواست مستقیم از ریاست قوه میسر است و هم از طریق درخواست از ریاست دادگستری استان یا دادستان کل و رئیس دیوان عالی کشور.

۶- درخواست اعاده دادرسی از طریق اشخاص ذیصلاح مندرج در تبصره ۳ ماده ۴۷۷ (و از جمله رئیس دادگستری استان) مقید به یک نوبت شده است مگر اینکه اعتراض مجدد به جهت مخالف رأی صادره با جهت دیگری از بین شرع باشد.

۷- مستفاد از مفهوم مخالف تبصره ۳ فوق‌الذکر، درخواست از شخص ریاست قوه قضائیه، به کرات ممکن بوده و نیازی نیست که جهات درخواست جدید با جهات درخواست سابق متفاوت باشد.

۸- دستور موقت صادره از دادگاه‌ها بالاصاله مشمول این ماده گردیده و بنابراین، صرف‌نظر از رأی اصلی و قابلیت اعتراض آن، می‌توان مطابق ماده ۴۷۷ نسبت به دستور موقت اعتراض نمود.

۹- آرای دیوان عالی کشور مبنی بر پذیرش اعاده دادرسی، نیز شامل این اعتراض بوده و ممکن است که رأیی را که متعاقب اعاده دادرسی از دیوان عالی و پذیرش آن، صادر شده است؛ از طریق اعمال این ماده بی‌اثر نمود.

آخرین تغییری که در ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب به عمل آمد ماده واحده اصلاح ماده ۱۸ مصوب ۱۰/۲۳/۸۵ بوده است. تفاوت‌ها و شباهت‌هایی که در ماده ۱۸ با ماده ۴۷۷ وجود دارد، به شرح ذیل است:

الف) شباهت‌ها

تنها شباهت این است که کماکان مرجع تشخیص خلاف شرع بین رئیس قوه قضائیه است البته با این قید که خلاف بین شرع به شرع بین تبدیل شده است..

ب) تفاوت‌ها

۱- قانون اصلاحی ماده ۱۸ خلاف بین شرع را تعریف کرده بود اما قانون فعلی تعریفی از شرع بین به عمل نیاورده از آنجا که ماده ۵۶۸ آئین دادرسی کیفری قوانین مغایر با قانون آ. د. ک جدید را نسخ کرده و در ماده ۴۷۷ نیز تعریفی از شرع بین نشده، بنابراین مغایر با تبصره ۱ ماده ۱۸ اصلاحی مصوب ۸۵ که خلاف بین شرع را تعریف کرده نیست و چون تعریفی از شرع بین نشده ضمن این که عبارت خلاف شرع بین، فرقی با عبارت خلاف بین شرع ندارد علی‌الاصول تعریف تبصره ۱ ماده ۱۸ اصلاحی به قوت خود باقی است.

۲- در قانون اصلاحی ماده ۱۸ فقط آراء خلاف بین شرع شعب تشخیص در یکی از شعب دیوان عالی کشور رسیدگی می‌شد. طبق تبصره ۲ ماده جدید آ. د. ک کلیه آراء دیوان عالی نیز از طرف رئیس قوه قضائیه قابلیت تشخیص خلاف بین شرع را دارد و در شعب مخصوصی از دیوان عالی که رئیس قوه قضائیه تعیین می‌کند، رسیدگی می‌شود که می‌توان گفت که رئیس قوه قضائیه در اینجا در جایگاه هیئت عمومی دیوان عالی کشور قرارداد که وقتی هیئت عمومی رأیی را نقض می‌کند برای رسیدگی طبق نظر هیئت عمومی به شعبه هم‌عرض ارجاع می‌شود با این تفاوت که پس از

تشخیص رئیس قوه قضائیه مبنی بر خلاف شرع بّین، رأی ارجاع به شعب مخصوصی از دیوان عالی کشور که رئیس قوه قضائیه تعیین نموده می‌شود و نیز بر مبنای شرع یّنی که رئیس قوه تعیین کرده شعبه مرجوع مکلف است ابتدا رأی را نقض و سپس با رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی رأی مقتضی صادر کند. متأسفانه باید گفت این نوع رسیدگی بی‌شبهت به دادگاه‌های فرمایشی نیست؛ چرا که اختصاص شعب خاص و تکلیف به نقض رأی برخلاف موازین قضائی است و شائبه تبعیت محض را ایجاد می‌کند که در شأن قضات دیوان عالی کشور نیست می‌توان گفت به نوعی توهین به مقامات عالی قضائی است و به احتمال قوی عده‌ای از قضات دیوان عالی به تصویب این ماده قانونی اعتراض کرده‌اند اما در هر صورت تا این ماده قانونی توسط مجلس شورای اسلامی نسخ و یا اصلاح نشود و یا توسط شورای نگهبان خلاف شرع آن اعلام نشود قانونی و معتبر است. یک نکته در اینجا قابل توجه است و آن اینکه رسیدگی شکلی دیوان عالی به نظر پایان کار نیست و ماده ۴۷۷ فرقی بین این رسیدگی شکلی و رسیدگی شکلی که دیوان عالی در مقام مرجع تجدیدنظر انجام می‌دهد، قائل نشده است و در عمل رسیدگی ماهوی به موارد خلاف بّین شرع در شعب تشخیص دیوان عالی تجربه شد که ناموفق بود، لذا شعب تشخیص منحل گردید؛ بنابراین با توجه به سوابق رسیدگی در دیوان عالی رسیدگی ماهوی طبق ماده ۴۷۷ اگر انجام پذیرد به سیار کم خواهد بود اولین باری که اختیار تشخیص خلاف شرع آراء قطعی مراجع قضائی به نحو صریح به رئیس قوه قضائیه داده شد در ماده ۲ ماده واحده وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۷۸/۱۲/۸ بوده که بیان می‌دارد.

۳- طبق تبصره ۲ ماده ۴۷۷ قانون آ.د.ک دستور موقت و نیز آراء قطعی شورای حل اختلاف و رأی دیوان عالی کشور در مورد تجویز اعاده دادرسی کیفری نیز قابلیت تشخیص خلاف بّین شرع را دارد که در قانون اصلاحی ماده ۱۸ سال ۱۳۸۵ وجود نداشت.

۴- در ماده ۱۸ اصلاحی، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح و روسای کل دادگستری استان‌ها مواردی را که خلاف بّین شرع تشخیص می‌دادند به رئیس قوه قضائیه اعلام می‌نمودند طبق تبصره ۳ ماده ۴۷۷ آ.د.ک این مقامات می‌توانند با ذکر مستندات تقاضای تجویز اعاده دادرسی را از رئیس قوه قضائیه بخواهند اما در هر دو قانون تکلیفی را برای رئیس قوه قضائیه تعیین نکرده است.

۵- تفاوت دیگری که در ماده ۴۷۷ قانون آ.د.ک دیده می‌شود، این است که تعریفی از خلاف شرع بین در این ماده بیان نشده ولی در تبصره ۱ اصلاحی ماده ۱۸ مصوب ۱۳۸۵ بیان شده است. (مراد از خلاف شرع مغایرت رأی صادره با مسلمات فقه است و در موارد اختلاف نظر بین فقهاء، ملاک عمل، نظر ولی فقیه و یا مشهور فقهاء خواهد بود).

با این اوصاف چون که ماده ۵۶۸ ق.آ.د.ک قوانین مغایر با ق.آ.د.ک. جدید را نسخ کرده و در ماده ۴۷۷ نیز تعریفی از شرع بین نشده است بنابراین مغایر با تبصره ۱ ماده ۱۸ اصلاحی نیست و اینکه خلاف شرع بین با خلاف بین شرع تفاوتی ندارد علی‌الاصول تعریف تبصره ۱ ماده ۱۸ مصوب ۸۵ به قوت خود باقی است

مبحث ششم: موانع تشخیص رئیس قوه قضائیه به منظور اعاده دادرسی

هرچند برخی از قوانین در تشخیص رئیس قوه قضائیه به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی در اعلام مخالفت بین رأی قطعی با شرع، عمومیت داده و قلمرو و گستره آن را به نحوی تعیین شده که ظاهراً مقید به هیچ قید قانونی نیست، ولی جهات مزبور دارای موارد و در محدوده آن موانع، محدود کرده و از او سلب می‌نماید. این موانع را در گفتارهای زیر بررسی خواهیم نمود.

گفتار اول: امکان رسیدگی به شکایت از آراء به طور معمول و عادی

این قاعده که به منع اتخاذ طرق فوق‌العاده شکایت از آراء با وجود امکان اتخاذ طریق عادی آن شهرت دارد، بیانگر این موضوع و مفهوم است که مادام که امکان اعتراض و تجدیدنظر از آراء دادگاه‌ها برای محکوم‌علیه یا شخصی که رأی به زیان او صادر شده، وجود دارد، وی نمی‌تواند از طریق فوق‌العاده برای نقض رأی مزبور بهره‌برد.

به عبارت دیگر تا وقتی که طرق عادی شکایت از آراء برای محکوم‌علیه قابل استفاده است، نمی‌توان طرق فوق‌العاده شکایت را به کار گرفت. برای مثال وقتی حکم صادره از دادگاه بدوی غیابی بوده و قابل واخواهی و یا اینکه آن حکم، به صورت حضوری صادر و قابل تجدیدنظرخواهی

باشد، محکوم علیه نمی تواند بدون واخواهی از حکم غیابی و یا تجدیدنظرخواهی از آن، طرق فوق العاده شکایت از آراء مانند فرجام خواهی و یا اعاده دادرسی را در پی بگیرد.

علت وجودی همچنین قاعده ای را می توان در این یافت که تا قبل از طی مرحله واخواهی و یا تجدیدنظرخواهی و یا گذشت مواعد آن، رأی بدوی، قطعیت نمی یابد تا نوبت به اتخاذ طرق فوق العاده برسد.

تشخیص رئیس قوه قضائیه نیز چون یکی از جهات اعاده دادرسی محسوب و مشمول قواعد حاکم بر طرق فوق العاده یعنی اعاده دادرسی است، از این قاعده مستثنی نبوده و با امکان واخواهی و یا تجدیدنظرخواهی از حکم معترض عنه ولو اینکه خلاف بین شرع نیز باشد، اختیار رئیس قوه قضائیه را در اعمال تشخیص خویش تا قبل از قطعیت حکم به نحو قانونی، از وی سلب می کند (نهرینی، ۱۳۹۰: ۴۵).

مادتین ۴۲۶ و ۴۲۷ ق.آ.د.م. نیز موید همین نکته است. افزون بر آن در صدر ماده ۱۸ اصلاحی قانون ۱۳۸۵ تأکید شده که آراء غیرقطعی و قابل تجدیدنظر یا فرجام، همان است که در قانون آیین دادرسی پیش بینی شده و تجدیدنظر یا فرجام طبق مقررات آیین دادرسی مربوطه (کیفری یا مدنی) انجام خواهد شد؛ بنابراین نسبت به آراء غیرقطعی نمی توان اعاده دادرسی خواست خواه به طریق معمول در شقوق هفتگانه ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م؛ و ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک باشد و خواه از طریق اعمال ماده ۱۸ اصلاحی قانون و تقدیم درخواست به رئیس قوه قضائیه صورت پذیرد (مالمیر، ۱۳۸۴: ۵۴).

دیوان عالی کشور نیز در مورد رعایت این قاعده عمومی یعنی عدم امکان اتخاذ طرق فوق العاده شکایت از آراء باوجود امکان اعمال طرق عادی شکایت، ساکت نمانده و در زمان حکومت ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۳ که از عنوان تجدیدنظر بهره

می‌برد، این قاعده عمومی در نظام شکایت عادی و فوق‌العاده دادگاه‌ها را تأیید و لازم‌الرعایه دانست.^۱

این نکته را باید موردتوجه قرارداد که با طرح پرونده و درخواست نزد رئیس قوه قضائیه، اگر محکوم علیه بعضی از سایر جهات اعاده دادرسی را نیز به کار ببندد، این امر می‌تواند رسیدگی نزد رئیس قوه قضائیه را متوقف ساخته تا رسیدگی به موضوع مزبور در دادگاه پی گرفته شود و اگر نتیجه‌ای حاصل نشد، رسیدگی و تشخیص رئیس قوه قضائیه ادامه خواهد یافت. با این توضیح باید تشخیص رئیس قوه قضائیه را طریقی فوق‌العاده‌تر از دیگر جهات اعاده دادرسی دانست.^۲

گفتار دوم: منع تشخیص در باب امور موضوعی (امور غیر حکمی)

بررسی و تشخیص رئیس قوه قضائیه در احراز انطباق یا عدم انطباق رأی صادره با موازین شرعی و مسلمات فقه، نوعی رسیدگی شکلی با مرجعیت موازین شرعی است. درواقع امور موضوعی و

۱. رأی وحدت رویه شماره ۶۳۹ مورخ ۱۳۷۸/۰۸/۱۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور: «نظر به اینکه مقررات ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب یکی از طرق فوق‌العاده رسیدگی نسبت به احکام قطعی است و تا زمانی که طرق عادی رسیدگی مفتوح باشد، مجالی برای ورود به مرحله رسیدگی فوق‌العاده نیست و با توجه به اینکه دادنامه غیابی، حکم قطعی و قابل‌اعتراض و بعضاً قابل تجدیدنظرخواهی است و تا وقتی که مهلت واخواهی و تجدیدنظرخواهی سپری نشده و یا به اعتراض و تجدیدنظرخواهی رسیدگی نشده باشد، اعمال مقررات ماده مذکور نسبت به رأی غیابی وجاهت قانونی ندارد. بنا به مراتب حکم شعبه نهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران که با این نظر مطابقت دارد به اکثریت آراء اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور تأیید می‌شود. این رأی به استناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم‌الاتباع است.»

۲. نظریه مشورتی شماره ۱۳۸۲/۵/۱-۷/۳۴۸۶ اداره کل حقوقی و تدوین قوانین قوه قضائیه: «در رسیدگی‌های فوق‌العاده-نظیر اعاده دادرسی- نقض حکم و رسیدگی مجدد به لحاظ تجویز اعلام اشتباه در رأی و یا خلاف بین شرع یا قانون بودن رأی، آخرین طریق است و بنابراین چنانچه نسبت به حکم واحدی هم تقاضای اعاده دادرسی شود و هم درخواست نقض حکم و تجدید رسیدگی به ادعای اینکه رأی خلاف بین شرع یا قانون است، نخست باید به تقاضای اعاده دادرسی رسیدگی شود و مرجع دیگر، با استفاده از ملاک تبصره ذیل ماده ۴۳۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ تا صدور حکم نسبت به اعاده دادرسی، باید رسیدگی را متوقف کند» (به نقل از روزنامه رسمی شماره ۱۸۱۶۵-۱۳۸۶/۴/۲۰- ص ۳).

ماهوی پرونده امر و رأی معترض عنه، در دایره تشخیص رئیس قوه قضائیه قرار نمی گیرد. بی تردید وقتی مقنن به رئیس قوه قضائیه صلاحیت می دهد که صرفاً از نقطه نظر رعایت موازین و احکام شرعی، آراء معترض عنه را مورد ارزیابی و بازنگری قرار دهد، به واقع نظر دارد تا رسیدگی ماهوی به آن آراء را از حوزه تشخیص وی بیرون نهد. ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری مبین این موضوع است. طبق این ماده در صورتی که رئیس قوه قضائیه رأی قطعی صادره از هریک از مراجع قضائی را خلاف شرع بین تشخیص دهد، با تجویز اعاده دادرسی، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط رئیس قوه قضائیه برای این امر تخصیص می یابد رسیدگی رأی قطعی صادر نماید.

البته این درست است که پس از تشخیص رئیس قوه قضائیه بر مخالفت بین رأی معترض عنه با شرع و تجویز او بر اعاده دادرسی، دادگاه صادرکننده رأی مزبور (در امور حقوقی)^۱ یا دادگاه هم عرض (در امور کیفری)^۲ تکلیف پیدا می کند که نسبت به رأی صادره رسیدگی ماهوی نموده و وارد موضوع دعوا گردد. ولی به هر رو این نوع رسیدگی که از ویژگی های رسیدگی در جریان اعاده دادرسی است، به رئیس قوه قضائیه اجازه نمی دهد که دایره تشخیص خود را گسترش داده و امور موضوعی و ماهوی پرونده را نیز ممیزی و ارزیابی کرده و تشخیص خود را در پوشش مخالفت بین رأی با شرع، بر آن امور موضوعی و خارجی متمرکز سازد (نهرینی، ۱۳۹۰: ۵۱).

بنابراین پس هرگاه رئیس قوه قضائیه در کاوش شرعی خود، مخالفت بین حکم با شرع را احراز و به تجویز آن نظر دهد، صرف این تجویز، نقض حکم را به همراه ندارد بلکه باید گامی دیگر و بزرگ تر برداشته شود و آن رسیدگی ماهوی از سوی دادگاه صالح است که در پایان این رسیدگی

۱. ماده ۴۳۳ ق. آ. د. م: «درخواست اعاده دادرسی به دادگاهی تقدیم می شود که صادرکننده همان حکم بوده است و درخواست اعاده دادرسی طاری به دادگاهی تقدیم می شود که حکم در آنجا به عنوان دلیل ابراز شده است».

تبصره ماده ۴۳۵ ق. آ. د. م: «دادگاه صالح... در صورت قبول درخواست مبادرت به رسیدگی ماهوی خواهد نمود...».

۲. ماده ۴۷۶ ق. آ. د. ک: «درخواست اعاده دادرسی به دیوان عالی کشور تسلیم می شود. این مرجع پس از احراز انطباق موضوع درخواست با یکی از موارد موضوع ماده ۴۷۴ این قانون، با تجویز اعاده دادرسی، رسیدگی مجدد را به دادگاه هم عرض دادگاه صادرکننده حکم قطعی، ارجاع می دهد و در غیر این صورت قرار رد اعاده دادرسی صادر می نماید».

احتمال دارد حکم صادره به علت تحقق جهت اعلامی نقض شود و یا به علت تحقق نیافتن و یا ثابت نشدن آن جهت، به رد درخواست اعاده دادرسی منتهی گردد.

گفتار سوم: منع استناد به سایر جهات اعاده دادرسی

قانون‌گذار به صراحت جهات اعاده دادرسی را در ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م و ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک. بیان نموده است. در واقع بررسی جهات مزبور از حوزه تشخیص رئیس قوه قضائیه از دو جهت خارج است: نخست از این حیث که جهات دیگر اعاده دادرسی (در امور مدنی و جزایی) تقریباً همگی جنبه موضوعی دارند و اشکالات یا ایرادات مطرح در آن جهات، به ماهیت پرونده و رسیدگی موضوعی دادگاه‌های تالی برمی‌گردد که در این امور، رئیس قوه حق دخالت و تشخیص ندارد. دوم از آن حیث که تشخیص رئیس قوه قضائیه در احراز مخالفت بین رأی با شرع به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی، به سایر جهات اضافه شده و آن چنانکه در مذاکرات مجلس شورا نیز آمده، به عنوان جهت هشتم در کنار سایر جهات جای گرفته است.

نهادن جهت تشخیص رئیس قوه قضائیه در کنار و هم‌عرض با دیگر جهات هفتگانه اعاده دادرسی، این معنی را می‌رساند که جهت مقرر در ماده ۱۸ قانون یادشده موضوعی متفاوت با سایر جهات اعاده دادرسی دارد و گرنه در کنار آن‌ها قرار نمی‌گرفت. از مذاکرات مجلس شورای اسلامی در زمان وضع و تصویب ماده ۱۸ قانون اصلاحی نیز برمی‌آید که قانون‌گذار بر همین نظر بوده است.^۱

بنابراین از مطالب بالا می‌توان به این نتیجه رسید که استناد و اعمال سایر جهات اعاده دادرسی تنها در اختیار محکوم علیه حکم قطعی (به علاوه دادستان کل کشور و رئیس حوزه قضائی در امور

۱. اظهارات آقای حسن سلیمانی مخبر کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس: «در اینجا این مغایرت بین در اعداد و جهات همان اعاده دادرسی محسوب می‌شود، ۴ تا مورد، ۵ تا مورد می‌شود. ۵ تا مورد اگر هست، ۶ تا مورد می‌شود...» به نقل از مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی در ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ - جلسه ۲۸۶ - دوره هفتم - اجلاس سه سوم - روزنامه رسمی شماره ۱۸۰۳۸ - ص ۲۹.

کیفری) است و او می‌تواند مستقیماً دادخواست اعاده دادرسی خود را به دادگاه صادرکننده حکم قطعی در امور مدنی و درخواست خویش را در امور کیفری به دیوان عالی کشور تقدیم دارد.

با این ترتیب باید بر آن بود که حتی اگر محکوم‌علیه درخواست خود را حول محور یکی از موضوعات و جهات مقرر در شقوق هفتگانه اعاده دادرسی به رئیس قوه قضائیه بدهد، رئیس قوه نمی‌تواند به آن موضوع استناد و با این عنوان که از حیث موضوع آن را خلاف بین شرع می‌پندارد، تشخیص خود را به مرجع صالح جهت رسیدگی منعکس نماید (همان: ۵۴).

گفتار چهارم: منع تشخیص در دفعات ارجاع

رئیس قوه قضائیه نیز به تبع متقاضی اعاده دادرسی در ارجاع پرونده دارای محدودیت است. این محدودیت برای رئیس قوه قضائیه به محدودیت متقاضی و محکوم‌علیه در قانون برمی‌گردد و چون متقاضی و محکوم‌علیه صرفاً برای یک‌بار از این حق برخوردارند، به تبع او تشخیص رئیس قوه قضائیه نیز به لحاظ همان محدودیت، منحصرأ برای یک‌بار ممکن است.

ماده ۱۸ اصلاحی قانون سال ۱۳۸۱، در این باره صریحاً اعلام داشته بود که: «از هیچ حکم قطعی بیش از یک‌بار نمی‌توان به عنوان خلاف بین (قانون یا شرع) درخواست تجدیدنظر کرد».

این متن در ماده ۱۸ اصلاحی قانون سال ۱۳۸۵ برای تشخیص رئیس قوه قضائیه و یا درخواست محکوم‌علیه پیش‌بینی نشد و مقنن در این باره سکوت اختیار کرد؛ اما ماده ۱۰ آیین‌نامه و دستورالعمل اجرایی ماده ۱۸ اصلاحی در صدد رفع این نقص و خلأ قانونی برآمد و به روشنی بیان داشت که هر

۱. تبصره ۴ ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۰۷/۲۷: «جز در مورد اختیار ذیل تبصره (۲) این ماده از هیچ حکم قطعی یا قطعیت یافته بیش از یک‌بار نمی‌توان به عنوان خلاف بین درخواست تجدیدنظر نمود».

متقاضی فقط برای یکبار حق دارد درخواست اعاده دادرسی از مجرای ماده ۱۸ مزبور را به عمل آورد و با اتخاذ تصمیم در آن مورد، درخواست مجدد پذیرفته نمی‌شود.^۱

در قانون تشکیل دیوان عدالت اداری نیز این محدودیت در نظر گرفته شده است. ماده ۷۹ قانون اشاره شده صریحاً بیان می‌دارد: «در صورتی که رئیس قوه قضائیه یا رئیس دیوان رأی قطعی شعب دیوان را خلاف بین شرع یا قانون تشخیص دهند، رئیس دیوان فقط برای یکبار با ذکر دلیل پرونده را برای رسیدگی ماهوی و صدور رأی به شعبه همعرض ارجاع می‌نماید. رأی صادر شده قطعی است...».

قانون آیین دادرسی کیفری جدید محدودیت ارجاع پرونده را برای رئیس قوه قضائیه به صراحت بیان نموده است و فقط این محدودیت را برای رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح و یا رئیس کل دادگستری استان در نظر گرفته است.

تبصره ۳ ماده ۴۷۶ در این باره بیان می‌دارد: «در صورتی که رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح و یا رئیس کل دادگستری استان در انجام وظایف قانونی خود، رأی قطعی اعم از حقوقی یا کیفری را خلاف بین شرع تشخیص دهند، می‌توانند با ذکر مستندات از رئیس قوه قضائیه درخواست تجویز اعاده دادرسی نمایند. مفاد این تبصره فقط برای یکبار قابل اعمال است؛ مگر اینکه خلاف شرع بین آن به جهت دیگری باشد».

این موضوع که علل محدودیت تشخیص رئیس قوه قضائیه و دیگر اشخاص ذکر شده جهت ارجاع پرونده از دو منظر درخور بررسی و توجه است:

۱. ماده ۱۰ آیین‌نامه و دستورالعمل اجرایی ماده ۱۸ اصلاحی قانون مصوب ۱۳۸۵/۱۱/۲۵ رئیس قوه قضائیه: «هر متقاضی بیش از یکبار نمی‌تواند این درخواست را تسلیم نماید و بدیهی است پس از اتخاذ تصمیم درخواست مجدد قابل پذیرش نیست. دفاتر ثبت درخواست‌ها در استان‌ها و دادستان کل و سازمان قضائی و حوزه نظارت ریاست قوه لازم است با مجهز شدن به سیستم رایانه‌ای کلیه درخواست‌ها را در رایانه ثبت و از پذیرش مکرر آن‌ها جلوگیری به عمل آورد».

۱- اول اینکه، اگر تشخیص رئیس قوه قضائیه در دادگاه صالح پذیرفته نشده و رد شود این امر به این معنی است که حکم قطعی معترض عنه در نتیجه اعاده دادرسی به نوعی تایید گردیده است؛ بنابراین رئیس قوه نباید بتواند برای بار دوم تشخیص خود از باب مغایرت بین رأی با شرع اعلام و به دادگاه صالح ارجاع کند. چه هدف از وضع این مستند و تأسیس قانونی به طور فوق العاده آن بود که به منظور حفظ حقوق محکوم علیه و درخواست او که مستند به تشخیص شرعی رئیس قوه خواهد شد، حکم صادره با وجود قطعیت خود، من باب اعاده دادرسی، از مجرا و مسیر دادگاه صالح گذشته و مورد بازنگری از منظر شرعی و قانونی قرار گیرد. هرگاه رأی صادره این مسیر را طی کرده و از این صافی عبور نموده باشد، طرح مجدد آن جز اطاله دادرسی و تضییع اوقات دادگستری و معوق گذاشتن حقوق محکوم له و به ویژه متزلزل ساختن اعتبار امر مختوم، فایده و حاصل دیگری نخواهد داشت.

۲- دیگر آنکه چنانچه دربار اول، تشخیص رئیس قوه قضائیه در دادگاه صالح پذیرفته شود و حکم معترض عنه در نتیجه این تشخیص و رسیدگی ماهوی در مقام اعاده دادرسی نقض گردد، رئیس قوه نمی تواند حکم جدید را که در نتیجه اعاده دادرسی صادر شده، مخالف بین شرع خوانده و از آن حسب درخواست محکوم علیه جدید (محکوم له حکم قطعی قبلی) اعاده دادرسی بخواهد. چون این نظر و تشخیص جدید اصولاً مغایر و مخالف با تشخیص اولیه او بر مبنای ضوابط و احکام شرعی و به منظور اعاده دادرسی که منجر به صدور حکم جدید شده، خواهد بود. اگر در ظاهر امر چنین موضوعی رخ دهد، بی تردید باید آن را ناشی از تشخیص نادرست احکام شرعی از سوی ممیز آن یعنی رئیس قوه قضائیه دانست.

در رویه ای که ریاست محترم قوه قضائیه به منظور محدود نمودن اعمال ماده ۱۸ اصلاحی قانون سال ۱۳۸۵ به جریان انداخته و حتی فراتر از آن در صورت سبق درخواست و اعمال موضوع ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸ نیز درخواست متقاضی را برای اجرای ماده ۱۸ اصلاحی نپذیرفته، دیده می شود که پس از درخواست متقاضی و یا محکوم علیه و بررسی رأی معترض عنه توسط رئیس قوه قضائیه و نهایتاً اعلام تشخیص ایشان به مرجع صالح

رسیدگی کننده به اعاده دادرسی، دیگر چنین درخواستی برای بار دوم از سوی رئیس قوه پذیرفته نخواهد شد.^۱

منع تشخیص رئیس قوه قضائیه هم درجایی که رئیس قوه، مخالفت بین رأی با شرع را احراز و جهت اعمال آن را به مرجع صالح برای رسیدگی ارجاع نموده و سپس مجدداً با پایان یافتن رسیدگی‌های لازم در اعاده دادرسی و صدور حکم و طی مراحل آن، مجدداً متقاضی درخواست اعمال نموده است و هم در موردی که رئیس قوه، مخالفت بین رأی را با شرع احراز نکرده و به عدم پذیرش درخواست متقاضی، نظر داده باشد.

گفتار پنجم: منع تشخیص به جهت موافقت رأی با قانون

در نظام قانون‌گذاری ما، موازین شرع اسلام در کنار قوانین عرفی ایفاء نقش می‌کند و مقرر شده تا مقررات و قوانین عرفی نیز در زمان وضع بر موازین شرعی منطبق گشته و بر آن اساس تصویب گردد (اصل ۴ قانون اساسی)^۲. از این منظر قانون مصوب را نیز باید همان موازین شرعی دید و آن را مخالف با موازین و احکام شرعی نپنداشت. پس به عنوان یک قاعده و اصل باید بر آن بود که هرگاه رأیی بر اساس قانون مصوب و مطابق با آن صادر شده باشد نمی‌توان در هیچ فرضی آن را خلاف بین شرع انگاشت.

تقدم و اولویت رعایت و استناد به قانون بر موازین شرعی به اندازه‌ای است که تبصره ماده ۳ ق.آ.د.م. به قاضی مجتهد دادگاه اجازه نمی‌دهد که حتی اگر قانون مصوب و منطبق بر دعوی مورد

۱. نامه شماره ۱/۸۷/۴۴۳۱ مورخ ۱۳۸۷/۰۵/۱۰ رئیس دفتر ویژه رئیس قوه قضائیه به رئیس کل دادگستری استان تهران: «...نامه مورخ آقایان... و مدیر تصفیه شرکت منحل... در خصوص اختلافی که با وزارت... دارند و اکنون پرونده طی شماره... در دفتر نظارت و پیگیری دادگستری استان تهران در حال رسیدگی است به استحضار ریاست محترم قوه قضائیه رسید، مرقوم فرمودند: (بسمه تعالی، به جهت یک‌بار بررسی شدن در نظارت قوه و اعمال ماده ۲ و نهایتاً پذیرش آن در دیوان عالی کشور و رسیدگی‌های بعدی، جایی برای اعمال ماده ۱۸ ندارد...».

۲. اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این‌ها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است».

رسیدگی را بنا به نظر اجتهادی خود، خلاف شرع یافت به ملاحظه حفظ موازین شرعی، از اجرای آن قانون خودداری و امتناع نموده و بر اساس حکم شرع، رأی دهد. در چنین مواردی به منظور اجرای قاطع قانون و درعین حال رعایت نظر اجتهادی و شرعی قاضی مجتهد، مقرر شده تا پرونده مطروحه به شعبه دیگری جهت رسیدگی ارجاع تا شعبه مزبور وفق قانون، رسیدگی و مستند به قانون حکم مقتضی صادر و یا فصل خصومت کند^۱.

برخی از حقوقدانان نیز در تایید مطالب فوق‌الذکر بیان نمودند چون صدور رأی بر اساس قانونی که دادرس مجتهد آن را خلاف شرع می‌داند، توسط او شرعاً حرام و تقلید نیز برای او حرام است، قانون‌گذار راه حل احاله پرونده به شعبه دیگری را پیش‌بینی و برگزید. تبصره ماده ۳ قانون مزبور پس از اصل ۱۶۶ قانون اساسی، تایید دیگری بر قانونی بودن نظام قضایی ایران است. (شمس، ۱۳۸۷: ۲۸)

با نگاهی کوتاه و ساده به اصول قانون اساسی و مواد قانونی، ما را به سمتی سوق می‌دهد که دریابیم چرا در کلیه اصول و مواد قانونی، قانون‌گذار همواره استناد و رعایت قانون را مقدم بر احکام و اصول شرعی دانسته است؛ وقتی تمام قوانین و مقررات از صافی شورای نگهبان عبور می‌کند، آن قوانین را نه تنها نمی‌توان مغایر با شرع خواند بلکه برعکس باید منطبق و موافق با موازین شرعی دانست. در نتیجه هرگاه رأی دادگاه بر اساس و مستند به این قوانین صادر شده باشد، رئیس قوه قضائیه نمی‌تواند رأی معترض عنه را مخالف بین با شرع تشخیص و به رسیدگی و نقض آن در مرجع صالح دستور و نظر دهد. در غیر این صورت با چنین کاری، به واقع عمل و تشخیص رئیس قوه به مانند آن است که مدلول و مفاد قانون را مخالف با شرع تلقی و در لوای مخالفت بین رأی با شرع به مقابله با قانون مصوب مجلس برخیزد. (نهرینی، ۱۳۹۰: ۶۲-۶۳)

بنابراین هرگاه رأی معترض عنه بر پایه قانون مصوب مجلس شورای اسلامی صادر و مستند به آن قانون یا قوانین باشد، ولو اینکه آن قانون به تشخیص رئیس قوه قضائیه مخالف احکام شرعی نیز

۱. تبصره ۳ ماده قانون آیین دادرسی مدنی: «چنانچه قاضی مجتهد باشد و قانون را خلاف شرع بداند، پرونده به شعبه دیگری جهت رسیدگی ارجاع خواهد شد».

تلقی گردد، نمی‌تواند به تبع آن، رأی قطعی معترض عنه را که بر اساس آن قانون استوار و انشاء شده، مخالف بین شرع محسوب و جهت نقض به مرجع صالح ارسال دارد.

مبحث هفتم: آثار تشخیص رئیس قوه قضائیه در مخالفت بین رأی با شرع

با روشن شدن شرایط و موانع تشخیص رئیس قوه قضائیه در اعلام مخالفت بین رأی معترض عنه با موازین شرعی که یکی از جهات اعاده دادرسی را تشکیل می‌دهد، نوبت به آثار این تشخیص می‌رسد. بی‌تردید باید اثری بر این تشخیص بار شود که در پی آن، تجلی چنین آثاری را به انتظار نشست. تجویز و قبول اعاده دادرسی و توقف اجرای رأی معترض عنه و همچنین رسیدگی ماهوی به پرونده و حکم معترض عنه و مقدم بر همه تحقق یکی از جهات اعاده دادرسی از جمله آثار مترتب بر این تشخیص است.

گفتار اول: تحقق و تأسیس یکی از جهات اعاده دادرسی

تشخیص رئیس قوه قضائیه جهت اعاده دادرسی در مقایسه با سایر جهات اعاده دادرسی حقوقی و کیفری دارای موضوعی مشخص و معین نیست بلکه تعیین موضوع این جهت در اختیار و به تشخیص رئیس قوه قضائیه نهاده شده تا مقام مزبور پس از بررسی پرونده و حکم معترض عنه، چنانچه مخالفت بین آن را با یکی از احکام مزبور شرعی تشخیص و احراز نمود، آن را اعلام و به منظور رسیدگی در قالب و از مجرای اعاده دادرسی، به مرجع صالح ارجاع دهد. درواقع اولین و مهم‌ترین اثری که تشخیص رئیس قوه قضائیه در احراز مخالفت بین رأی معترض عنه با شرع به‌جا خواهد گذاشت، تحقق سبب و جهتی به‌عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی است. از این زمان است که این جهت فوق‌العاده به‌عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی ایفای نقش می‌کند.

بنابراین جهت یادشده زمانی تحقق می‌یابد که رئیس قوه قضائیه مخالفت بین حکم با شرع را احراز و تشخیص دهد. درنتیجه پس از تشخیص رئیس قوه قضائیه است که جهت اعاده دادرسی تحقق خواهد یافت و تا پیش از این تشخیص، نمی‌توان جهت اعاده دادرسی مزبور را محقق و متصور دانست. پس باید تحقق این جهت از اعاده دادرسی را اثر تشخیص رئیس قوه تلقی و مادام که این تشخیص احراز و اعلام نگردد، جهت اعاده دادرسی تحقق پیدا نمی‌کند تا اعاده دادرسی به جریان

افتد. به همین علت است که تشخیص رئیس قوه قضائیه به ضمیمه درخواست محکوم علیه برای مرجع صالح به رسیدگی ارسال خواهد شد. هرگاه رئیس قوه قضائیه به این تشخیص نرسد، صرف درخواست متقاضی یا محکوم علیه منشأ اثر نخواهد بود. چون نه تنها مستند به جهت اعاده دادرسی نیست بلکه تا پیش از تشخیص رئیس قوه، جهتی محقق و تأسیس نمی شود تا با توسل به آن بتوان درخواست اعاده دادرسی را به جریان انداخت. حکم شرعی که مورد استناد رئیس قوه قضائیه قرار می گیرد، همان موضوع جهت اعاده دادرسی خواهد بود.

گفتار دوم: تجویز و قبول اعاده دادرسی در رأی قطعی کیفری و مدنی

تشخیص رئیس قوه قضائیه به نوعی حسب آنچه در مذاکرات مجلس اعلام گشته و در نهایت منجر به صدور بخشنامه و حتی تصویب نظر تفسیری مجلس گردیده، تجویز و یا قبول اعاده دادرسی نیز محسوب می گردد. قانون گذار در اعاده دادرسی در امور مدنی و کیفری، مرحله اول رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی را، رسیدگی مقدماتی به جهت مورد درخواست مزبور قرار داده تا مرجع صالح به رسیدگی بدون ورود به ماهیت حکم معترض عنه، نخست با انطباق جهت مورد تقاضای اعاده دادرسی با یکی از جهات هفتگانه ماده ۴۷۴ ق.آ.د. ک و ماده ۴۲۶ ق.آ.د. م در صورت احراز، به قبول و تجویز اعاده دادرسی رأی داده و سپس همان مرجع (در امور مدنی) و یا مرجع دیگر (در امور کیفری) وارد رسیدگی ماهوی شده و بر نقض حکم معترض عنه یا رد درخواست اعلام رأی کند. چنانچه درخواست در مرحله اول منطبق با جهت اعاده دادرسی مورد استناد نبود، در همان مرحله اول، به رد درخواست اعاده دادرسی رأی داده و دیگر نوبت به رسیدگی ماهوی نخواهد رسید.

اینک تشخیص رئیس قوه قضائیه، اثر تجویز و پذیرش اعاده دادرسی در امور کیفری و یا قرار قبول اعاده دادرسی در امور مدنی را از خود برجای خواهد گذاشت یا خیر، پس از تصویب ماده ۱۸ اصلاحی قانون سال ۱۳۸۵، مورد تردید و مناقشه قرار گرفت. رئیس قوه قضائیه در ماده ۹

آیین‌نامه و دستورالعمل اجرایی ماده ۱۸ اصلاحی مصوب ۱۳۸۵/۱۱/۲۵^۱ و همچنین مواد ۱ و ۳ بخشنامه مورخ ۱۳۸۷/۰۳/۲۷^۲ خود صریحاً این تشخیص را دارای اثر تجویز اعاده دادرسی اعلام نمود.

روش درست قانون‌گذاری آن بود که تشخیص رئیس قوه قضائیه، اثر تجویز و پذیرش و یا قبول اعاده دادرسی را به همراه نداشته باشد و تشخیص وی همان تحقق جهت اعاده دادرسی به شمار آید؛ با این ترتیب با تجلی و تحقق این جهت از اعاده دادرسی، درخواست متقاضی به‌ضمیمه تشخیص رئیس قوه وارد مرحله اول رسیدگی به اعاده دادرسی به‌منظور قبول و تجویز و یا رد آن در مرجع صالح می‌شد. به همین علت نیز برخی از حقوق‌دانان در نظریه تفسیری که مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۱۳۸۷/۰۹/۱۰ ارائه و به تصویب رساند، مخالفت خویش را اعلام داشتند. (کاشانی، ۱۳۸۷: ۱-۳)

۱. ماده ۹ آیین‌نامه و دستورالعمل اجرایی ماده ۱۸ اصلاحی قانون مصوب ۱۳۸۵/۱۱/۲۵ رئیس قوه قضائیه: «چون به استناد ماده ۱۸ اصلاحی به رئیس قوه قضائیه اختیار داده‌شده پس از تشخیص خلاف بین شرع بودن حکم، تصمیم به تجویز اعاده دادرسی گرفته و پس از اتخاذ تصمیم...» (به نقل از روزنامه رسمی شماره ۱۸۰۵۶-۱۳۸۵/۰۲/۱۳- ص ۴ و ۵)

۲. ماده ۱ بخشنامه شماره ۱/۸۷/۳۱۳۷ مورخ ۱۳۸۷/۰۳/۲۷ رئیس قوه قضائیه: «تشخیص رئیس قوه قضائیه مستقیماً و رأساً و یا از طریق موافقت با پیشنهاد مشاوران خویش یا قضات شاغل در حوزه نظارت قضایی ویژه دایر به اعمال ماده بالا، با توجه به مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی در جلسه ۲۸۶ منتشره در روزنامه رسمی ۱۸۰۳۸-۱۳۸۵/۱۰/۲۴ فی‌نفسه مجوز اعاده دادرسی تلقی می‌شود، بنابراین در پرونده‌های کیفری مشمول آن ماده به صدور مجوز مجدد از ناحیه دیوان عالی کشور و در پرونده‌های حقوقی به صدور قرار قبولی اعاده دادرسی توسط دادگاه صادرکننده حکم نیازی ندارد. بدیهی است اختیار دیوان عالی کشور در پرونده‌های کیفری و اختیار دادگاه صادرکننده حکم در پرونده‌های حقوقی، نسبت به سایر جهات اعاده دادرسی مقرر در قوانین آیین دادرسی مربوط (غیر از آرای خلاف بین شرع مشمول ماده بالا) کماکان پابرجاست.»

نگاهی به مذاکرات مجلس شورای اسلامی این حقیقت را نشان می‌دهد که واضعان این قانون نیز حسب آنچه مخبر کمیسیون قضایی و حقوقی اعلام داشته بود، نظر بر پذیرش و تجویز اعاده دادرسی به عنوان اثر تشخیص رئیس قوه قضائیه داشتند.^۱

قانون تفسیر ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۷/۰۹/۱۰ در خصوص پاسخ به استفساریه بر تشخیص رئیس قوه قضائیه به عنوان تجویز و قبول اعاده دادرسی یا عدم آن، بیان می‌دارد: ماده واحد- آیا تشخیص مغایرت بین آراء مورد اعتراض با شرع توسط رئیس قوه قضائیه به معنای قبول و تجویز اعاده دادرسی محسوب و کلیه شعب مرجع الیه (دادگاه‌های عمومی، تجدیدنظر و دیوان عالی کشور و نظامی) مکلف به رسیدگی ماهوی به موضوع و انشاء رأی می‌باشند یا خیر؟

نظر مجلس: تشخیص رئیس قوه قضائیه به معنای تجویز اعاده دادرسی است و پرونده در مورد آرای که در سابق از شعب تشخیص صادر گردیده به شعب دیوان عالی کشور و در سایر موارد به مرجع صالح جهت رسیدگی ماهوی و صدور رأی مقتضی ارجاع می‌گردد. (روزنامه رسمی، ۱۳۸۷: ۶).

آخرین قانون مصوب که اکنون مورد استفاده در کلیه آرای قطعی حقوقی و کیفری مورد استفاده واقع می‌گردد ماده ۴۷۷ قانون جدید آیین دادرسی کیفری است. طبق ماده فوق‌الذکر تشخیص رئیس قوه قضائیه به صراحت به معنای تجویز اعاده دادرسی تلقی گردیده است و در صورتی که

۱. اظهارات آقای حسن سلیمانی مخبر کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس: «...در اینجا ما گفتیم از طرف ریاست محترم قوه قضائیه به شعبه مربوط و ذیصلاح حسب مورد ارجاع می‌شود تا رسیدگی گردد، به معنای همان پذیرش جهت اعاده دادرسی هم هست. این ضبط می‌شود، بعداً محاکم نگویند که آقا! این رسیدگی لازمه آن اول قبول اعاده دادرسی است، بعد ورود به رسیدگی. این پذیرش از نظر مجلس، از نظر این مصوبه به معنای قبول جهات اعاده دادرسی و ارجاع به شعبه مربوط حسب مورد برای رسیدگی است؛ بنابراین دیگر شعب از رسیدگی به اینکه آن جهت را به عنوان جهت اعاده دادرسی قبول کنند، معاف هستند و حق این ورود را ندارد، بلکه باید فقط وارد رسیدگی و متن شوند و رسیدگی‌شان را انجام دهند...» (به نقل از مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی در ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ جلسه ۲۸۶ دوره هفتم، اجلاس سوم، روزنامه رسمی شماره ۱۸۰۳۸، ص ۲۹).

رئیس قوه رأی قطعی صادره از هریک از مراجع قضائی را خلاف شرع بین تشخیص دهد، با تجویز اعاده دادرسی، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط رئیس قوه برای این امر تخصیص می‌یابد رسیدگی و رأی قطعی صادر نماید.

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، اعاده دادرسی دارای دو مرحله رسیدگی است که در مرحله اول، نوعی رسیدگی مقدماتی به منظور انطباق درخواست متقاضی و محکوم علیه با یکی از جهات قانونی اعاده دادرسی صورت می‌پذیرد، چنانچه مرجع صالح، این انطباق را محرز تشخیص داد و یا در موضوع بحث حاضر رئیس قوه قضائیه، مخالفت بین حکم با شرع را به تشخیص خود محرز دید، حسب مورد به صدور قرار قبولی اعاده دادرسی و یا تجویز و پذیرش آن مبادرت می‌ورزد. تجویز اعاده دادرسی و یا قرار قبولی آن، موجب نقض حکم معترض عنه و یا به مفهوم نقض و الغاء رأی مزبور نیست^۱، بلکه این نتیجه ممکن است در پایان رسیدگی ماهوی یعنی در خاتمه مرحله دوم اعاده دادرسی رخ دهد.

به همین جهت نیز ماده ۲۷۵ ق.آ.د.م. مقرر می‌دارد: «رأی دیوان عالی کشور در خصوص پذیرش اعاده دادرسی، اجرای حکم را در صورت عدم اجرا تا اعاده دادرسی و صدور حکم مجدد به تعویق خواهد انداخت...».

ماده ۴۷۸ ق.آ.د.ک. نیز در این خصوص بیان می‌دارد: «هرگاه رأی دیوان عالی کشور مبنی بر تجویز اعاده دادرسی باشد یا طبق ماده (۴۷۷) اعاده دادرسی پذیرفته شده باشد اجرای حکم تا صدور حکم مجدد به تعویق می‌افتد و...»؛ بنابراین هرگاه رئیس قوه قضائیه در کاوش شرعی خود،

۱ - رأی وحدت رویه شماره ۵۳۸ مورخ ۱۳۶۹/۰۸/۱ هیات عمومی دیوان عالی کشور: «مستفاد از مادتين ۴۶۸ و ۴۶۹ قانون آیین دادرسی کیفری (مصوب ۱۲۹۰) این است که دیوان عالی کشور پس از اطمینان از جهت اوضاع و احوالی که باعث استدعای محاکمه شده با قبول درخواست اعاده محاکمه، رسیدگی مجدد را به دادگاه هم‌عرض که صلاحیت رسیدگی داشته باشد، ارجاع می‌دهد و تصریح قانون به عدم اجرای حکم تا زمانی که اعاده محاکمه به انتها نرسیده و حکم مجدد صادر نشده، ملازمه به ابقاء حکم دارد؛ بنابراین نقض حکم قبل از رسیدگی به استدعای اعاده محاکمه فاقد مجوز قانونی است و آراء شعب ۲ و ۴ و ۱۲ و ۳۱ دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد، صحیح تشخیص می‌شود...» (به نقل از مجموعه قوانین سال ۱۳۶۹، ۱۳۷۰: ص ۵۵۲ و ۵۵۳)

مخالفت بین حکم با شرع را احراز و به تجویز آن، نظر دهد، صرف این تجویز، نقض حکم را به همراه ندارد بلکه باید گامی دیگر برداشته شود و آن رسیدگی ماهوی از سوی دادگاه صالح است.

گفتار سوم: توقف اجرای حکم معترض عنه

از دیگر آثار تشخیص رئیس قوه قضائیه بر مخالفت بین حکم با شرع، توقف اجرای حکم قطعی معترض عنه است. این فرض در جهات هفتگانه اعاده دادرسی، اصولاً پس از صدور قرار قبولی اعاده دادرسی در امور مدنی (ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م) و رأی به تجویز اعاده دادرسی در امور کیفری (ماده ۴۷۸ ق.آ.د.ک) است. اینکه به تفکیک توقف اجرای حکم معترض عنه در امور کیفری و مدنی را طی دو بند از نظر خواهیم گذراند.

بند اول: توقف اجرای حکم معترض عنه در امور مدنی

در حالت عادی اعاده دادرسی، قانون‌گذار در ماده ۴۳۷ قانون آیین دادرسی مدنی، آثار درخواست اعاده دادرسی بر توقف اجرای حکم را پیش بینی و تصریح نموده است.

ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م. مقرر می‌دارد: با درخواست اعاده دادرسی و پس از صدور قرار قبولی آن به شرح ذیل اقدام می‌گردد:

الف- چنانچه محکوم به غیرمالی باشد، اجرای حکم متوقف خواهد شد.

ب- چنانچه محکوم به مالی است و امکان اخذ تأمین و جبران خسارت احتمالی باشد به تشخیص دادگاه از محکوم له تأمین مناسب اخذ و اجرای حکم ادامه می‌یابد.

ج- در مواردی که درخواست اعاده دادرسی مربوط به یک قسمت از حکم باشد حسب مورد مطابق بندهای (الف) و (ب) اقدام می‌گردد.

در خصوص بند «الف» ممکن است این سؤال مطرح گردد که آیا محکوم له می‌تواند از دادگاه درخواست کند که با گرفتن تأمین از وی، حکم غیرمالی باوجود صدور قرار پذیرش اعاده دادرسی

اجرا شود یا خیر؟ به نظر می‌رسد چنین امکانی وجود نداشته باشد چون قانون‌گذار در ماده فوق‌الذکر به‌طور صریح اجازه چنین اقدامی را تجویز ننموده است.

از حکم مقرر دربند «ب» این ماده می‌توان چنین نتیجه گرفت که اگر در زمان صدور قرار پذیرش اعاده دادرسی اجرای حکم مالی آغاز نشده باشد، شروع به اجرای آن نیز مستلزم گرفتن تأمین مناسب از محکوم‌له خواهد بود. (مهاجری، ۱۳۸۰: ۲۴۳)

با توجه به عدم پیش‌بینی و سکوت قانون‌گذار در باب امکان توقف اجرای حکم به دستور رئیس قوه قضائیه در ماده ۱۸ اصلاحی، به همین علت چاره‌ای نیست جز اینکه از مقررات قانون آیین دادرسی مدنی (ماده ۴۳۷) پیروی شود؛ بنابراین اصولاً از این حیث باید از ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م کمک گرفت و توقف اجرای حکم قطعی معترض‌عنه را پس از تشخیص و تجویز رئیس قوه قضائیه، بر اساس آن مستند قانونی به انجام رسانده و جلوی اجرای آن را گرفت.

ماده ۹ آیین‌نامه اجرایی ماده ۱۸ اصلاحی مصوب ۱۳۸۵/۱۱/۲۵ در این باره ضمن توجه دادن به مقررات مربوط به اعاده دادرسی، رئیس قوه را بر اساس اختیارات حاصله از ماده ۱۸ اصلاحی مجاز نموده تا در صورت ضرورت و لزوم، بر اساس مقررات اعاده دادرسی اجرای حکم را متوقف سازد.^۱

ظاهراً به نظر می‌رسد ماده ۹ آیین‌نامه مذکور با آنچه در منطوق ماده ۱۸ اصلاحی و مقررات مربوط به اعاده دادرسی ذکر شده است مطابقت ندارد؛ زیرا مطابق ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م از عبارت: «...پس از صدور قرار قبولی آن به شرح ذیل اقدام می‌گردد:» حکایت از آن دارد که توقف

۱. ماده ۹ آیین‌نامه و دستورالعمل اجرایی ماده ۱۸ اصلاحی مصوب ۱۳۸۵/۱۱/۲۵ رئیس قوه قضائیه: «چون به استناد ماده ۱۸ اصلاحی به رئیس قوه قضائیه اختیار داده شد پس از تشخیص خلاف بین شرع بودن حکم، تصمیم به تجویز اعاده دادرسی گرفته و پس از اتخاذ این تصمیم در صورت ضرورت و لزوم با توجه به مقررات مربوط به اعاده دادرسی و رأی وحدت رویه شماره ۵۳۸-۱۳۶۹/۰۸/۱ هیئت عمومی دیوان عالی کشور اجرای حکم را متوقف و پرونده را جهت رسیدگی مجدد با عنایت به این تصمیم به مرجع صالح ارسال دارد، لذا اقتضاء دارد هر سه مرجع بررسی‌کننده در پیشنهادها و ارسالی در خصوص توقف اجرای حکم و چگونگی جریان امر نیز اعلام نظر نمایند تا در موقع تصمیم‌گیری مشکلی پیش نیاید».

اجرای حکم قهراً انجام نمی‌شود بلکه باید مورد دستور قرار گیرد و دستور به توقف اجرای حکم نیز بر عهده دادگاهی است که حکم قطعی معترض‌ عنه را صادر کرده و صلاحیت دارد تا نسبت به اعاده دادرسی مورد درخواست، رسیدگی ماهوی کند.

به عبارتی هرگاه قرار قبولی اعاده دادرسی صادر شود که در فرض ما، این امر با تشخیص رئیس قوه قضائیه به عنوان تجویز اعاده دادرسی، محقق و به بار می‌نشیند، متوقف کردن اجرای حکم معترض‌ عنه، لاجرم امری است که در تکلیف و عهده دادگاه صالح به رسیدگی ماهوی قرار گرفته و آن دادگاه وظیفه دارد بدون اینکه به ارزیابی و بررسی آثار توقیف اجرای حکم پردازد، به فوریت طبق بندهای الف و ب و ج ماده ۴۳۷ ق.آ.د.م عمل کند (نهرینی، ۱۳۹۰: ۸۸)

این نکته را باید مدنظر قرارداد که متوقف کردن حکم قطعی معترض‌ عنه در مورد محکوم‌ به غیر مالی، لازم و ضروری است و جای هیچ تردید و تأملی را ندارد ولی در مورد محکوم‌ به مالی چون ادامه عملیات اجرایی را قانون‌گذار موقوف به اخذ تأمین مناسب کرده و در صورت امکان اخذ تأمین و جبران خسارات احتمالی، توقف آن را جایز ندانسته، بنابراین در چنین مواردی جز دادگاه صالح یعنی دادگاه صادرکننده حکم قطعی معترض‌ عنه، مرجع دیگری نمی‌تواند میزان تأمین را تعیین کرده و از محکوم‌ له برای ادامه اجرای حکم، تأمین مناسب بگیرد. به همین علت نیز در مورد محکوم‌ به مالی، رئیس قوه قضائیه هرگاه حکم معترض‌ عنه را مخالف بین با شرع تشخیص داده و به قبولی و تجویز آن جهت اعاده دادرسی، رأی دهد، صلاحیت تعیین تأمین مناسب و اخذ آن را از محکوم‌ له به منظور ادامه عملیات اجرایی نخواهد داشت.

بند دوم: توقف اجرای حکم معترض‌ عنه در امور کیفری

ماده ۴۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری در خصوص توقف اجرای حکم معترض‌ عنه مقرر می‌دارد: هرگاه رأی دیوان عالی کشور مبنی بر تجویز اعاده دادرسی باشد، اجرای حکم تا صدور حکم مجدد به تعویق می‌افتد و چنانچه از متهم تأمین اخذ نشده و یا تأمین منتفی شده باشد یا متناسب نباشد، دادگاهی که پس از تجویز اعاده دادرسی به موضوع رسیدگی می‌کند، تأمین لازم را اخذ می‌نماید.

تبصره- در صورتی که مجازات مندرج در حکم، از نوع مجازات سالب حیات یا سایر مجازات بدنی باشد، شعبه دیوان عالی کشور با وصول تقاضای اعاده دادرسی قبل از اتخاذ تصمیم درباره تقاضا، دستور توقف اجرای حکم را می‌دهد.

از ظاهر این مستند قانونی می‌توان فهمید که تجویز اعاده دادرسی خواه در مورد جهات هفت گانه در ماده ۴۷۴ قانون آ.د.ک؛ و خواه زمانی که از تشخیص رئیس قوه منبث می‌گردد، اثر قهری تعویق و توقف اجرا را در پی نخواهد داشت. بلکه لازم است تا به دستور مرجع صالح یعنی دادگاه هم‌عرض دادگاه صادرکننده حکم قطعی معترض عنه متوقف گردد.

در خصوص تشخیص رئیس قوه قضائیه در آرای خلاف بین شرع باید گفت طبق ماده ۴۷۵ قانون آیین دادرسی کیفری با تشخیص رئیس قوه قضائیه در مورد مخالفت بین حکم با شرع و تجویز اعاده دادرسی از سوی وی، پرونده امر باید به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاصی که توسط رئیس قوه قضائیه برای این امر تخصیص می‌یابد، فرستاده تا شعب مزبور دستور توقف اجرای حکم را به سبب پذیرش و تجویز اعاده دادرسی صادر کرده و به‌علاوه به‌منظور جلوگیری از فرار یا مخفی شدن محکوم‌علیه، تأمین لازم را اخذ نماید. بدیهی است هرگاه حسب مفهوم مخالف ماده ۴۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری، حکم مورد اعاده دادرسی اجرا شده و خاتمه یافته باشد، دیگر دستور به تعویق و توقف اجرای حکم، منتفی تلقی خواهد بود ولی اعاده دادرسی در ماهیت امر انجام خواهد شد.

گفتار چهارم مغایرت با قانون اساسی و مشکلات اجرایی

طبق تبصره ۲ ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک دستور موقت، آرای قطعی شورای حل اختلاف و رأی دیوان عالی کشور، سازمان قضایی نیروهای مسلح در مورد تجویز اعاده دادرسی کیفری قابلیت تشخیص خلاف بین شرع را دارد که در ق اصلاحی ماده ۱۸ وجود نداشت همین امر در اجرا مشکلاتی را به وجود خواهد آورد من جمله در امر رسیدگی در خصوص ماهیت پرونده‌های مطروحه با عنایت به اینکه مرکزیت و شعب رسیدگی دیوان عالی کشور در تهران مستقر است، در صورت نیاز به معاینه

محلی و کارشناسی و تحقیق شهود و..... مشکلاتی را برای قضاوت رسیدگی کننده دیوان و طرفین پرونده به وجود خواهد آورد.

برای مثال چنانچه پرونده‌ای در یکی از شوراهای حل اختلاف در شهرهای مرزی کشور مطرح و از طریق رئیس قوه قضائیه اعمال ماده ۴۷۷ شود و در حین رسیدگی در شعب دیوان نیازی به معاینه محل و تحقیق مطلعین یا کارشناسی باشد این امر با مشکلات فراوان برای مردم و سیستم قضایی همراه خواهد بود علاوه بر آن تحمیل بار مالی سنگین برای قوه قضائیه است که این امر به‌دوراز قاعده انصاف است.

در هر دو قانون سابق و جدید در صورت اعلام خلاف بین شرع به رئیس قوه، تکلیفی برای رئیس قوه پیش‌بینی نشده است.

در ماده ۴۷۷ اختیارات وسیعی به رئیس قوه قضائیه در تشخیص خلاف شرع داده است، به‌طوری‌که از آراء شورای حل اختلاف تا آراء دیوان عالی کشور را در بر گرفته است حال باید دید که روسای قوه قضائیه فعلی، سابق و اسبق که به نظر نگارنده اختیارات وسیعی بر اساس استدلال‌های فوق برخلاف قانون اساسی به آن‌ها داده شده چگونه شخصیتی بوده و هستند رئیس قوه قضائیه طبق قانون اساسی باید مجتهد عادل و آگاه به امور قضائی و مدیر و مدبر باشد، شاید نظیر ایشان در حوزه‌های علمی ده‌ها نفر باشند بنابراین افراد خیلی شاخصی در امر قضا نبوده‌اند، با انتصاب شاخص شده‌اند هیچ‌کدام از ۳ رئیس قوه قضائیه قبل از انتصاب خود یک روز طبق بررسی زندگینامه آن‌ها سمت قضائی نداشته‌اند.

شاید عدم آشنایی با تشکیلات قضائی باعث شد که اولین رئیس قوه قضائیه دادرهای عمومی و انقلاب را منحل کند که فقط خدا می‌داند چه ظلم‌ها و مشکلاتی برای مردم پدید آمد و رئیس قوه قضائیه بعدی مجدداً آن را احیا نمود و البته این نکته که آیا این احیا مجدد که دیگر کاملاً همانند سابق نشد، درست بود یا خیر قابل بحث است؛ اما در دوره ایشان شوراهای حل اختلاف تشکیل و سریعاً رشد کرد که می‌توان گفت هم افراد غیر حقوقدان را بر قسمتی از دعاوی حقوقی و کیفری مردم مسلط نمود و هم هزینه‌های زیادی به بودجه بیت‌المال تحمیل شد.

اما اینکه آیا وجود شوراهای حل اختلاف در شهرستان‌ها و شهرهای مراکز استان ضرورت داشت قابل بحث است. اگر قانون‌گذار زمانی خواست ببیند اقبال مردم پس از چندین سال رسیدگی شوراهای حل اختلاف در رسیدگی به دعاوی‌شان که هزینه دادرسی کمتری هم می‌پردازند چقدر است، کافی است که با اضافه نمودن یک تبصره به قانون شوراهای حل اختلاف مردم را مختار در مراجعه به شوراها و دادگاه‌ها نماید، در زمان رئیس قوه قضائیه فعلی ایشان بعد از آن که زمانی برخلاف قانون، آئین‌نامه تدوین نمودند که درخواست ماده ۱۸ از مردم پذیرفته نشود.

غالباً اقدام از طریق دادستان کل و رئیس دیوان عالی قبلاً برای ماده ۱۸ و فعلاً ماده ۴۷۷ قانون آ.د.ک منتهی به ارجاع به روسای کل دادگستری استان‌ها می‌شود و رئیس قوه قضائیه به نحوی به روسای دادگستری‌های استان تفهیم کرده است که حق دریافت درخواست اعمال ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب را ندارند و اگر در استانی بر اساس اصرار بیش از حد متقاضی درخواستی را قبول کنند در عبارت عامیانه آن نوعی سرکار گذاشتن متقاضی است مثلاً در پایتخت کشور یعنی استان تهران اگر کسی تقاضای اعمال ماده ۱۸ و اخیراً ماده ۴۷۷ را بنماید از دادگستری استان هدایت می‌شود که برای ملاقات با رئیس کل از روابط عمومی که در مکان دیگری است وقت بگیرد اگر آنجا وقت دادند روز سه‌شنبه که ملاقات عمومی است برای ملاقات بیاید، وقتی به روابط عمومی مراجعه می‌شود، جالب است که مسئول روابط عمومی که مسئولیت روابط عمومی را در زمان ریاست سابق و اسبق و فعلی روسای کل دادگستری استان نیز بر عهده داشته از ابتدایی که مسئول روابط عمومی شده، دارای ابلاغ قضائی بوده و این در حالی است که کار روابط عمومی یک کار اداری است نه قضائی اما با عنایات روسای کل نسبت به ایشان حقوق قضات را دریافت کرده اما کار اداری انجام می‌دهد البته از این موارد در تشکیلات قضائی کم نیست و همیشه هم ادعای کمبود قاضی دارند و جالب این که ایشان (مسئول روابط عمومی) دو نفر کارشناس را هر کدام به صورت منفرد، مسئول بررسی درخواست‌های ملاقات با رئیس کل دادگستری استان قرارداد که پس از شماره دادن به متقاضی برای رعایت نوبت برای بررسی تقاضای اعمال ماده ۱۸ قبلی و ۴۷۷ فعلی به این دو کارشناس مراجعه می‌شود که این دو کارشناس ممکن است لیسانس حقوق داشته باشند که پس از بررسی مدارک متقاضی اعلام می‌کنند که رأی دادگاه خلاف بین شرع نیست و نهایتاً اینکه قاضی تخلف کرده است. به این دو کارشناس که هیچ‌گونه سابقه قضائی

هم ندارند گویا تفهیم شده که شما بگوئید خلاف شرع نیست چون سواد و معلومات اینکه تشخیص دهند خلاف شرع است را ندارند و دادن پاسخ منفی کار مشکلی نیست حال اگر کسی با اصرار و سماجت و احیاناً توصیه توانست وقت ملاقات بگیرد مسئول روابط عمومی روز سه‌شنبه میزی در راهرو محل استقرار رئیس کل دادگستری استان تهران که در دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران است گذاشته و اجازه نمی‌دهد کسی که وقت ملاقات نگرفته ملاقاتی با قائم‌مقام رئیس کل و سرپرست دادگاه‌های تجدیدنظر داشته باشد.

قائم‌مقام رئیس کل درخواست‌های ملاقات را بررسی و بعضاً اخذ و ثبت جهت بررسی می‌کند و هرچقدر مدارک اعمال ماده ۴۷۷ قوی هم باشد نهایتاً بعد از چند هفته در راستای آئین‌نامه رئیس قوه قضائیه در عدم پذیرش درخواست ماده ۱۸ سابق و ۴۷۷ فعلی بدون اینکه توضیحی بدهند اظهار می‌دارند درخواست شما منطبق با ماده ۴۷۷ نیست و رد شده است و به نظر پذیرش برای زمانی است که به نحو شفاهی یا کتبی از طرف رئیس قوه قضائیه دستوری رسیده باشد.

البته کسی که حقش از بین رفته و نهایتاً از دادگستری ناامید می‌شود ممکن است خود دست‌به‌کار شده و نزاعی که ممکن است منتهی به جرح و قتل گردد به وجود آید که خود و طرف مقابلش گرفتار پرونده‌های دیگر شوند و کار دادگاه‌ها بیش‌ازپیش با تراکم مواجه شود، ماده ۴۷۷ فعلی را می‌توان این‌طور تشبیه کرد که ماده ۴۷۷ خیابان یا کوچه بن‌بستی است که در انتهای این بن‌بست دربی تعبیه شده که از آن درب می‌شود عبور کرد اما کلید این درب در دست رئیس قوه قضائیه است اگر متقاضی ماده ۱۸ خود یا کس دیگر از طرف متقاضی بتواند راهی به رئیس قوه قضائیه پیدا کنند و به نحوی بتوانند ایشان را متقاعد نمایند که رأی واجد ایراد اساسی است با ماده ۴۷۷ که کاملاً در اختیار رئیس قوه قضائیه است نتیجه هم می‌گیرد.

بله اگر مراجع قضائی که رأی صادر می‌کنند ۹۵ درصد آراء آنها دقیقاً منطبق با قانون بود سختگیری برای تجدیدنظر در آراء قطعی ضرورت داشت ولی اگر آمار و ارقام نشان دهد که احتمال اینکه حداقل بیش از ۵۰ درصد آراء قطعی، واجد ایراد و اشکالات قانونی کوچک و بزرگ است، باید فکر اساسی برای حقوق مردم نمود، حال اگر با استعلام از سایر وکلا و اخذ اطلاعات از آنها چنانچه بیش از ۵۰ درصد آراء قطعی را واجد ایراد و اشکالات بزرگ بدانند باید گفت یا

قضات آموزش لازم برای قضاوت ندارند و یا نظارت به نحو صحیح انجام نمی‌شود یا قاضی شرایط لازم و کافی برای سمت قضائی را دارا نیست. وقتی قضات بدانند که رأی قطعی‌شان هر قدر هم ایراد داشته باشد مرحله بعدی وجود ندارد این یک حاشیه امن برای قضات نفوذپذیر و بی‌دقت و اهمال‌کار به وجود می‌آورد، خصوصاً اینکه در قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۷/۷/۱۳۹۰ اگر قاضی رسیدگی‌کننده به پرونده بالاترین درجه تخلف را هم داشته باشد تأثیری در رأی پرونده‌ای که تخلف کرده ندارد که همین موجب می‌شود که انگیزه برای طرح شکایت انتظامی نباشد یا کم باشد که این نوع قانون‌گذاری نیز حاشیه امن برای قضات متخلف به وجود آورده است.

نتیجه گیری

اعاده دادرسی در لغت به معنای برگشت دادن دادرسی است. از لحاظ حقوقی نیز همین معنا قابل پذیرش است. بدین معنا که نتیجه اعاده، تجدید رسیدگی به موضوعی است که سابقاً مورد رسیدگی ماهوی قرار گرفته است. به عبارتی دیگر اعاده دادرسی را می توان این گونه تعریف کرد: «رسیدگی مجدد به دلایل حکم محکومیتی که اعتبار امر مختومه را پیدا می نماید ولی به واسطه اشتباهی که به آن نسبت می دهند تقاضای طرح دوباره آن می شود». اعاده دادرسی را در یک تقسیم بندی کلی می توان به اعاده دادرسی حقوقی و اعاده دادرسی کیفری تقسیم بندی کرد. قانون گذار در فصل سوم آیین دادرسی مدنی در مواد ۴۲۶ الی ۴۴۱ جهات، مهلت، متقاضیان، نحوه رسیدگی و آثار اعاده دادرسی را به طور صریح مشخص و بیان نموده است که به طور اجمالی در خصوص این موارد در متن پرداخته شد. همان طور که گفته شد، قانون گذار در قانون دیوان عدالت اداری نیز از امر اعاده دادرسی غفلت نورزیده و در برخی مواد از جمله مواد ۷۹، ۹۴، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲ و... شرایط و نحوه رسیدگی به اعاده دادرسی در دیوان عدالت اداری را پیش بینی نموده است. در خصوص اعاده دادرسی کیفری نیز قانون گذار در فصل چهارم قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ از مواد ۴۷۴ الی ۴۸۳ جهات، مهلت و نحوه رسیدگی و آثار اعاده دادرسی بر رأی صادره را به طور صریح بیان نموده است که شرح و تفصیل آن گذشت.

همان طور که قبلاً گفته شد قانون گذار تشخیص رئیس قوه قضائیه را یکی از موارد اعاده دادرسی هم در امور حقوقی و هم در امور کیفری در برخی مواد پیش بینی کرده است. صلاحیت یا عدم صلاحیت قضایی رئیس قوه قضائیه موضوعی است که از بدو پیدایش این نهاد در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران و حتی در میان اعضای شورای بازنگری قانون اساسی با اختلاف عقاید و تعارض آراء همراه بوده است. همان طور که به تفصیل گذشت منطوق و مفهوم اصول قانون اساسی، مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی و قوانین عادی، بیانگر این نکته است که رئیس قوه قضائیه در نظم حقوقی ایران دارای شأن و صلاحیت قضایی است و بالاترین مقام قضایی کشور محسوب می شود. آنچه امروزه تحت لوای اختیارات قانونی رئیس قوه قضائیه در خصوص تجویز اعاده دادرسی اتفاق می افتد از نظر قانونی مستند به ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه

قضائیه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸ و تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب اصلاحی ۱۳۸۱ و ماده ۴۷۷ قانون جدید آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ است. ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸ مقرر می دارد: «ریاست قوه قضائیه سمت قضایی است و هرگاه رئیس قوه قضائیه ضمن بازرسی، رأی دادگاهی را خلاف بین شرع تشخیص دهد آن را جهت رسیدگی به مرجع صالح ارجاع خواهد داد». طبق تبصره ۶ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب اصلاحی ۱۳۸۱ از تاریخ تصویب این قانون ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸ و سایر قوانین مغایر لغو شد.

ماده ۱۸ نیز خود در سال ۱۳۸۵ تحت عنوان قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب به شرح ذیل اصلاح گردید ماده واحده: ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۰۷/۲۷ به شرح زیر اصلاح می شود:

ماده ۱۸: آراء غیرقطعی و قابل تجدیدنظر یا فرجام همان است که در قانون آیین دادرسی ذکر گردیده، تجدیدنظر یا فرجام خواهی طبق مقررات آیین دادرسی مربوط انجام خواهد شد. آراء قطعی دادگاه های عمومی و انقلاب، نظامی و دیوان عالی کشور جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نحوی که در قوانین مربوط مقرر گردیده قابل رسیدگی مجدد نیست مگر در مواردی که رأی به تشخیص رئیس قوه قضائیه خلاف بین شرع باشد که در این صورت این تشخیص به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی محسوب و پرونده حسب مورد به مرجع صالح برای رسیدگی ارجاع می شود.

تبصره ۱: مراد از خلاف بین شرع، مغایرت رأی صادره با مسلمات فقه است و در موارد اختلاف نظر بین فقها ملاک عمل نظر ولی فقیه و یا مشهور فقها خواهد بود.

تبصره ۲: چنانچه دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح و روسای کل دادگستری استان ها مواردی را خلاف بین شرع تشخیص دهند مراتب را به رئیس قوه قضائیه اعلام خواهند نمود.

تبصره ۳: آراء خلاف بین شرع شعب تشخیص، دریکی از شعب دیوان عالی کشور رسیدگی می‌شود.

تبصره ۴: پرونده‌هایی که قبل از لازم‌الاجرا شدن این قانون به شعب تشخیص وارد شده است مطابق مقررات زمان ورود رسیدگی می‌شود. پس از رسیدگی به پرونده‌های موجود، شعب تشخیص منحل می‌شود

تبصره ۵: آرائی که قبل از لازم‌الاجرا شدن این قانون قطعیت یافته است حداکثر ظرف سه ماه و آرائی که پس از لازم‌الاجرا شدن این قانون قطعیت خواهد یافت حداکثر ظرف یک ماه از تاریخ قطعیت قابل‌رسیدگی مجدد مطابق مواد این قانون است.

باروی کار آمدن رئیس جدید قوه قضائیه در مردادماه ۱۳۸۸، آیین‌نامه اجرایی قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در مهرماه همان سال به تصویب آیت‌الله آملی لاریجانی رسید و در حال حاضر هم ملاک برای اعمال این ماده قانونی، همین آیین‌نامه است. بر اساس این آیین‌نامه «تجویز اعاده دادرسی موضوع ماده ۱۸ اصلاحی یادشده در صورتی است که رئیس قوه قضائیه، رأی قطعیت یافته دادگاه را خلاف بین شرع تشخیص دهد و مقامات مذکور در تبصره ۲ ماده ۱۸ اصلاحی نیز چنانچه آرای قطعی را خلاف بین شرع تشخیص دهند، مکلف‌اند با در نظر گرفتن موعد مقرر (یک ماه از تاریخ قطعی شدن رأی) نظریه مستدل و مستند خود را برای ملاحظه رئیس قوه قضائیه ارسال کنند» همچنین بر اساس ماده ۲ آیین‌نامه صادره، «مراجع قضایی باید از پذیرش هرگونه درخواست رسیدگی مبنی برخلاف بین شرع بودن آرای قطعی دادگاه‌ها خودداری کنند».

اما همه این ترتیبات با تصویب و اجرای قانون جدید آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ به کنار گذاشته شد و بر اساس ماده ۵۷۰ قانون فوق‌الذکر هم ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و هم قانون تفسیر ماده ۱۸ و هم آیین‌نامه اجرایی آن به‌طور صریح نسخ شد تا شیوه فوق‌العاده‌ای که از سال ۱۳۸۱ به قوانین کشور وارد شد و بارها مورد اصلاح و تفسیر و تغییر قرار گرفت، برای همیشه به اتمام برسد. البته قانون‌گذار برای جلوگیری از صدور آرای خلاف شرع،

شیوه جدیدی را در ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری پیش‌بینی کرد. در ماده ۴۷۷ قانون جدید آیین دادرسی کیفری آمده است: «در صورتی که رئیس قوه قضائیه رأی قطعی صادره از هریک از مراجع قضائی را خلاف شرع بین تشخیص دهد، با تجویز اعاده دادرسی، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط رئیس قوه قضائیه برای این امر تخصیص می‌یابد رسیدگی و رأی قطعی صادر نماید. شعب خاص مذکور منبأً برخلاف شرع بین اعلام شده، رأی قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی به عمل می‌آورند و رأی مقتضی صادر می‌نمایند». باتدبیر رئیس قوه قضائیه شعباتی از شعب دیوان عالی کشور برای رسیدگی مجدد به آرای خلاف شرع بین و اعمال ماده ۴۷۷ اختصاص پیدا کردند. درحالی که ماده ۲ قانون اختیارات رئیس قوه قضائیه و ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، به اعاده دادرسی در پرونده مورد اعتراض حکم می‌کردند و همین موضوع موجب اطاله دادرسی و رسیدگی چندباره به یک پرونده می‌شد، این بار قانون جدید آیین دادرسی کیفری با یک نوآوری نسبت به قوانین مذکور اجازه داده است تا دیوان عالی کشور با رسیدگی ماهوی به احکامی که از طریق رئیس قوه قضائیه به‌عنوان خلاف شرع بین به آن‌ها ارجاع شده است، حکم قطعی را در خصوص پرونده صادر و آن را برای اجرا، ابلاغ کنند تا دیگر رسیدگی پرونده از ابتدا و در شعب هم‌عرض صورت نگیرد. البته در تبصره ۳ ماده ۴۷۷ مقاماتی که می‌توانند رئیس قوه قضائیه را از وجود آرای خلاف شرع مطلع کنند، به‌صورت صریح مشخص شده‌اند و در این خصوص مقرر شده است: «در صورتی که رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح و یا رئیس کل دادگستری استان در انجام وظایف قانونی خود، رأی قطعی اعم از حقوقی یا کیفری را خلاف شرع بین تشخیص دهند، می‌توانند با ذکر مستندات از رئیس قوه قضائیه درخواست تجویز اعاده دادرسی نمایند. مفاد این تبصره فقط برای یک‌بار قابل اعمال است؛ مگر اینکه خلاف شرع بین آن به جهت دیگری باشد»؛ بنابراین افرادی که تقاضای اعاده دادرسی طبق ماده ۴۷۷ را نسبت به آرای قطعی دارند باید از طریق روسای کل محترم استان‌هایی که رأی محاکم آن استان قطعی شده و چنانچه رأی از طریق محاکم نظامی قطعی شده باشد از طریق رئیس محترم سازمان قضایی نیروهای مسلح پیگیری کرده و از مراجعه مستقیم به دیوان عالی کشور خودداری کنند.

این شیوه از اعاده دادرسی با اعاده دادرسی مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی دارای تشابهات و تفاوت‌هایی که به‌طور تفصیلی بیان شد، دارد که به‌طور اختصار به برخی موارد اشاره می‌کنیم.

۱- اعاده دادرسی مقرر در ماده ۴۷۷ ق.آ.د. ک نسبت به کلیه آراء حتی قرارها و دستور موقت تجویز شده است درحالی که اعاده دادرسی مقرر در قانون آ.د.م مختص احکام قطعیت یافته است.

۲- مرجع رسیدگی به اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۷ شعب خاصی از دیوان عالی کشور است درحالی که در اعاده دادرسی در امور مدنی همان شعبه صادرکننده حکم قطعی مورد درخواست اعاده رسیدگی مجدد را عهده‌دار است.

۳- رأیی که در پی اعاده دادرسی مقرر در ماده ۴۷۷ صادر می‌شود در هر صورت قطعی است ولی رأیی که در پی اعاده دادرسی مقرر در ق.آ.د.م صادر می‌گردد بسته به مرجع صادرکننده ممکن است قطعی یا قابل تجدیدنظر باشد.

۴- جهت تمسک به اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۷ صرفاً تشخیص رئیس قوه قضائیه، ریس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح و یا رئیس کل دادگستری استان در مورد مخالفت رأی با شرع بین است ولی جهات اعاده دادرسی در قانون آیین دادرسی مدنی همان جهات مقرر در ماده ۴۲۶ این قانون است.

۵- مهم‌ترین تفاوت اعاده دادرسی فوق‌العاده (که از ابتکارات ماده ۱۸ قانون موسوم به اعاده دادرسی است و در ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری نیز مجدداً از همین عنوان استفاده شده) با اعاده دادرسی معمولی این است که جهات اعاده دادرسی معمولی بیشتر جنبه موضوعی دارد تا حکمی، درحالی که جهت اعاده دادرسی فوق‌العاده حکمی محض است و ارتباطی با جنبه‌های موضوعی ندارد و بهتر بود که برای تسمیه این شیوه اعتراض از عنوان «فرجام» استفاده می‌شد که مناسبت با محتوا و هدف شیوه اعتراض داشت و نه «اعاده دادرسی»؛ به‌ویژه که رسیدگی نهایی نیز پس از تصویب ماده ۴۷۷ مذکور به دیوان عالی کشور محول شده است. به عبارتی مقامات مندرج در این ماده به‌هیچ‌عنوان نمی‌توانند در خصوص مسائل موضوعی پرونده وارد رسیدگی شوند و اموری که دادگاه بدوی و یا تجدیدنظر احراز کرده یا حکم به عدم احراز آن داده است را مورد

اظهارنظر ماهوی قرار دهد. اعاده دادرسی از طریق ریاست قوه قضائیه، شامل احکام تمام مراجع قضایی اعم از «شوراهای حل اختلاف، دادرها و سازمان قضایی نیروهای مسلح» نیز خواهد بود؛ بنابراین اعتراض به تصمیم قطعی یافته دادرها مانند سابق نیاز به مراجعه به دادستان و ارائه دلیل جدید ندارد. کافی است این تصمیم خلاف بین شرع تشخیص گردد.

با عنایت به صدر ماده و فحوای آن، احکام صادره از همه مراجع قضایی شامل این حکم است حتی اگر در ماده ۴۷۷ تصریحی به نام مرجع مزبور نگردیده باشد.

مدت یک‌ماهه اعتراض که سابقاً در ماده ۱۸ آمده بود حذف گردیده و حق اعتراض مقید به زمان مشخص نیست.

حق اعتراض مزبور، هم از طریق درخواست مستقیم از ریاست قوه میسر است و هم از طریق درخواست از ریاست دادگستری استان یا دادستان کل و رئیس دیوان عالی کشور.

درخواست اعاده دادرسی از طریق اشخاص ذیصلاح مندرج در تبصره ۳ ماده ۴۷۷ مقید به یک نوبت شده است مگر اینکه اعتراض مجدد به جهت مخالف رأی صادره با جهت دیگری از بین شرع باشد.

مستفاد از مفهوم مخالف تبصره ۳ فوق‌الذکر، درخواست از شخص ریاست قوه قضائیه، به کرات ممکن بوده و نیازی نیست که جهات درخواست جدید با جهات درخواست سابق متفاوت باشد.

دستور موقت صادره از دادگاه‌ها بالا‌بالا مشمول این ماده گردیده و بنابراین، صرف‌نظر از رأی اصلی و قابلیت اعتراض آن، می‌توان مطابق ماده ۴۷۷ نسبت به دستور موقت اعتراض نمود.

آرای دیوان عالی کشور مبنی بر پذیرش اعاده دادرسی، نیز شامل این اعتراض بوده و ممکن است که رأیی را که متعاقب اعاده دادرسی از دیوان عالی و پذیرش آن، صادر شده است از طریق اعمال این ماده بی‌اثر نمود.

نکته مهم دیگری که باید به آن توجه کرد این است که قانون اصلاحی ماده ۱۸ خلاف بین شرع را تعریف کرده بود (مراد از خلاف بین شرع مغایرت رأی صادره با مسلمات فقه است و در موارد اختلاف نظر بین فقها، ملاک عمل نظر ولی فقیه و یا مشهور فقها خواهد بود) اما قانون فعلی آیین دادرسی کیفری تعریفی از شرع بین به عمل نیاورده و از آنجا که ماده ۵۶۸ آیین دادرسی کیفری قوانین مغایر با قانون آ.د.ک جدید را نسخ کرده و در ماده ۴۷۷ نیز تعریفی از شرع بین نشده، بنابراین مغایر با تبصره ۱ ماده ۱۸ اصلاحی مصوب ۱۳۸۵ که خلاف بین شرع را تعریف کرده، نیست و چون تعریفی از شرع بین نشده علی‌الاصول تعریف تبصره ۱ ماده ۱۸ اصلاحی به قوت خود باقی است، که البته باز دردی را دوا نخواهد کرد چرا که شفافیت لازم را ندارد. همان‌طور که بیان شد مواردی از جمله امکان رسیدگی به شکایت از آراء به‌طور معمول و عادی، منع تشخیص در باب امور موضوعی، منع استناد به سایر جهات اعاده دادرسی، منع تشخیص در دفعات ارجاع، منع تشخیص به جهت موافقت رأی با قانون باعث می‌شوند که باعث ایجاد مانع جهت تشخیص رئیس قوه قضائیه جهت اعمال ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری گردند. تشخیص رئیس قوه قضائیه در مخالفت بین رأی با شرع دارای آثاری؛ همچون تحقق و تأسیس یکی از جهات اعاده دادرسی، تجویز و قبول اعاده دادرسی در رأی قطعی کیفری و مدنی و توقف اجرای حکم معترض‌عنه در امور مدنی و کیفری است. در پایان باید گفت اگرچه اعاده دادرسی در امور مدنی شباهت‌هایی با اعاده دادرسی در امور کیفری دارد و هر دو آن‌ها جهت نقض یک حکم قطعی قابل اجرا که دارای اشتباهات ماهوی است پیش‌بینی شده‌اند، لیکن اعاده دادرسی در امور کیفری به‌منظور تأمین اهداف والائری همچون اجرای عدالت، حفظ و حراست نظم و منافع عمومی، حفظ حقوق و آزادی‌های محکوم‌علیه و اعاده حیثیت وی و خویشاوندانش، رفع کاهش اشتباهات قضایی و... مورد پیش‌بینی قانون‌گذار قرار گرفته است. حال آنکه هدف قانون‌گذار از وضع و ایجاد تأسیس اعاده دادرسی در امور مدنی، صرفاً حمایت از حقوق خصوصی افراد بوده است. این تفاوت اهداف، سرمنشأ ایجاد سایر تفاوت‌های موجود بین این دو نوع اعاده دادرسی گردیده از قبیل: هزینه اعاده دادرسی، مراجع و اشخاص صالح برای تقدیم درخواست و مراجع صالح برای رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی، مهلت تقدیم درخواست و تشریفات آن و... به‌عنوان مثال از آنجا که اصدار یک حکم ناصحیح در امور مدنی منافع جامعه را مستقیماً تحت تأثیر نمی‌نماید، هیچ‌یک از مقامات و مراجع

قضایی حق درخواست اعاده دادرسی را ندارند حال آنکه در امور کیفری این حق به دادستان کل کشور و رئیس حوزه قضائی داده شده است. در واقع قانون آیین دادرسی کیفری و به تبع آن اعاده دادرسی کیفری، شالوده و عصاره آرمان احقاق حق، عدالت خواهی، احیای حقوق عامه، قانون گرایی و نظم بخشی هر جامعه‌ای و تضمین کننده حقوق فردی و اجتماعی، امنیت و آسایش اجتماعی و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع در حوزه‌های مختلف است به همین خاطر امتیازات ویژه‌ای که در ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری نسبت به اعاده دادرسی حقوقی پیش‌بینی شده است، قابل توجه است.

اما ماحصل پایان نامه و اشکالات اساسی که بر اعاده دادرسی توسط رئیس قوه قضائیه وارد است را میتوان به موارد زیر اشاره نمود:

- نبود مهلت مشخص در اعلام تشخیص رئیس قوه قضائیه به دادگاه جهت رسیدگی
- منافات با قانون اساسی به جهت این که در اصل چهارم قانون اساسی تشخیص انطباق قوانین و احکام بر اساس موازین اسلام را به فقهای شورای نگهبان داده است و این که بر اساس قانون کلیه قوانین باید در راستای قانون اساسی به تصویب برسد که حتی تبصره ۲ ماده ۸۴ قانون دیوان عدالت اداری تصریح نموده است: «هر گاه مصوبه مورد شکایت به لحاظ مغایرت با موازین شرعی برای رسیدگی مطرح باشد موضوع جهت اظهار نظر به شورای نگهبان ارسال می شود. نظر فقهای شورای نگهبان برای هیات عمومی و هیات های تخصصی لازم الاتباع است.»
- دادن اختیارات بیش از اندازه به رئیس قوه قضائیه که می تواند منجر به سوءاستفاده و ظلم به عدالت گردد.
- نبود معیار منطقی و عقلایی برای پذیرش اعاده دادرسی به جهت خلاف شرع که همین امر منجر به تحمیل هزینه های بسیار به دستگاه قضایی و تنزل شأن دیوان عالی کشور (بعنوان بالاترین مرجع قضایی) در حد شورای حل اختلاف گردیده است.

پیشنهاد های که میتوان عنوان نمود:

- گسترش دایره فرجام خواهی
- تفسیر مضیق از ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری بعلت مخالفت با قانون اساسی و گسترش دایره استثنائات اعاده دادرسی
- تعیین معیار منطقی و محدود نمودن هرگونه رای برای پذیرش اعاده دادرسی به جهت تثبیت جایگاه والای دیوان عالی کشور

منابع

- ۱- آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری، چاپ چهارم، جلد سوم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۷
- ۲- آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، چاپ نوزدهم، انتشارات سمت، ۱۳۹۵.
- ۳- بهشتی، محمدجواد واردانی، نادر، بررسی تحلیل اعاده دادرسی بر اساس قانون جدید آیین دادرسی مدنی، شماره ۱۰، مجله قانون و کلا، ۱۳۷۹.
- ۴- پروین، خیرالله و آئینه نگینی، حسین، شأن قضایی رئیس قوه قضائیه: از نفی تا اثبات، شماره ۱۲، سال چهارم، فصلنامه دانش حقوق عمومی، ۱۳۹۴.
- ۵- پور قهرمانی گلته، بابک، تجدیدنظرخواهی رئیس قوه قضائیه از آرای محاکم، شماره ۳، انتشارات حقوق اسلامی، ۱۳۸۳.
- ۶- پور قهرمانی گلته، بابک، بررسی ماده (۲) قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸، شماره ۵۵، انتشارات دادرسی، ۱۳۸۵.
- ۷- پور قهرمانی گلته، بابک، چالش‌های اجرایی تشخیص خلاف شرع بین توسط رئیس قوه قضائیه، همایش ملی قانون آیین دادرسی کیفری، انجمن حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد مراغه، ۱۳۹۴.
- ۸- تیموری نیا، حامد و جلالیان، عسگر، چالش‌های اعاده دادرسی در حقوق ایران، کنفرانس جهانی مدیریت، اقتصاد، حسابداری و علوم انسانی در آغاز هزاره سوم، شیراز ۱۳۹۳.
- ۹- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۳.
- ۱۰- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، دانشنامه حقوق، چاپ سوم، دوره پنج‌جلدی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵.
- ۱۱- حسن‌زاده، مهدی، مطالعه تطبیقی جهات اعاده دادرسی در حقوق ایران و فرانسه، شماره ۴، پژوهش‌های حقوق تطبیقی، ۱۳۹۰.

- ۱۲- حیاتی، علی عباس، «اعاده دادرسی در آیین دادرسی مدنی ایران و فرانسه»، رساله دکتری، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳
- ۱۳- حیاتی، علی عباس، ۱۳۸۷/۰۲/۲۴، شرایط رای قابل اعاده دادرسی در آیین دادرسی مدنی جمهوری اسلامی ایران و فرانسه، <http://www.hvm.ir/detailnews.aspx?id=3989>، ۱۳۹۷/۰۵/۱۳
- ۱۴- دلاوری، محمدرضا، شرح و تحلیل قانون دیوان عدالت اداری، چاپ اول، انتشارات جنگل، جاودانه، ۱۳۹۰.
- ۱۵- ربانی، حامد، فرهنگ فارسی حمید، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- ۱۶- زراعت، عباس، قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی ایران، چاپ اول، انتشارات خط سوم، ۱۳۸۳.
- ۱۷- زراعت، عباس، اعاده دادرسی در امور کیفری، شماره ۵۴، انتشارات مدرس علوم انسانی، ۱۳۸۳.
- ۱۸- سپهوند، امیر، اعاده دادرسی در قوانین کیفری، شماره ۳۲، انتشارات دادرسی، ۱۳۸۱.
- ۱۹- شهیدی، مهدی، حقوق مدنی ۳ (تعهدات)، چاپ اول، دوراندیشان، ۱۳۵۶.
- ۲۰- شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی دوره بنیادین، چاپ دوم، جلد دوم، انتشارات درک، ۱۳۸۷.
- ۲۱- شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته) جلد دوم، انتشارات دراک، ۱۳۸۷.
- ۲۲- طولارود، حسین، قانون جدید آیین دادرسی کیفری، چاپ اول، انتشارات صابریون، ۱۳۹۳.
- ۲۳- عمید زنجانی، عباسعلی، قواعد فقه بخش حقوق جزا، جلد دوم، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت) ۱۳۸۵.
- ۲۴- غالبی الذهبی، ادوار، اعاده النظر فی الاحکام الجنائیة، ۱۹۸۶.

- ۲۵- فوزیه، عبدالستار، شرح قانون الاجرائات الجنایه، دارالنهضة العربیه، ۱۹۸۶.
- ۲۶- کاتوزیان، ناصر، اعتبار امر قضاوت شده در دعوای مدنی، جلد پنجم، انتشارات دادگستر، ۱۳۷۶.
- ۲۷- کاشانی، سید محمود، حقوق مدنی، چاپ اول، انتشارات میزان، ۱۳۸۷.
- ۲۸- کاظم‌زاده، علی، ناپختگی‌های تقنینی؛ چالش‌های قضایی: علل انحلال شعبه تشخیص دیوان عالی کشور، شماره ۳۳ و ۳۴، انتشارات وکالت، ۱۳۸۶.
- ۲۹- کاظم‌زاده، علی، نقدی بر اختیارات قانونی رئیس قوه قضائیه در تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ و ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸، شماره ۲۷ و ۲۸، انتشارات وکالت، ۱۳۸۴.
- ۳۰- کریمی، عباس، آیین دادرسی مدنی، انتشارات مجد، تهران، ۱۳۸۶.
- ۳۱- کشاورز صدر، سید محمدعلی، تجدید رسیدگی طرق فوق‌العاده رسیدگی در امور مدنی، انتشارات دهخدا، تهران، ۱۳۵۱.
- ۳۲- کشاورز صدر، سید محمدعلی، آیین و رویه دادرسی مدنی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- ۳۳- کوشالشاهی، مهدی، ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی جدید رسیدگی مجدد به آرای کیفری، حقوقی، قرارها، انتشارات کانون وکلا، ۱۳۹۴.
- ۳۴- مال میر، محمود، اعاده دادرسی فوق‌العاده، شماره ۵۴، انتشارات دادرسی، ۱۳۸۴.
- ۳۵- متین‌دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، چاپ دوم، جلد دوم، تهران، ۱۳۴۳.
- ۳۶- مدنی، سید جلال‌الدین، آیین دادرسی مدنی، چاپ دوم، جلد دوم، انتشارات گنج دانش، ۱۳۶۸.

- ۳۷- مسیحی، مهرزاد، اعاده دادرسی در امور مدنی، چاپ دوم، انتشارات خرسندی، ۱۳۸۹.
- ۳۸- معین، محمد، فرهنگ فارسی، جلد اول، انتشارات خرسندی، ۱۳۷۸.
- ۳۹- مولا بیگی، غلامرضا، صلاحیت و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، چاپ دوم، انتشارات جنگل، ۱۳۹۴.
- ۴۰- مهاجری، علی، شرح قانون آیین دادرسی مدنی، چاپ اول، جلد های ۱، ۲، ۳، انتشارات گنج دانش، ۱۳۸۰.
- ۴۱- نجفی توانا، علی، جرم شناسی، چاپ اول، انتشارات آموزش و سنجش، ۱۳۸۶.
- ۴۲- نهرینی، فریدون، دستور موقت در حقوق ایران و پژوهشی در حقوق تطبیقی، چاپ اول، انتشارات گنج دانش، ۱۳۸۷.
- ۴۳- نهرینی، فریدون، تشخیص رئیس قوه قضائیه به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی (۱)، شماره ۵۲، انتشارات تحقیقات حقوقی، ۱۳۸۹.
- ۴۴- نهرینی، فریدون، تشخیص رئیس قوه قضائیه به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی (۲)، شماره ۵۳، انتشارات تحقیقات حقوقی، ۱۳۹۰.
- ۴۵- نهرینی، فریدون، اصول حاکم بر اعاده دادرسی، شماره ۵۵، انتشارات تحقیقات حقوقی، ۱۳۹۰.
- ۴۶- واحدی، جواد، اعاده دادرسی، شماره ۱۵۰ و ۱۵۱، مجله کانون وکلا، ۱۳۷۵.
- ۴۷- هاشمی شاهرودی، سید محمود، اجازه توقف اجرای حکم کیفری؟! به روسای کل و دادستان ها تا نتیجه بررسی تقاضای اعاده دادرسی، شماره ۵۱، نشریه قضاوت، ۱۳۸۷.
- ۴۸- هدایتی، محمدعلی، آیین دادرسی کیفری، انتشارات وکلا، ۱۳۴۲.

پیوست

نمونه آراء

• اشخاص مجاز به تقاضای اعاده دادرسی

مرجع صدور: شعبه ۴ دیوان عالی کشور

چکیده: اشخاصی که حق درخواست اعاده دادرسی را دارند عبارت اند از محکوم علیه یا نماینده قانونی و نیز دادستان کل کشور و بالاخره رئیس حوزه قضائی، از طرفی رئیس شعبه اول دادگاه های عمومی در هر حوزه قضائی، رئیس حوزه قضائی آن شهرستان محسوب می شود، با توجه به اینکه دادستان جزء چنین اشخاصی نیست، بنابراین حق اعاده دادرسی ندارد.

مستندات

ماده ۲۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری ۱۳۷۸ و ماده ۱ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب اصلاحی ۱۳۸۱

تاریخ رأی نهایی: ۲۹/۱۱/۱۳۹۱ شماره رأی نهایی: ۹۱۰۹۹۷۰۹۰۶۴۰۰۵۴۷

خلاصه جریان پرونده

در این پرونده آقای ع.ق. فرزند خ. به اتهام ایراد صدمه بدنی غیر عمدی ناشی از بی احتیاطی در امر رانندگی موضوع شکایت خانم ف.م. تحت تعقیب قانونی قرار گرفته و شعبه ۱۰۱ دادگاه عمومی جزایی شهرستان آق قلا که عهده دار رسیدگی به امر بوده به موجب دادنامه ۸۸/۱۰۹۹ - ۱۳۸۸/۱۱ نامبرده را به پرداخت دیه های متعلق در حق مجنی علیها و نیز به پرداخت مبلغ دویست هزار ریال جزای نقدی در حق دولت محکوم نموده است. در پی اقدامات فوق و قطعیت حکم در همان مرحله نخستین، نظر به اینکه خودرو پراید به شماره ... به رانندگی محکوم علیه یادشده تحت پوشش شرکت بیمه الف. بوده مراتب جهت تشکیل پرونده به شرکت مزبور (شرکت بیمه الف. واحد گرگان) اعلام و سپس شرکت بیمه گر فوق به شرح شکوائیه شماره ۷۳۶۳/ج/۱۴۲/۸۸ - ۸۹/۱۱/۳۰ عنوان دادستان محترم آق قلا با اعلام اینکه «... با توجه به گزارش محقق این شرکت، شهادت و اظهارات کتبی سه تن از شاهدان صحنه تصادف، کاشف به عمل آمده که اظهارات مقصر حادثه

به قصد سوء استفاده از بیمه نامه پراید و خلاف واقع بوده و فی الواقع زیان دیده با تراکتور به رانندگی الف. ع. فاقد بیمه نامه تصادف کرده و در نتیجه و به صراحت شهادت شهود هم خودرو و هم راننده مقصر جابه جاشده اند، همچنین در گزارش افسر (کروکی فرضی) اعلام شده که هیچ آثاری از تصادف بر ماشین پراید وجود ندارد و صحنه تصادف بدون هیچ گزارشی به هم خورده و بعد از چهار روز کروکی ترسیم شد... اقدام قانونی در خصوص موضوع و رسیدگی نسبت به موارد اعلامی را درخواست نموده است. با وصول شکوائیه فوق و ارجاع آن به بازپرسی اقداماتی در زمینه رسیدگی به موضوع انجام و در نهایت پس از صدور قرار مجرمیت شماره ۹۰۰۱۸۳ - ۹۰/۲/۲۷ درباره خانم ف.م. فرزند م؛ و آقای الف. ق؛ و تنظیم ادعاینامه شماره ۹۰۰۰۷۱ - ۹۰/۲/۲۷ پرونده به شعبه ۱۰۱ دادگاه عمومی جزایی شهرستان مزبور ارجاع و این دادگاه هم برابر دادنامه شماره ۹۰/۴۷۹ - ۹۰/۳/۳۱ حکم به محکومیت خانم یادشده از حیث اتهام مساعدت و خلاصی دادن آقای الف. ق. به منظور برائت وی به پرداخت پانصد هزار ریال جزای نقدی و شخص اخیرالذکر نیز به جرم بی احتیاطی در امر رانندگی با وسیله نقلیه تراکتور منتهی به ایراد صدمه بدنی غیر عمدی نسبت به خانم مورد بحث با وصف نداشتن گواهینامه خاص، به پرداخت دیات مربوطه در حق مجنی علیها و از حیث جنبه عمومی قضیه نیز مستنداً به مواد ۵۵۴ و ۷۱۷ قانون مجازات اسلامی به تحمل شش ماه حبس تعزیری و همچنین آقای ع. ق. فرزند خ. به جرم خلاصی دادن متهم الف. ق. از محاکمه و مجازات به پرداخت بیست میلیون ریال جزای نقدی محکوم کرده است. رأی اخیرالصدور نیز طی دادنامه شماره ۲۰۴۸۸ - ۹۰/۵/۱۶ - شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان گلستان در خصوص آقای ع. ق. تأیید لکن نسبت به اعتراض آقای الف. ق. در مورد محکومیت به پرداخت دیه با این توجیه که ... چون از جانب شاکی هیچ گونه مطالبه دیه ای به عمل نیامده و از طرفی در باب دیه قبلاً و به موجب دادنامه شماره ۸۸/۱۰۹۹ آقای ع. ق. (تجدیدنظرخواه ردیف اول) به پرداخت دیه محکوم گردیده و محکومیت دوباره آن هم تا زمانی که دادنامه اولیه فوق نقض نگردد و جاهت نداشته و لازم است که نسبت به حکم اولیه که درباره ع. ق. اصدار یافته تقاضای اعاده دادرسی به عمل آید ... حکم به نقض دادنامه فوق در آن قسمت صادر و اعلام گردیده است. براین اساس مراتب به نظر دادستان عمومی و انقلاب شهرستان آق قلا رسیده و مرجع قضائی اخیر هم به شرح نامه شماره ۹۰۱۱۵۰ - ۹۰/۹/۷ از دیوان عالی کشور درخواست اعاده دادرسی کرده که با وصول پرونده به دفتر

دیوان مزبور و ثبت به شماره ۶۰۲۲/۶-۹۰-۹۰/۹/۱۳ رسیدگی به مورد به این شعبه محول گردیده است.

رأی دیوان

برابر ماده ۲۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری اشخاصی که حق درخواست اعاده دادرسی را دارند عبارت اند از محکوم علیه یا نماینده قانونی و نیز دادستان کل کشور و بالاخره رئیس حوزه قضائی، از طرفی و به موجب ماده ۱ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب اصلاحی مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ رئیس شعبه اول دادگاه های عمومی در هر حوزه قضائی رئیس حوزه قضائی آن شهرستان محسوب می شود. بنا به مراتب چون مقام محترم درخواست کننده اعاده دادرسی (دادستان آق قلا) از جمله اشخاصی که در مواد یادشده احصاء شده اند، محسوب نمی گردد و نص صریح مواد اشعاری هم چنین اختیاری را به مقام یادشده، نداده است لذا در وضعیت فعلی موضوع قابلیت طرح در شعبه دیوان عالی کشور را نداشته و پرونده جهت اقدام قانونی اعاده می گردد .

رئیس شعبه ۴ دیوان عالی کشور - مستشار

پناو - کریم پور

• عدم صلاحیت دیوان عالی کشور در رسیدگی به تقاضای اعاده دادرسی

مرجع صدور: شعبه ۸ دیوان عالی کشور

چکیده: دادگاه طبق مقررات قانون آیین دادرسی مدنی به مرجعی اطلاق می گردد که صلاحیت رسیدگی و صدور حکم در ماهیت دعوی را داشته و دیوان عالی کشور مرجع تشخیص انطباق یا عدم انطباق آراء مورد درخواست فرجامی با موازین شرعی و مقررات قانونی بوده و نسبت به آراء مورد درخواست فرجامی قانوناً رسیدگی شکلی می نماید نه ماهوی و به طور کلی مرجع نقض یا ابرام آراء فرجام خواسته است عنواناً مصداق دادگاه را نداشته و قانوناً صلاحیت رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی نسبت به آراء قطعیت یافته را ولو اینکه در مرحله فرجامی مورد ابرام قرار گرفته باشد، نخواهد داشت. در این مورد دادگاهی که رأی قطعی را صادر نموده (معمولاً دادگاه تجدیدنظر مورد فرجام خواهی) صالح به رسیدگی و اظهارنظر در مورد اعاده دادرسی است.

مستندات

مواد ۳۶۵، ۳۶۶، ۴۳۴، ۴۳۵ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی

تاریخ رأی نهایی: ۲۸/۱۱/۱۳۹۱ شماره رأی نهایی: ۹۱۰۹۹۷۰۹۰۶۸۰۱۷۵۱

خلاصه جریان پرونده

به تاریخ ۱۳۹۱/۱۱/۷ پرونده کلاسه ۹۱۱۶۶۲/۸ از طریق دفتر واصل و تحت نظر قرار گرفت با بررسی محتویات پرونده ملاحظه می گردد که آقای ح.ش. به طرفیت خانم ز.ج. دادخواستی به خواسته اعاده دادرسی نسبت به دادنامه شماره ۶۸۰۰۷۵۱-۹۰/۹/۲۷ صادره از شعبه هشتم دیوان عالی کشور که بر ابرام دادنامه فرجام خواسته به شماره ۶۳۸-۹۰/۶/۱۶ شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان اصدار یافته تقدیم نموده که حسب الارجاع در شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان به کلاسه ۹۰۰۵۴ ثبت و هیأت شعبه در وقت فوق العاده به موجب رأی شماره ۰۰۱۱۷۲ مورخ ۹۱/۹/۲۱ به استدلال اینکه مرجع صادرکننده رأی مورد درخواست اعاده دادرسی شعبه هشتم دیوان عالی کشور

است مستنداً به ماده ۴۳۳ قانون آیین دادرسی مدنی قرار عدم صلاحیت خود را به شایستگی شعبه هشتم دیوان عالی کشور صادر نموده و پس از وصول پرونده به دیوان عالی کشور جهت رسیدگی به این شعبه ارجاع گردیده است.

رای دیوان

با توجه به محتویات پرونده نظر به اینکه به صراحت مواد ۴۲۶ و ۴۳۳ قانون آیین دادرسی مدنی احکام قطعیت یافته قابلیت درخواست اعاده دادرسی را داشته و مرجع رسیدگی به اعاده دادرسی هم همان دادگاه صادر کننده حکم مورد درخواست اعاده دادرسی است و طبق ماده ۳۶۵ قانون مزبور کلیه آراء صادره در مرحله تجدیدنظر قطعی بوده و فرجام خواهی نسبت به آراء قابل فرجام صادره از مرجع تجدیدنظر وصف قطعیت آراء صادره در مرحله تجدیدنظر را زائل نمی سازد و دادگاه صادر کننده حکم قطعی مورد درخواست اعاده دادرسی حسب تبصره ماده ۴۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی در صورت قبول درخواست اعاده دادرسی مکلف به رسیدگی ماهوی نسبت به درخواست اعاده دادرسی مطروحه خواهد بود و به علاوه دادگاه طبق مقررات قانون آیین دادرسی مدنی به مرجعی اطلاق می گردد که صلاحیت رسیدگی و صدور حکم در ماهیت دعوی را داشته و دیوان عالی کشور که طبق ماده ۳۶۶ قانون آیین دادرسی مدنی مرجع تشخیص انطباق یا عدم انطباق آراء مورد درخواست فرجامی با موازین شرعی و مقررات قانونی بوده و نسبت به آراء مورد درخواست فرجامی قانوناً رسیدگی شکلی می نماید نه ماهوی و به طور کلی مرجع نقض یا ابرام آراء فرجام خواسته است، عنواناً مصداق دادگاه را نداشته و قانوناً صلاحیت رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی نسبت به آراء قطعیت یافته را ولو اینکه در مرحله فرجامی مورد ابرام قرار گرفته باشد به لحاظ اینکه مقتضای قانونی را قبول این درخواست اعاده دادرسی رسیدگی ماهوی نسبت به آن بوده نخواهد داشت چنانکه مفاد تبصره ماده ۴۳۴ قانون مسبق الذکر که رسیدگی ماهوی به درخواست اعاده دادرسی و صدور حکم در خصوص مورد را نسبت به حکم قطعی که در مرحله فرجامی تحت رسیدگی بوده از طرف دادگاه صادر کننده حکم قطعی قبل از خاتمه رسیدگی فرجامی مورد تجویز قرار داده مؤید این امر است بنابراین درخواست اعاده دادرسی مطروحه در پرونده امر اگرچه به دادنامه صادره از این مرجع دیوان عالی کشور اشاره گردیده ولی درواقع منظور مستدعی اعاده

دادرسی همان دادنامه قطعی صادره از شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان که در مرحله فرجامی مورد ابرام قرار گرفته خواهد بود قابلیت رسیدگی در دیوان عالی کشور را نداشته و رسیدگی به آن در صلاحیت شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان به عنوان دادگاه صادرکننده حکم مورد درخواست اعاده دادرسی بوده و تصمیم مرجع مذکور در نفی صلاحیت از خود در رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی مطروحه فاقد وجاهت قانونی است ازاین رو ارسال پرونده به دیوان عالی کشور به جهت غیرقابل طرح و رسیدگی بودن درخواست اعاده دادرسی مطروحه در این مرجع موقعیت قانونی نداشته و به شعبه پنجم محترم دادگاه تجدیدنظر استان اعاده می گردد تا به عنوان دادگاه صادرکننده حکم قطعی نسبت به درخواست اعاده دادرسی مطروحه وفق مقررات قانونی رسیدگی و تصمیم شایسته اتخاذ نماید مقرر می دارد پرونده از موجودی کسر و به مرجع مزبور اعاده شود.

رئیس شعبه ۸ دیوان عالی کشور - مستشار - عضو معاون

عباسیان - اللهیاری - کریم پور نطنزی

• خصوصیات اعاده دادرسی مبنی بر اعمال ماده ۱۸ و تشخیص خلاف شرع

مرجع صدور: شعبه ۳ دیوان عالی کشور

چکیده: موضوع اعلام خلاف شرع در احکام که مقتبس از فقه است، یک تأسیس فقهی است که قانون‌گذار آن را مورد توجه قرار داده است و درخواست اعاده دادرسی به لحاظ خلاف بین شرع بودن آراء که در اختیار رئیس قوه قضائیه قرار گرفته است از موارد اعاده دادرسی متعارف در قانون آیین دادرسی مدنی نیست و مبنای و شروط حاکم بر آن با دیگر موارد اعاده دادرسی فرق دارد. مشخصاً مرجع قبول یا ردّ و رسیدگی مجدد به تقاضای اعاده دادرسی، دادگاه صادرکننده رأی نیست و رسیدگی به موضوع به دادگاه هم‌عرض ارجاع می‌شود. لذا پس از اعلام مخالفت با شرع رأی صادره توسط رئیس قوه قضائیه و ارجاع امر جهت رسیدگی مجدد، چنانچه موضوع به همان دادگاه صادرکننده رأی ارجاع شده و او بر رأی خود و عدم مغایرت آن با شرع و قانون تأکید نماید، دیوان عالی کشور در مقام فرجام‌خواهی رأی اخیر را نقض و برای رسیدگی مجدد به شعبه هم‌عرض ارجاع می‌دهد.

مستندات

ماده ۱۸ سابق از قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و مواد ۳۲۷ و ۳۲۸ و ماده ۴۱۲ (منسوخ)، بند (ب) ماده ۴۰۱ از قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی - بخشنامه شماره ۱/۸۷/۳۱۳۷ مورخ ۸۷/۳/۲۷ صادره از قوه قضائیه

تاریخ رأی نهایی: ۱۹/۱۰/۱۳۹۱ شماره رأی نهایی: ۹۱۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۴۳۵

خلاصه جریان پرونده

در تاریخ ۸۴/۸/۸ آقای ر.ط. به طرفیت ۱- دایره سرپرستی دادگستری ۲- آقای ع.ط. ۳- آقای م.ب. دادخواست تقدیم و خواسته را «اعتراض ثالث به دادنامه شماره ۵۸۳/۲۴۸ مورخ ۸۴/۲/۲۱ صادره از شعبه اول دادگاه حقوقی در پرونده کلاسه ۶۹۶/۸۴ مبنی بر صدور حکم حجر آقای ع.ط.» اعلام

داشته است. شعبه اول دادگاه حقوقی پس از یک سلسله اقدامات ختم رسیدگی را اعلام و طی دادنامه شماره ۶۲۷۷/۳۱۲ - ۸۵/۱۲/۲۱ نظر به اینکه شعبه چهاردهم دادگاه تجدیدنظر برابر دادنامه شماره ۱۰۱۷/۹۲ - ۸۴/۶/۱۵ حکم به رد تجدیدنظرخواهی صادر کرده رسیدگی به اعتراض را در صلاحیت آن شعبه اعلام با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده به شعبه مذکور ارسال می‌گردد. شعبه ۱۴ دادگاه تجدیدنظر به موجب دادنامه شماره ۳۸/۳۸ - ۸۶/۱/۲۰ نظر به اینکه در ماهیت حکم حجر اظهارنظر نکرده مستنداً به ماده ۴۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی خود را صالح به رسیدگی ندانسته و به صلاحیت شعبه اول محاکم حقوقی اعلام نظر و پرونده به استاد ماده ۳۰ همین قانون به شعبه مزبور ارسال و شعبه مرجوع الیه پس از رسیدگی طی دادنامه شماره ۳۵۵۰/۳۶۱ - ۸۶/۷/۳۰ با توجه به دادخواست تقدیمی و نظریه پزشکی قانونی و طرح دعاوی مرحوم (ع.ط.) و اظهارات شهود در پرونده حقوقی شعبه دوم، اعتراض ثالث را وارد دانسته ضمن نقض دادنامه ۵۸۳/۲۴۸ - ۸۴/۲/۲۱ حکم به رد دعوی حجر خصوصاً تاریخ قیدشده صادر می‌نماید. خانم‌ها ع.ر؛ و ف.ط. از این رأی تجدیدنظرخواهی کرده و شعبه ۱۴ تجدیدنظر به موجب دادنامه شماره ۸۷۰۹۹۷۵۱۳۳۴۰۱۴۳۰ - ۸۷/۱۱/۲۷ تجدیدنظرخواهی را رد و رأی معترض عنه را عیناً تأیید می‌نماید. با دادخواهی خانم ف.ط. در اجرای ماده واحده قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب دی ماه ۸۵ و آیین‌نامه اجرایی آن قانون، آرای موضوع دادخواهی خلاف بین شرع تشخیص و با اعاده دادرسی موافقت و پرونده جهت رسیدگی مجدد به دادگاه صادرکننده حکم قطعی ارسال و شعبه چهاردهم تجدیدنظر استان این بار نیز دادنامه معترض عنه را صحیح دانسته با رد اعاده دادرسی رأی به تأیید دادنامه شماره ۸۷۰۹۹۷۵۱۳۳۴۰۱۴۳۰ - ۸۷/۱۱/۲۷ صادر می‌نماید. خانم ف.ط. تقاضای رسیدگی فرجامی نموده پرونده پس از تبادل لوایح به دیوان عالی کشور ارسال و در دستور کار این شعبه قرار می‌گیرد. سابقه حین شور قرائت می‌شود.

رأی دیوان

موضوع اعلام خلاف شرع در احکامی که مقتبس از فقه است یک تأسیس فقهی است که قانون‌گذار آن را مورد توجه قرار داده است و درخواست اعاده دادرسی به لحاظ خلاف بین شرع بودن آراء که در اختیار رئیس قوه قضائیه قرار گرفته است از موارد اعاده دادرسی متعارف در قانون

آیین دادرسی مدنی نیست و مبانی و شروط حاکم بر آن با دیگر موارد اعاده دادرسی فرق دارد و صرفاً از باب اعاده دادرسی تلقی گردیده است و قانون‌گذار فقط تشخیص خلاف بین شرع بودن آراء را توسط رئیس قوه قضائیه به منظور توجیه رسیدگی مجدد یکی از جهات اعاده دادرسی محسوب نموده است و ذیل بند یک بخش نامه شماره ۱/۸۷/۳۱۳۷ مورخ ۸۷/۳/۲۷ صادره از قوه قضائیه دلالت بر این دارد که بخش نامه مداخلیتی در مقررات آیین دادرسی مدنی در مورد اعاده دادرسی متعارف قانونی ندارد و چون موضوع خلاف شرع بودن آراء یک تأسیس خاص فقهی و حقوقی است طبق ملاک متخذه از قوانین منسوخ و غیر منسوخ راجع به مرجع صالح رسیدگی به این موضوع مانند ماده ۱۸ سابق از قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و مواد ۳۲۷ و ۳۲۸ و ماده ۴۱۲ (منسوخ) از قانون آیین دادرسی مدنی، دادگاه رسیدگی کننده به اشتباه خلاف بین شرع دادگاه صادرکننده رأی نبوده است؛ به علاوه شرعاً هم در صورت وجود خلاف بین شرع قاضی دیگر باید در رأی صادره بازنگری کند و آن به معنی دادگاه هم عرض دادگاه صادرکننده رأی است، به همین لحاظ رئیس قوه قضائیه وقت هم طبق بند ۵ بخشنامه مذکور در مواردی که شعب تشخیص دیوان عالی کشور قرار رد تجدیدنظرخواهی فوق‌العاده (با تأیید رأی یا بدون آن) را صادر می‌کرد مرجع صالح به رسیدگی به اعلام اشتباه را دادگاه هم عرض شعبه صادرکننده رأی تجدیدنظر خواسته تعیین نموده است و در پرونده مطروحه فعلی هم ریاست محترم قوه قضائیه درخواست رسیدگی توسط مرجع صالح را کرده است و آن شعبه دیگری از محاکم تجدیدنظر استان است، نه دادگاه صادرکننده رأی. نظر به مراتب یادشده چون شعبه ۱۴ دادگاه تجدیدنظر استان مرقوم صالح به رسیدگی به موضوع یادشده نبوده است - مستنداً به مراتب فوق‌الذکر و بند (ب) ماده ۴۰۱ قانون آیین دادرسی مدنی دادنامه فرجام‌خواسته نقض و رسیدگی به شعبه دیگری از دادگاه‌های تجدیدنظر استان ارجاع می‌گردد.

رئیس شعبه ۳ دیوان عالی کشور - مستشار

غفار پور - سوادکوهی فر

• عطف به ما سبق شدن آرای ابطالی هیأت عمومی دیوان

کلمات کلیدی: صلاحیت دیوان، رأی ابطالی، هیأت عمومی، عطف به ما سبق شدن، شورای نگهبان، خلاف شرع، نظارت شرعی بر مقررات، امر شرعی، اقدام اداره

مرجع صدور: شعبه ۷ بدوی دیوان عدالت اداری

چکیده: آرای هیأت عمومی دیوان مبنی بر ابطال مقررات به لحاظ خلاف شرع بودن، عطف به ما سبق می‌شوند.

مستندات رأی ۶۲ - ۸ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری مورخ ۶۲/۸/۹

تاریخ رأی نهایی: ۱۷/۱۱/۱۳۹۱ شماره رأی نهایی: ۹۱۰۹۹۷۰۹۰۰۷۰۲۲۴۱

رأی بدوی

رأی دیوان

نظر به اینکه رأی شماره ۶۲ - ۸ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری مستند به اظهار نظر شورای نگهبان به لحاظ برخلاف شرع بودن ماده ۱۵ آیین نامه اجرایی قانون لغو مالکیت اراضی موات شهری است و در امور شرعی عطف به ما سبق، امری شرعی و نتیجتاً قانونی است، لذا ایراد اداره طرف شکایت مبنی بر این که رأی هیأت عمومی در سال ۶۲ صادر شده و اقدام به تشخیص موات در سال ۵۹ بوده است و عطف به ما سبق نمی‌شود، وجاهت قانونی نداشته، لذا حکم به ورود شکایت شاکی دایر بر نقض و ابطال اظهار نظر مبنی بر تشخیص موات و ابطال اقدامات تملکی صادر و اعلام می‌گردد. ابطال سند مالکیت در صلاحیت محاکم دادگستری است.

رئیس شعبه ۷ دیوان عدالت اداری - مستشار شعبه

جعفری ورامینی - بشارتی فر

• خصوصیات اعاده دادرسی مبنی بر اعمال ماده ۱۸ و تشخیص خلاف شرع

مرجع صدور: شعبه ۳ دیوان عالی کشور

چکیده: موضوع اعلام خلاف شرع در احکام که مقتبس از فقه است، یک تأسیس فقهی است که قانون‌گذار آن را مورد توجه قرار داده است و درخواست اعاده دادرسی به لحاظ خلاف بین شرع بودن آراء که در اختیار رئیس قوه قضائیه قرار گرفته است از موارد اعاده دادرسی متعارف در قانون آیین دادرسی مدنی نیست و مبنای و شروط حاکم بر آن با دیگر موارد اعاده دادرسی فرق دارد. مشخصاً مرجع قبول یا ردّ و رسیدگی مجدد به تقاضای اعاده دادرسی، دادگاه صادرکننده رأی نیست و رسیدگی به موضوع به دادگاه هم عرض ارجاع می‌شود. لذا پس از اعلام مخالفت با شرع رأی صادره توسط رئیس قوه قضائیه و ارجاع امر جهت رسیدگی مجدد، چنانچه موضوع به همان دادگاه صادرکننده رأی ارجاع شده و او بر رأی خود و عدم مغایرت آن با شرع و قانون تأکید نماید، دیوان عالی کشور در مقام فرجام‌خواهی رأی اخیر را نقض و برای رسیدگی مجدد به شعبه هم عرض ارجاع می‌دهد.

مستندات

ماده ۱۸ سابق از قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و مواد ۳۲۷ و ۳۲۸ و ماده ۴۱۲ (منسوخ)، بند (ب) ماده ۴۰۱ از قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی - بخشنامه شماره ۱/۸۷/۳۱۳۷ مورخ ۸۷/۳/۲۷ صادره از قوه قضائیه

تاریخ رأی نهایی: ۱۹/۱۰/۱۳۹۱ شماره رأی نهایی: ۹۱۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۴۳۵

خلاصه جریان پرونده

در تاریخ ۸۴/۸/۸ آقای ر.ط. به طرفیت ۱- دایره سرپرستی دادگستری ۲- آقای ع.ط. ۳- آقای م.ب. درخواست تقدیم و خواسته را «اعتراض ثالث به دادنامه شماره ۵۸۳/۲۴۸ مورخ ۸۴/۲/۲۱ صادره از شعبه اول دادگاه حقوقی در پرونده کلاسه ۶۹۶/۸۴ مبنی بر صدور حکم حجر آقای ع.ط.» اعلام داشته است. شعبه اول دادگاه حقوقی پس از یک سلسله اقدامات ختم رسیدگی را اعلام و طی

دادنامه شماره ۶۲۷۷/۳۱۲ - ۸۵/۱۲/۲۱ نظر به اینکه شعبه چهاردهم دادگاه تجدیدنظر برابر دادنامه شماره ۱۰۱۷/۹۲ - ۸۴/۶/۱۵ حکم به رد تجدیدنظرخواهی صادر کرده رسیدگی به اعتراض را در صلاحیت آن شعبه اعلام با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده به شعبه مذکور ارسال می‌گردد. شعبه ۱۴ دادگاه تجدیدنظر به موجب دادنامه شماره ۳۸/۳۸ - ۸۶/۱/۲۰ نظر به اینکه در ماهیت حکم حجر اظهارنظر نکرده مستنداً به ماده ۴۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی خود را صالح به رسیدگی ندانسته و به صلاحیت شعبه اول محاکم حقوقی اعلام نظر و پرونده به استناد ماده ۳۰ همین قانون به شعبه مزبور ارسال و شعبه مرجوع الیه پس از رسیدگی طی دادنامه شماره ۳۵۵۰/۳۶۱ - ۸۶/۷/۳۰ با توجه به دادخواست تقدیمی و نظریه پزشکی قانونی و طرح دعاوی مرحوم (ع.ط.) و اظهارات شهود در پرونده حقوقی شعبه دوم، اعتراض ثالث را وارد دانسته ضمن نقض دادنامه ۵۸۳/۲۴۸ - ۸۴/۲/۲۱ حکم به رد دعوی حجر خصوصاً تاریخ قیدشده صادر می‌نماید. خانم‌ها ع.ر؛ و ف.ط. از این رأی تجدیدنظرخواهی کرده و شعبه ۱۴ تجدیدنظر به موجب دادنامه شماره ۸۷۰۹۹۷۵۱۳۳۴۰۱۴۳۰ - ۸۷/۱۱/۲۷ تجدیدنظرخواهی را رد و رأی معترض عنه را عیناً تأیید می‌نماید. با دادخواهی خانم ف.ط. در اجرای ماده واحده قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب دی ماه ۸۵ و آیین‌نامه اجرایی آن قانون، آرای موضوع دادخواهی خلاف بین شرع تشخیص و با اعاده دادرسی موافقت و پرونده جهت رسیدگی مجدد به دادگاه صادرکننده حکم قطعی ارسال و شعبه چهاردهم تجدیدنظر استان این بار نیز دادنامه معترض عنه را صحیح دانسته با رد اعاده دادرسی رأی به تأیید دادنامه شماره ۸۷۰۹۹۷۵۱۳۳۴۰۱۴۳۰ - ۸۷/۱۱/۲۷ صادر می‌نماید. خانم ف.ط. تقاضای رسیدگی فرجامی نموده پرونده پس از تبادل لوائح به دیوان عالی کشور ارسال و در دستور کار این شعبه قرار می‌گیرد. سابقه حین شور قرائت می‌شود.

رأی دیوان

موضوع اعلام خلاف شرع در احکامی که مقتبس از فقه است یک تأسیس فقهی است که قانون‌گذار آن را مورد توجه قرار داده است و درخواست اعاده دادرسی به لحاظ خلاف بین شرع بودن آراء که در اختیار رئیس قوه قضائیه قرار گرفته است از موارد اعاده دادرسی متعارف در قانون آیین دادرسی مدنی نیست و مبانی و شروط حاکم بر آن با دیگر موارد اعاده دادرسی فرق دارد و

صرفاً از باب اعاده دادرسی تلقی گردیده است و قانون گذار فقط تشخیص خلاف بین شرع بودن آراء را توسط رئیس قوه قضائیه به منظور توجیه رسیدگی مجدد یکی از جهات اعاده دادرسی محسوب نموده است و ذیل بند یک بخش نامه شماره ۱/۸۷/۳۱۳۷ مورخ ۸۷/۳/۲۷ صادره از قوه قضائیه دلالت بر این دارد که بخش نامه مداخلیتی در مقررات آیین دادرسی مدنی در مورد اعاده دادرسی متعارف قانونی ندارد و چون موضوع خلاف شرع بودن آراء یک تأسیس خاص فقهی و حقوقی است طبق ملاک متخذه از قوانین منسوخ و غیر منسوخ راجع به مرجع صالح رسیدگی به این موضوع مانند ماده ۱۸ سابق از قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب و مواد ۳۲۷ و ۳۲۸ و ماده ۴۱۲ (منسوخ) از قانون آیین دادرسی مدنی، دادگاه رسیدگی کننده به اشتباه خلاف بین شرع دادگاه صادر کننده رأی نبوده است؛ به علاوه شرعاً هم در صورت وجود خلاف بین شرع قاضی دیگر باید در رأی صادره بازنگری کند و آن به معنی دادگاه هم عرض دادگاه صادر کننده رأی است، به همین لحاظ رئیس قوه قضائیه وقت هم طبق بند ۵ بخشنامه مذکور در مواردی که شعب تشخیص دیوان عالی کشور قرار رد تجدیدنظرخواهی فوق العاده (با تأیید رأی یا بدون آن) را صادر می کرد مرجع صالح به رسیدگی به اعلام اشتباه را دادگاه هم عرض شعبه صادر کننده رأی تجدیدنظر خواسته تعیین نموده است و در پرونده مطروحه فعلی هم ریاست محترم قوه قضائیه درخواست رسیدگی توسط مرجع صالح را کرده است و آن شعبه دیگری از محاکم تجدیدنظر استان است، نه دادگاه صادر کننده رأی. نظر به مراتب یادشده چون شعبه ۱۴ دادگاه تجدیدنظر استان مرقوم صالح به رسیدگی به موضوع یادشده نبوده است - مستنداً به مراتب فوق الذکر و بند (ب) ماده ۴۰۱ قانون آیین دادرسی مدنی دادنامه فرجام خواسته نقض و رسیدگی به شعبه دیگری از دادگاه های تجدیدنظر استان ارجاع می گردد .

رئیس شعبه ۳ دیوان عالی کشور - مستشار

غفار پور - سوادکوهی فر

● مرجع تقدیم دادخواست اعاده دادرسی

مرجع صدور: شعبه ۸ دیوان عالی کشور

چکیده: مرجع تقدیم دادخواست اعاده دادرسی در خصوص احکام صادره از دادگاه تجدیدنظر که به تأیید دیوان عالی کشور رسیده باشد دادگاه تجدیدنظر است.

مستندات ماده ۴۳۳ و تبصره ذیل ماده ۴۳۴ قانون آیین دادرسی مدنی

تاریخ رأی نهایی: ۲۶/۰۳/۱۳۹۲ شماره رأی نهایی: ۹۲۰۹۹۷۰۹۰۶۸۰۰۴۰۶

خلاصه جریان پرونده

همان طور که در سابقه اعلام شده در این شعبه یعنی دادنامه ۸۱۰/۹۱ که تصویر آن پیوست است آمده است خانم س.ع. توسط وکیلش به طرفیت آقای ی.ط. دادخواستی به خواسته اجازه اعمال وکالت مذکور در سند ازدواج مورخ ۸۴/۴/۲۷ که فی مابین در دفترخانه ... مشهد مقرر شده است به لحاظ سوء رفتار و مشکلات روانی زوج مطرح نموده است که هیأت این شعبه به لحاظ وجود مغایرت رأی فرجام خواسته با دلایل موجود در پرونده و موازین شرعی و قانونی رأی فرجام خواسته را که به شماره ۹۰۰۲۹۲/۹۱ از شعبه ۲۱ تجدیدنظر استان خراسان رضوی که مشعر بر تأیید رأی ۵۳۳/۸۹ شعبه ۱۴ دادگاه عمومی حقوقی مشهد مبنی بر رد دعوی زوج صادر شده بود نقض و پرونده را به شعبه هم عرض دادگاه صادرکننده رأی منقوض ارسال داشته که با ارجاع پرونده به شعبه ۱۵ تجدیدنظر استان خراسان رضوی هیأت محترم آن شعبه طی دادنامه ۱۷۵۴/۹۱ مستنداً به ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی به لحاظ تحقق شرط مندرج در سند نکاحیه ضمن نقض دادنامه ۵۳۳/۸۹ شعبه ۱۴ دادگاه عمومی مشهد خواسته خواهان بدوی را وارد دانسته و به او اجازه داده است با مراجعه به یکی از دفاتر طلاق و انتخاب نوع طلاق خود را مطلقه نماید که این رأی حسب مفاد دادنامه ۱۷۹۹/۹۱ مورخ ۹۱/۱۲/۸ این شعبه در مقام فرجام خواهی آقای ی.ط. ابرام گردیده است. محتویات پرونده حاضر حکایت دارد به موجب دادخواستی که توسط وکلای آقای ی.ط. خطاب به دادگاه محترم تجدیدنظر استان خراسان رضوی (شعبه ۱۵) صادرکننده رأی قطعی تقدیم شده است نسبت به رأی ۱۷۵۴/۹۱ صادرکننده از آن شعبه درخواست اعاده دادرسی شده ضمناً نسبت به دادنامه ۱۷۹۹/۹۱

این شعبه نیز از سوی وکلای آقای ی.ط. اعاده دادرسی شده است که اوراق پرونده حاکی است در تاریخ ۹۲/۲/۷ هیأت محترم شعبه ۱۵ تجدیدنظر استان در ظهر برگ دادخواست اعاده دادرسی مطروحه از سوی وکلای آقای ی.ط. به لحاظ اینکه دادخواست اعاده دادرسی خطاب به دیوان عالی کشور نیز مطرح شده است مقرر نموده‌اند پرونده از موجودی کسر و به دیوان عالی کشور ارسال گردد که پس از ارجاع پرونده به این شعبه به لحاظ سبق رسیدگی و تهیه گزارش پرونده در هیأت شعبه مطرح می‌گردد تا تصمیم مقتضی اتخاذ گردد.

رأی دیوان

نظر به اینکه برابر مفاد ماده ۴۳۳ آیین دادرسی مدنی و مستفاد از تبصره ذیل ماده ۴۳۴ قانون مرقوم مرجع رسیدگی به دادخواست اعاده دادرسی دادگاهی است که حکم قطعی را صادر نموده است و احکام محاکم تجدیدنظر ولو در دعاوی‌ای که قابلیت فرجام‌خواهی دارد قطعی محسوب می‌شود و در مقام فرجام‌خواهی صرفاً از حیث انطباق یا عدم انطباق رأی با موازین قانونی و شرعی از حیث شکلی اظهارنظر صورت می‌گیرد که بدیهی است در صورت عدم نقض رأی فرجام‌خواسته رأی قطعی صادره از دادگاه تجدیدنظر قطعیت آن ابرام می‌شود بنابراین درحالی که دادنامه ۱۷۵۴/۹۱ صادره از شعبه محترم ۱۵ تجدیدنظر استان خراسان رضوی مورد ابرام و تأیید در این شعبه قرار گرفته است مرجع تقدیم دادخواست اعاده دادرسی به صراحت ماده ۴۳۳ قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه محترم تجدیدنظر استان یعنی شعبه ۱۵ صادرکننده رأی موضوع اعاده دادرسی مطروحه است بنابراین و به لحاظ غیرقابل طرح بودن در این شعبه دیوان عالی کشور مقرر می‌دارد پرونده از موجودی کسر و جهت تصمیم قانونی به شعبه ۱۵ محترم دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی اعاده شود.

رئیس شعبه ۸ دیوان عالی کشور - مستشار - عضو معاون

عباسیان - ناصح - کریم پور نطنزی

مرجع صالح رسیدگی پس از تشخیص خلاف بین شرع بودن رأی

مرجع صدور: شعبه ۳ دیوان عالی کشور

چکیده: مرجع صالح پس از اعاده دادرسی و تشخیص خلاف بین شرع بودن رأی توسط رئیس قوه قضائیه، شعبه هم‌عرض دادگاه صادرکننده رأی است؛ نه خود دادگاه صادرکننده رأی مورد اعتراض

تاریخ رأی نهایی: ۱۱/۱۲/۱۳۹۲ شماره رأی نهایی: ۹۲۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۳۶۱

خلاصه جریان پرونده

در وضعیت فعلی اینکه در تاریخ ۸۴/۸/۸ آقای ر.ط. به طرفیت ۱- دایره سرپرستی دادگستری نیشابور ۲- آقای ع.ط. ۳- آقای م.ب. دادخواست تقدیم و خواسته را ((اعتراض ثالث به دادنامه شماره ۵۸۳/۲۴۸ مورخ ۸۴/۲/۲۱ صادره از شعبه اول دادگاه حقوقی نیشابور در پرونده کلاسه ۶۹۶/۸۴ مبنی بر صدور حکم حجر آقای ع.ط.)) اعلام داشته است. شعبه اول دادگاه حقوقی نیشابور پس از یک سلسله اقدامات ختم رسیدگی را اعلام و طی دادنامه شماره ۶۲۷۷/۳۱۲ - ۸۵/۱۲/۲۱ نظر به اینکه شعبه چهاردهم دادگاه تجدیدنظر برابر دادنامه شماره ۱۰۱۷/۹۲ - ۸۴/۶/۱۵ حکم به ردّ تجدیدنظرخواهی صادر کرده رسیدگی به اعتراض را در صلاحیت آن شعبه اعلام با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده به شعبه مذکور ارسال می‌گردد.

شعبه ۱۴ دادگاه تجدیدنظر به موجب دادنامه شماره ۳۸/۳۸ - ۸۶/۱/۲۰ نظر به اینکه در ماهیت حکم حجر اظهارنظر نکرده مستنداً به ماده ۴۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی خود را صالح به رسیدگی ندانسته و به صلاحیت شعبه اول محاکم حقوقی نیشابور اعلام نظر و پرونده به استناد ماده ۳۰ همین قانون به شعبه مزبور ارسال و شعبه مرجوع الیه پس از رسیدگی طی دادنامه شماره ۳۵۵۰/۳۶۱ - ۸۶/۷/۳۰ با توجه به دادخواست تقدیمی و نظریه پزشکی قانونی و طرح دعاوی مرحوم (ع.ط.) و اظهارات شهود در پرونده حقوقی شعبه دوم، اعتراض ثالث را وارد دانسته ضمن نقض دادنامه ۵۸۳/۲۴۸ - ۸۴/۲/۲۱ حکم به ردّ دعوی حجر خصوصاً تاریخ قیدشده صادر می‌نماید. خانم ه.ع.ر و ف.ط. از این رأی تجدیدنظرخواهی کرده و شعبه ۱۴ تجدیدنظر خراسان رضوی به موجب دادنامه شماره ۸۷۰۹۹۷۵۱۳۳۴۰۱۴۳۰ - ۸۷/۱۱/۲۷ تجدیدنظرخواهی را ردّ و رأی معترض عنه را عیناً تأیید

می نماید. با دادخواهی خانم ف.ط. در اجرای ماده واحده قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب دی ماه ۸۵ و آیین نامه اجرایی آن قانون، آرای موضوع دادخواهی خلاف بین شرع تشخیص و با اعاده دادرسی موافقت و پرونده جهت رسیدگی مجدد به دادگاه صادرکننده حکم قطعی ارسال و شعبه چهاردهم تجدیدنظر استان خراسان رضوی این بار نیز دادنامه معترض عنه را صحیح دانسته با ردّ اعاده دادرسی رأی به تأیید دادنامه شماره ۸۷۰۹۹۷۵۱۳۳۴۰۱۴۳۰ صادر می نماید. خانم ف.ط. تقاضای رسیدگی فرجامی نموده پرونده پس از تبادل لوائح به دیوان عالی کشور ارسال و در دستور کار این شعبه قرار می گیرد. سابقه حین شور قرائت می شود.

هیأت شعبه در تاریخ بالا تشکیل گردید پس از قرائت گزارش آقای دکتر سام سوادکوهی فر عضو ممیز و ملاحظه اوراق پرونده مشاوره نموده چنین رأی می دهد.

رأی دیوان

موضوع اعلام خلاف شرع در احکام که مقتبس از فقه است یک تأسیس فقهی است که قانون گذار آن را مورد توجه قرار داده است و درخواست اعاده دادرسی به لحاظ خلاف بین شرع بودن آراء که در اختیار رئیس قوه قضائیه قرار گرفته است از موارد اعاده دادرسی متعارف در قانون آیین دادرسی مدنی نیست و مبانی و شروط حاکم بر آن با دیگر موارد اعاده دادرسی فرق دارد و صرفاً از باب اعاده دادرسی تلقی گردیده است و قانون گذار فقط تشخیص خلاف بین شرع بودن آراء را توسط رئیس قوه قضائیه به منظور توجیه رسیدگی مجدد یکی از جهات اعاده دادرسی محسوب نموده است و ذیل بند یک بخشنامه شماره ۱/۸۷/۳۱۳۷ مورخ ۸۷/۳/۲۷ صادره از قوه قضائیه دلالت براین دارد که بخشنامه مداخلیتی در مقررات آیین دادرسی مدنی در مورد اعاده دادرسی متعارف قانونی ندارد و چون موضوع خلاف شرع بودن آراء یک تأسیس خاص فقهی و حقوقی است طبق ملاک متخذ از قوانین منسوخ و غیر منسوخ راجع به مرجع صالح رسیدگی به این موضوع مانند ماده ۱۸ سابق از قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب و مواد ۳۲۷ و ۳۲۸ و ماده ۴۱۲ (منسوخ) از قانون آیین دادرسی مدنی، دادگاه رسیدگی کننده به اشتباه خلاف بین شرع دادگاه صادرکننده رأی نبوده است به علاوه شرعاً هم در صورت وجود خلاف بین شرع قاضی دیگر باید در رأی صادره بازنگری کند

و آن به معنی دادگاه هم عرض دادگاه صادرکننده رأی است، به همین لحاظ رئیس قوه قضائیه وقت هم طبق بند ۵ بخشنامه مذکور در مواردی که شعب تشخیص دیوان عالی کشور قرار رد تجدیدنظرخواهی فوق العاده (با تأیید رأی یا بدون آن) را صادر می کرد مرجع صالح به رسیدگی به اعلام اشتباه را دادگاه هم عرض شعبه صادرکننده رأی تجدیدنظر خواسته تعیین نموده است و در پرونده مطروحه فعلی هم ریاست محترم قوه قضائیه درخواست رسیدگی توسط مرجع صالح را کرده است و آن شعبه دیگری از محاکم تجدیدنظر استان خراسان رضوی است نه دادگاه صادرکننده رأی. نظر به مراتب یادشده چون شعبه ۱۴ دادگاه تجدیدنظر استان مرقوم صالح به رسیدگی به موضوع یادشده نبوده است - مستنداً به مراتب فوق الذکر و بند (ب) ماده ۴۰۱ قانون آیین دادرسی مدنی دادنامه فرجام خواسته نقض و رسیدگی به شعبه دیگری از دادگاه های تجدیدنظر استان خراسان رضوی ارجاع می گردد.

رئیس شعبه ۳ دیوان عالی کشور - مستشار

غفار پور - سوادکوهی فر

Abstract

By virtue of the rules of credit, the magistrate's office is seized at any time by the judge of the court. The voter-issuing judge or any other judge does not have the right to seize the ballot or cancel it, unless otherwise requested by the applicant in accordance with the deadline in the higher authority (revision) Will propose its own objection, which will result in both economic security and the strength and credibility of the judiciary, but sometimes the necessity of justice will require an extraordinary review of the vote on this important law In the specific framework of Article 426, the civil procedure provides for a reinstatement of proceedings, but the law The criminal procedure passed in 2013, article 477, added a case to the head of the judiciary entitled "Restoration of proceedings based on anti-Islamic law", which raises questions about the scope, meaning and meaning of the offense between the Shari'a, the scope of the powers and authority of the Chief of the Staff The judiciary, the deadline for the request for reinstatement by the applicant, and the announcement of the appointment of the head of the judiciary to the court for review, how to assemble the jurisdiction of the Guardian Council and the manner in which the violations of the law are violated. We will proceed in this regard by expressing the elements of this The new documentary, the conditions and obstacles to the discovery of the highest authority of the judiciary, as well as its effects, will be discussed Half.

Key words: reinstatement of justice, recognition of the head of the judiciary, definitive vote, opposition to the rule of law, violation of votes

 Razi University	Master Thesis Dissertation Examiners' Report			
	Date	2019/02/04	Student Full Name	Mojtaba jamali sarabi
	National ID No.	3310056783	Personal Email	m.j.sarabi@gmail.com

Thesis/ Dissertation Title	Retrial by the Head of the Judiciary's Prescription		
Discipline/ Major	law	Academic orientation/ sub-field	private

The examiners evaluated this Thesis/Dissertation as follows, after they listened to the student's presentation and viva: Excellent ☐ / Very Good ☐ / Good ☒ / Not Acceptable ☐				
Role	Full name	Academic position	National ID No.	Signature
Supervisor	Dr. Ali Tahmasebi	Assistant Professor		
	university		a.tahmasebi@gamil.com	
2nd Supervisor				
Cosupervisor	Dr .Faramarz bagherabadi	Assistant Professor		
			fbagherabadi@yahoo.com	
Cosupervisor				
Examiner	Dr. Ali abbas hayati	Assistant Professor		
			aliahayati@yahoo.com	
Examiner	Dr. Khadija moradi	Assistant Professor		
			khmoradi@yahoo.com	
Examiner				
Examiner				

Approved by supervisor at the institute	Full Name	Position	Signature
	Davoud Gohari		



Faculty of Literature and Humanities

M.A. Thesis

Retrial by the Head of the Judiciary`s Prescription

By:

Mojtaba Jamali Sarabi

Supervisor:

Dr. Ali Tahmasebi

Advisor:

Dr .Faramarz Bagherabadi

Febuary 2019